



کارگران همه کشورها متحد شوید!

اگر

دوره دوم سال دوازدهم ★ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ★ قیمت: ۱۳۰ ریال شماره ۸۶ اردیبهشت ماه ۱۳۷۰

خجسته باد

اول ماه مه

کمیته مرکزی سازمان جریکهای فدائی خلق ایران
کمیته مرکزی سازمان فدائی - ایران
کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

روز همبستگی کارگران سراسر جهان

مصاحبه "راه کارگر"

با **دکتر حسن**

الکساندر پوز گالین

عضو کمیته مرکزی حزب
کمیونیست اتحاد شوروی



سینمای اسلامی

در صفحه ۲۸

★

جاودان باد یاد رفیق عباس بیگلری

مهاجرین و مسئله بازگشت

مساله بازگشت به ایران به نامتربین مساله عنای از مهاجران ایرانی تبدیل شده است. سیاستهای جدید هاشمی رفسنجانی و فراخوانهای اخیر او از سرمایه داران و متخصصان برای بازگشت به کشور، هوش و حواس عنای از سرمایه داران "اپوزیسیون ملی و دمکراتیک" مقیم خارج از کشور را چنان از سرشان ریخته است که حتی برگ انجیر انتخابات آزاد را هم کنار گذاشتند و به در پیویزی مراجع سفارتخانههای جمهوری اسلامی میشتابند و همه جا آوازه میدهند که ای مهاجران، چه نشستاید که اوضاع به کام است و کشور امن و امان، به مهین باز گردید و در سازندگی آن شرکت کنید!

قبل از هر چیز بهتر است موضعمان را درباره همین مساله بازگشت به ایران روشن کنیم. بی تردید بازگشت به ایران آرزوی بزرگ غالب مهاجرانی است که بدلائل گوناگون ناگزیر به ترک کشورشان شدهاند و بیش از همه آرزوی آن عده از مبارزان آزادی که فقط بخاطر حفظ جان، به خارج از کشور پناه بردند. بقیه در صفحه ۴

سالی متناقض در جنبش کارگری ایران

در صفحه ۵

فرستی استثنائی برای جنبش خلق کرد

جنگ خلیج فارس از هر جهت واقعاتی فاجعه بار بود که زخمهای آنرا مردم همه کشورهای منطقه و مخصوصا مردم عراق همچنان با خود خواهند داشت. با این همه در پی همین جنگ فاجعه بار چشم انداز جدیدی پیش روی جنبش خلق کرد گشوده شده است. در ماههای اخیر مساله کردها در چنان ابعاد وسیعی در سطح بین المللی مطرح شده و در نتیجه تمرکز خبری بی سابقاتی که روی این موضوع صورت گرفته، چنان همدلی وسیع افکار عمومی جهان را برانگیخته است که میشود گفت جنبش خلق کرد در همین چند ماه گذشته پیشرویهای بازگشت ناپذیری کرده است. یکی از علل این تحولات، تغییر موضع قدرتهای غربی و مخصوصا قدرتهای اروپائی در قبال مساله کرد است اینها که تا کنون عموما نیرو گرفتن جنبش ملی خلق کرد را به ضرر مصالح سیاسی - استراتژیک خود میدانستند، بعد از تحولات شوروی و بعد از بهم خوردن پارای تعادلیا در پی جنگ خلیج فارس، درست بیهان دلائل و ملاحظات (و البته نه بخاطر انسان دوستی و آزادی خواهی) موضع خود را درباره مساله کرد بنحو چشمگیری تغییر دادند. اکنون میان رهبران جنبش کرد عراق و حکومت این کشور قرار ندادی بسته میشود که طبق آن کردهای عراق در چهارچوب یکبارگی این کشور از حق خود مختاری کامل برخوردار خواهند بود. اگر این قرار ناد عملی شود، بی تردید جنبش ملی خلق کرد را هم در ایران و هم در ترکیه تقویت خواهد کرد. بقیه در صفحه ۳

گفتگویی درباره جنبش کارگری ایران در دوازده سال گذشته

روشن ساز کارگران، امین ایزدی، محمد رضا نالکندی، روزبه (از اعضای دفتر سیاسی)

آلانی و محمد مطونلی (از اعضای کمیسیون کارگری)

در صفحه ۶

خجسته باد



جاودان باد یاد رفیق

عباس بیگری

اول ماه مه

روز همبستگی کارگران سراسر جهان

اعلامیه مشترک به مناسبت اول ماه مه

سالگرد اول ماه مه (یازدهم اردیبهشت) روز همبستگی جهانی طبقه کارگر در مبارزه علیه سرمایه‌داری را به کارگران و زحمتکشان شادباش می‌گوئیم.

جنبش جهانی طبقه کارگر در مسیر پر فراز و فرود خود به مرحله حساس و خطیری رسیده است. عبور پیروزمندانه جنبش طبقه کارگر از تند بچ تاریخی کمونی و اوج‌گیری دوباره آن، مستلزم جدی گرفتن مقتضیات دوران معاصر و درک رسالتی است که شرایط موجود بر عهده طبقه کارگر گذاشته است.

تجربیات کشورهای رسته از حاکمیت سرمایه و شکستها و تحولات سالهای اخیر در این کشورها فقط نیاز مبرم و بر حق کارگران و زحمتکشان این کشورها به دموکراسی را به نمایش گذاشتند؛ بلکه همچنین این حقیقت بزرگ را اثبات کردند که بدون دموکراسی، یعنی بدون حاکمیت واقعی توده‌های کارگر و زحمتکش، نه عدالت اجتماعی است یافتنی است، و نه سگرهای فتح شده و دستاوردهای استثمار شونده‌ها برای همیشه قابل نگهداری است.

در کشورهای امپریالیستی نیز که تعرض همه جانبه و بی سابقه به دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی کارگران و توده‌های زحمتکش از طریق تضعیف مداوم دموکراسی و حقوق دموکراتیک به پیش برده میشود، حراست از دستاوردهای چندین سده مبارزه، بیش از هر زمان دیگری به دفاع از دموکراسی وابسته شده است.

در جهان سوم، ظالمانه‌ترین بی حتی عمومی، فجیع‌ترین محرومیت و دردناکترین عقب ماندگی، اساساً در سایه فقدان دموکراسی است که دوام می‌یابد. هر تحول مثبت و حتی کوچکی در زندگی مردم جهان سوم در گرو گام‌های عظیم و تحولات عمیق در راه دموکراسی قرار گرفته است.

در سراسر جهان، مبارزه برای دموکراسی و نیاز حیاتی به توسعه و تثبیت آن، به پیش شرط مبارزه برای هر در خواست دیگری تبدیل شده است. جنبش طبقه کارگر در هر کشور و در سراسر جهان تنها در صورتی قادر به جهشی نوین و تاریخی به پیش، و موفق به ایفای نقش انقلابی خود خواهد شد که به پیشاهنگ و پرچمدار مبارزه عمومی برای دموکراسی تبدیل شود.

اما نه فقط طبقه کارگر برای پیشروی و پیروزی خود محتاج دموکراسی است، بلکه پیشرفت و پیروزی مبارزه برای دموکراسی هم بدون جنبش انقلابی طبقه کارگر غیر قابل تضمین است؛ همانگونه که در رابطه با عدالت اجتماعی هم چنین است. بهین دلیل است که وجود یک جنبش نیرومند و موثر کارگری در ایران، برای نجات مردم ایران از استبداد قرون وسطایی رژیم جمهوری اسلامی، برای استقرار دموکراسی و برای دستیابی به عدالت اجتماعی شرط حیاتی و اجتناب ناپذیر است.

رژیم ارتجاعی و سرکوبگر جمهوری اسلامی در طی ۱۲ سال حاکمیت خونین مذهبی ثابت کرده است که با ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیک و با ابتدائی‌ترین حقوق اقتصادی و اجتماعی کارگران و زحمتکشان دشمنی آشمنی ناپذیر دارد. آخرین و برجسته‌ترین نمونه این ذات ضد دموکراتیک و ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی قانون کار ارتجاعی مصوبه "شورای تشخیصی مصلحت نظام" است که دست سرمایه داران را در مکیدن خون کارگران و اخراج آنان باز گذاشته، و آنان را از تنها وسیله دفاع از حقوق صنفی‌شان در برابر سرمایه‌داران بهره کش، یعنی از حق تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری و از حق اعتصاب محروم ساخته است. این رژیم ثابت کرده است که برای دستیابی مردم به دموکراسی و حتی ابتدائی‌ترین حقوق حقه و بشری خود، هیچ راهی بجز سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و درهم شکستن دستگاههای نظامی، پلیسی و اداری ستگری آن وجود ندارد.

همانطور که در سرنگونی رژیم استبدادی و وابسته سلطنتی تجربه شد، طبقه کارگر تنها نیروی است که میتواند کمر رژیم سرکوبگر را بشکند و تیر خلاص را بر لاشه نیمه جان آن شلیک کند.

صمیمیت، توانایی در سازمانگری، خلاقیت و پشتکار و برخورد کمونیستی با هر گونه انحراف، اینها خصائلی بودند که رفیق عباس بیگری را در محیط موفق و در میان رفقایش محبوب ساخته بود.

رفیق عباس در سال ۱۳۳۴ در خیابان مولوی از محلات بائین شیر قزوین متولد شد. بدلیل فوت پدرش در ۲ سالگی او از همان ابتدا با فقر و محرومیت آشنا بود و چیزی نگذشت که در سن کودکی مجبور شد برای امرار معاش خانواده‌اش به کارهایی از قبیل عملگری، شاگردی بنا، نقاشی ساختمان و غیره بپردازد. او با ذهن خلاق و علاقه شدیدی که به درس خواندن داشت توانست بیگرانه در کنار کار، تحصیلات خویش را نیز ادامه دهد و سال ۵۳ در رشته طبیعی دیپلم بگیرد. سپس به سرپازی رفته و بلافاصله بعد از اتمام آن در سال ۵۵ در رشته معماری داخلی مدرسه عالی ساختمان پذیرفته شد.

طی ۲ سال تا زمان انقلاب ۵۷ رفیق در تمامی حرکات مبارزاتی دانشجویان این مدرسه شرکت فعال داشت و باگسترش جنبش انقلابی تودمها در سازمانگری این حرکات فعالتر شد. در این دوره به دلیل داشتن انگیزه قوی مبارزاتی با مارکسیسم - لنینیسم این علم رهایی طبقه کارگر آشنا شده، به آن اعتقاد پیدا کرد. در سال ۵۸ از طریق رفقای فعال در دانشگاه صنعتی مواضع "راه کارگر" را شناخت و در اولین هسته‌های تشکیلاتی آن آغاز به کار نمود. همچنین در دفاع از جنبش مقاومت خلق کرد، برای دایر کردن نمایشگاه عکس از جنایات رژیم در کردستان و همنطور در سازماندهی ارامنه با تحریک بسیار شرکت کرد. رفیق عباس قاطعانه با هر انحرافی برخورد داشت و از مواضع سازمانی‌اش نیز بشکلی کاملاً اصولی دفاع میکرد. ضمناً رفتار گرم و دوستانه او در محیط باعث شده بود که دوستان زیادی داشته باشد. رفیق عباس بیگری در ۲۳ مهر ماه سال ۶۰ بدست درخیمان رژیم دستگیر و پس از تحمل قهرمانانه شکنجه‌های قرون وسطایی پاسداران سرمایه، همانگونه که سربلند زیست سربلند هم به استقبال مرگی سرخ رفت. راهتی پر رهرو و یادش جاویدان.

ترکیه ادامه و گسترش یابند، بی تردید جنبش ملی کرد در کشوری که بیشترین جمعیت کرد را در خود جای داده و در عین حال بیش از هر جای دیگر هویت ملی کردها را انکار کرده است، با چشم اندازهای جدیدی روبرو خواهد شد. چنین وضعیتی نمیتواند بر مجموع جنبش ملی کردها در پنج کشور منطقه اثر نگذارد و آثرا تقویت نکند. همانطور که احیا بی سابقه جنبش ملی کرد در هر سه کشور (ایران، عراق و ترکیه) در دهه گذشته با انقلاب ایران آغاز گردید.

این شرایط برای جنبش ملی کرد در ایران نیز که دوازده سال علیه رژیم آزاد کتی جمهوری اسلامی جنگیده و از حمایت تودهای بسیار وسیع و موثری برخوردار بوده و هست، فرصتی استثنائی بوجود آورده است که میزان بهره‌برداری از آن به کیاست و جسارت فکری و علمی رهبران این جنبش بستگی دارد. در مبارزه سیاسی مسلحا چیزی را به کسی هدیه نمیکنند و هر جنبشی آنچه را میتواند بدست آورد که برایش جنگیده باشد. مبارزه مسلحانه و ادامه موثر آن بی تردید بزرگترین نقطه قوت جنبش خلق کرد ایران بوده است و بدون ادامه آن این جنبش نمیتواند چیزی بدست آورد و حتی ممکن است دستاوردهای دوازده سال گذشته را نیز - که بی گمان بیوند با زحمتکشان کرد بزرگترین آنهاست - از دست بدهد. اما تنها ادامه مبارزه مسلحانه کافی نیست، جنبش کرد با استفاده از شرایط جدید باید بکوشد پایه تودهای خود را گسترش بدهد و به اشکال دیگر مبارزه نیز بحد کافی توجه کند. این جنبش باید بتواند تودهای عظیم زحمتکشان کرد را به حرکاتی موثر بکشد. بدون شرکت فعال و تودهای زحمتکشان کرد، کار مهمی از پیش نخواهد رفت. نیاز به گفتن ندارد که این توده عظیم تنها از طریق مبارزه مسلحانه نمیتواند در مبارزه شرکت کند، پیدا کردن اشکال مناسب مبارزه و سازماندهی یکی از مسائلی است که میزان پیشروی جنبش خلق کرد ایران تا حدود زیادی بستگی به آن دارد. بی تردید بدون توجه به خواستهای اجتماعی زحمتکشان دستیابی به اشکال مناسب سازماندهی کاری ناشدنی است. تکیه بر این تصور نادرست که اول باید ستم ملی را از میان برداشت و بعد به خواستهای اجتماعی زحمتکشان پرداخت، دامنه جنبش ملی را هم محدود میسازد و هم در اشکال محدود کننده‌تری زندانی میکند. فراموش نکنیم که موثرترین موثر جنبش آپارتاید در آفریقای جنوبی، مخصوصا در دو - سه دهه گذشته، جنبش اتحادیه‌های سیاهان بوده است.

جنبش چپ و کارگری ایران که همیشه مدافع ثابت قدم حق تعیین سرنوشت ملی خلقهای ایران بوده، در شرایط جدید نیز باید با وفاداری به سنت رزمند خود، بدون هر گونه تزلزل و سستی از حق طبیعی خلقهای زیر ستم کشور دفاع کند. مخصوصا در شرایطی که لیبرالیسم بورژوازی می‌کوشد دفاع از حق تعیین سرنوشت ملی را مترادف با دفاع از تلاشی کشور قلمداد بکند، جنبش کارگری و بقیه در صفحه ۳۱

نجات مردم ایران از استبداد رژیم جمهوری اسلامی، و استقرار دموکراسی و تامین عدالت اجتماعی در ایران، تنها در صورتی آرزو فراتر رفته و به واقعیت تبدیل خواهد شد که کارگران ایران از هر فرصتی - حتی گذرا - و از هر امکان قانونی و غیر قانونی - حتی ناچیز - برای سازماندهی خود بهره گیرند؛ اتحاد و همبستگی میان خود را مدام تقویت کنند؛ از شقه شدن بصورت فرقه‌های ایدئولوژیک بپرهیزند و بمثابة يك طبقه واحد در برابر طبقه سرمایه‌دار و دولت حامی آن متشکل شوند و با ایجاد يك جنبش کارگری نیرومند و موثر، مهر خود را بر تحولات سیاسی و اجتماعی کشور بکوبند؛ تودهای زحمتکشان و همه اقشار مردم را بدور جنبش انقلابی خود گرد آورند؛ در پیشاپیش مبارزه مردم ایران برای سرنوشت رژیم جمهوری اسلامی، استقرار دموکراسی و تامین عدالت اجتماعی قرار گیرند؛ و با تقویت و جلب همبستگی کارگران همه کشورها شرایط بین‌المللی برای رهائی و پیروزی مردم ایران را فراهم سازند.

موانع دشواری‌ها هر چه باشند، پیگیری در مبارزه، سرانجام به پیروزی منجر خواهد شد با گرامیداشت سالگرد اول ماه مه و با الهام از سنت پربرابر مبارزاتی آن، طبقه کارگر ایران سال دیگری را در راه تقویت صفوف خود و آمادگی برای انجام رسالت انقلابی خود آغاز میکند. و در این راه مقس، پیروزی با طبقه کارگر خواهد بود.

پیر توان باد همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

اردیبهشت ۱۳۷۰

کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

کمیته مرکزی سازمان فدائی - ایران

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

فرصتی استثنائی برای جنبش خلق کرد

دنباله از صفحه ۱

سرکوب که کردها و کارگران ترکیه قربانیان اصلی آن هستند، بزرگترین مانع ایجاد يك تعادل سیاسی لیبرالی در ترکیه است. بورژوازی ترك حالا در میباید که برقراری دموکراسی لیبرالی در ترکیه مساویست با تجزیه کشور. زیرا کردهای ترکیه در هفتاد سال گذشته چنان وحشیانه سرکوب شده‌اند، که جدائی از ترکیه و تشکیل دولت مستقل را تنها راه نجات خود میدانند. بهین دلیل است که توکوگوت اوزال که يك لیبرال مذهبی است تا سیاستمداری معتقد به کالیسم، جهت‌گیری سیاسی جدیدی را آغاز کرده است. هدف او این است که با نادن پارهای امتیازات محدود به کردها، گرایش به جدائی را در جنبش کرد ترکیه تضعیف کند و به انزوا بکشد. او در این اواخر گاهی از راه حلی مشابه "راه حل باسک" برای کردستان ترکیه سخن میگوید؛ و در هر حال یافتن "راه حلی" برای مساله کرد را یکی از مقدمات برقراری تعادل سیاسی لیبرالی در ترکیه میدانند، تعادلی که ترکیه بدون دست یافتن به آن نمیتواند از بن بست کنونی خلاص شود. و تعجبی ندارد که ارتش ترکیه که ستون فقرات اصلی "کالیسم" را تشکیل میدهد، از این جهت‌گیریهای سیاسی جدید دل‌نگران و ناراضی است و این ناراضی بیش از هر جا خود را در جریان جنگ خلیج فارس نشان داد که ارتش برخلاف اوزال تمایلی به درگیری فعال در بحران نداشت. اگر این جهت‌گیریهای سیاسی جدید در

در این میان ترکیه نیز تحولات مهمی را از سر می‌گذراند؛ اکنون مهمترین جاه طلبی بورژوازی ترك این است که ترکیه به عضویت "جامعه اروپائی" پذیرفته شود یا دست کم به رابطه ویژه‌ای با این "جامعه" دست یابد. اما اروپائی‌ها حاضر نیستند ترکیه را به "جامعه اروپائی" بپذیرند و یکی از موانعی که مطرح میکنند این است که ترکیه فاقد بنیادهای سیاسی لازم برای برقراری دموکراسی لیبرالی است. از اینرو بورژوازی ترك که تا کنون "کالیسم" را همچون زرد طبیعی خود می‌نگریست و ناسیونالیسم ترك را همچنان داغ نگه میداشت، اینک آثرا دست و پاگیر می‌یابد. از اعلام جمهوری ترکیه توسط مصطفی کمال باینسو، ناسیونالیسم ترك ولاتیسم (غیر مذهبی بودن دولت) دو بنیاد نظری مهم ساختار سیاسی ترکیه بوده است. دستگاه سرکوب نیرومند از اسباب ضروری ناسیونالیسم در يك کشور چند ملیتی است. و ناسیونالیسم یکی از دلایل وجودی ارتش قدر قدرت ترکیه است که تا کنون هر جا لازم دیده وسط صحنه ندیده و سکان حکومتی را در "دست با کفایت" خود گرفته است. همین ناسیونالیسم ترك بوده که گشتار عام فجیع ارامنه را سازمان داده و همین ناسیونالیسم بوده که نزدیک به هفتاد سال وجود ملت کرد را در ترکیه انکار کرده است، ملتی که حدود يك چهارم جمعیت ترکیه را تشکیل میدهد. اکنون همین ناسیونالیسم، با آن ارتش قدر قدرت و با آن سیستم نیرومند

مهاجرین و مسئله بازگشت

بازگشت نداشتند. اینها اگر اکنون می‌بینند که می‌توانند به کشورشان باز گردند چرا باید آنها را به ماندن در خارج تشویق کرد؟ اینها با درس و تخصصشان می‌توانند در ایران هم زندگی خوشان را تأمین کنند و هم برای کشوری که از کمبود تخصصی و مهارت در رنج است مفید باشند. گروه سوم مهاجران ایرانی را آنهایی تشکیل می‌دهند که زیر فشار فرهنگی یا برای گریز از سربازی در دوره جنگ، ناگزیر به خارج از کشور پناه بردند؛ بسیاری از اینها در خارج از کشور نیز زیر فشار فرهنگی و انواع دشواریها رنج می‌برند و اگر بتوانند به ایران برگردند در صورتیکه وضعشان بهتر نشود، بدتر هم نخواهد شد. و بالاخره عده دیگری از مهاجران ایرانی کسانی هستند که عمدتاً از سال ۶۰ باینسو بدلائل سیاسی ناگزیر از ایران خارج شدند. شمار زیادی از این عده اگر در ایران می‌ماندند شاید حالا جانشان را از دست داده بودند این عده را اکنون می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد: کسانی که به مبارزه علیه جمهوری اسلامی ادامه می‌دهند و کسانی که سرخورده از دشواریهای مبارزه و پشیمان از گذشته در جستجوی راههای آشتی با جمهوری اسلامی‌اند. تردیدی نیست که گروه اول را هنوز هم خطر در ایران تهدید میکند و گروه دوم در صورتی می‌تواند از جمهوری اسلامی اماننامه بگیرد که همه شرایط رژیم را بپذیرفته باشد. در هر حال همین گروه دوم است که برای توجیه خود حاضر است زمین و زمان را بهم بدوزد و هاشمی رفسنجانی را آخرین امید مردم ایران قلمداد کند و همه مهاجران را به آغوش مام وطن دعوت کند. اینها نیز بهتر است به ایران باز گردند زیرا اگر می‌خواهند با جمهوری اسلامی کنار بیایند و می‌توانند از برکات آن برخوردار باشند، چه بهتر که به ایران برگردند و از بهم زدن صفوف مبارزان خارج از کشور دست بردارند. اما آنهایی که تحت پیگرد جمهوری اسلامی برای حفظ جان و ادامه مبارزه به خارج از کشور پناه بردند و همچنان مبارزه برای آزادی را ادامه می‌دهند باید بدانند که جمهوری اسلامی نه آنچنان عوفی شده و نه می‌تواند آنچنان عوفی بشود که دمکراسی و منافعان فعال دمکراسی را تحمل کند. پوشاندن این حقیقت که تجربه نوازده ساله حاکمیت جمهوری اسلامی بارها آنرا اثبات کرده است، جنایتی است علیه پیگار آزادی که مردم هر کز آنرا نخواهد بخشید و گناه آنهایی که برای آشتی با جمهوری اسلامی می‌کوشند پوشاندن همین حقیقت است و نه تلاششان برای بازگشت به ایران.

اگر کسی می‌تواند و می‌خواهد به ایران باز گردد، دلیلی ندارد که چنین نکند. اما اگر کسی می‌خواهد زیر پوشش بازگشت به ایران، بازگشت به طرف جمهوری اسلامی را تبلیغ کند، نقداً با پیگار دمکراسی در ایران ضدیت میکند. ساله بازگشت بخشی از مهاجران ایرانی به کشور يك مساله اجتماعی است، در حالیکه بهره برداری از این مساله به نفع جمهوری اسلامی و برای آشتی با

جمهوری اسلامی يك مساله سیاسی است و آوازه گران آشتی با جمهوری اسلامی می‌کوشند با سوء استفاده از يك مساله اجتماعی بیک توهم پراکنی سیاسی دستبزنند. برخلاف ادعای این آوازنگران آشتی با استبداد، سیاستهای جدید جمهوری اسلامی صرفاً تدابیری هستند برای بهبود رابطه با قدرتهای سرمایه‌داری و جلب سرمایه گذارهای داخلی و خارجی. همه قرائن نشان می‌دهند که دامنه تحمل رژیم در مقابل مخالفان سیاسی از حد بلورالیسم عقیدتی پوشیده و کاملاً محدود، آنهم در حوزه‌هایی معین نمی‌تواند فراتر برود. و همه قرائن نشان می‌دهند که رژیم دست کم در اقلیای قابل رویت کونی حاضر نیست بلورالیسم تشکیلاتی را تحمل کند. فراموش نکنیم که رهبران جمهوری اسلامی حتی حاضر نیست "نهیض آزادی" مهندس بزرگان را بعنوان يك حزب رسماً بپذیرد. کسانی که گمان می‌کنند رفسنجانی شرایط سیاسی ایران را کن فیکن کرده، بهتر است بیاد بیاورند که عده‌ای از رهبران نهیض آزادی هنوز هم به جرم نوشتن يك نامه سرگشاده در زندان سر می‌برند. فراموش نکنیم که پتانسیل انفجاری جامعه ما بحدی بالاست که اگر همین "نهیض آزادی" بتواند در يك انتخابات آزاد شرکت کند، تعادل سیاسی رژیم بلافاصله بهم می‌خورد. و این را اگر حضرات رهبران "اپوزیسیون طی و دمکراتیک" مقیم خارج از کشور در نیابند، رهبران جمهوری اسلامی خوب میدانند. فراموش نکنیم که تروریسم جمهوری اسلامی همچنان فعال است در ایران اقدامها همچنان ادامه دارد و در خارج از کشور همین روزها بود که عبدالرحمان برومند یکی از رهبران مخالف رژیم بوسیله عمال جمهوری اسلامی بقتل رسید. و فراموش نکنیم که رهبران رژیم حتی لازم نمی‌بینند از همه ایرانیان مهاجر برای بازگشت به کشور دعوت کنند، آنها خود سرمایه‌داران و متخصصان را به بازگشت فر می‌خوانند اما دلالت سیاسی دست بردار نیستند و برای رونق کارشان از گاه کوه می‌سازند. در عین حال نباید فراموش کنیم که رژیم جمهوری اسلامی با بهبود رابطه با قدرتهای غربی و با ایجاد هیاهو حول همین فراخوانهای اخیر، می‌کوشد و در آینده با جدیت بیشتری خواهد کوشید بر مخالفان سیاسی خود در داخل و خارج کشور فشار بیاورد. اگر اقدام متحدی در قبال این کوششهای شیطانی رژیم صورت نگیرد، بسیاری از دستاوردهای مبارزات دهه اخیر بر باد خواهد رفت. نباید بگذاریم جمهوری اسلامی دستهای خونین خود را از چشم مردم جهان پوشیده نگذارد و با دست بازتری به جنایات خود ادامه بدهد. هر نوع غفلت و سردرگمی در مقابل تلاشهای اخیر جمهوری اسلامی و دلالت و آوازنگران آشتی با آن عواقب ناگواری برای پیگار دمکراسی در کشورمان خواهد داشت.

در هر حال بیه دلیلی که مهاجرت کرده، اگر بتواند برگردد و مایل باشد برگردد، چرا باید به ماندن در خارج از کشور تشویق شود؟ هر چند مهاجران سیاسی ایرانی در سالهای گذشته در افشای جنایات و ستکریهای جمهوری اسلامی در سطح بین‌المللی نقش مهمی داشتند و ولی جنبه اصلی پیگار آزادی علیه جمهوری اسلامی تا کنون در داخل کشور بوده و در آینده نیز مسلماً در داخل کشور خواهد بود بنابراین پیگار آزادی از نفس بازگشت مهاجران به داخل کشور صدمتی نخواهد دید. البته يك کاسه کردن مهاجران ایرانی چیزی نیست جز گل آلود کردن آب که جمهوری اسلامی بیش از همه از آن نفع می‌برد. مهاجران ایرانی نه بدلیل واحدی از ایران خارج شدند و نه با شرایط واحدی می‌توانند به ایران باز گردند. عده‌ای از این مهاجران ایرانی را عمده واکره رژیم استبدادی گذشته و سرمایه‌داران هم کلفت مرتبط با آن رژیم تشکیل می‌دهند. بودن و نبودن اینها در ایران چه فرقی بحال مردم ایران دارد؟ آیا سرمایه‌داران قل‌هواله گوئی که در داخل کشور باصطلاح به آباد سازی وطن مشغولند بست کمی از اینها دارند؟ و یا "سربازان گنم امام زمان" از ساواکیهای گذشته بهترند؟ عده دیگری از مهاجران ایرانی جوانانی هستند که معمولاً برای کسب درس و تخصص بنحوی در سالهای گذشته از ایران خارج شدند و بخاطر آشتی اوضاع تا کنون رغبتی به

سالی متناقض در جنبش کارگری ایران

ج - آیلری

کمال آن انجام دهند. بعبارت دقیقتر خانه کارگر تا اندازه‌ای از رژیم فاصله گرفت که بتواند بخشی از مطالبات کارگری را مطرح نماید و بخشی از کارگران نیز با توجه به مجموعه اوضاع به این حد از انعکاس مطالبات خویش رضایت دادند. بدین ترتیب بود که تغییراتی در شکل مبارزات کارگری در سال ۹ ایجاد شد. گسترش امکانات علنی برای انعکاس اعتراضات در سطحی وسیعتر اگر چه به شیوه ملایمتر، طبعاً عامی بود که در کاهش حرکات مستقیم کارگران - که عمدتاً در سطحی محدودتر انجام میگردد - نقش قابل توجهی ایفا نمود. این جهتگیری اما به هیچ وجه نباید بمثابة حرکتی منفی بشمار آید. چرا که تجربه جنبش کارگری در تمامی رژیمهای سرکوبگر و فاشیستی موبد این واقعیت است که در مرحله‌ای از تکامل جنبش، واگذاری امکانات علنی به کارگران جهت پیشبرد مبارزاتشان به رژیمهای مزبور تحمیل میگردد و در واقع نشانهای از قدرت گیری جنبش کارگری است. در عین حال استفاده از امکانات علنی، اولاً پایه‌های جنبش را گسترده‌تر ساخته و ثانیاً استحکام تشکیلاتی آنرا بیشتر میسازد.

این مجموعه، اما، تنها یک جنبه از جنبش کارگری را بیان میکند؛ جنبه دیگر جنبش همانا تداوم حرکات رادیکالتری است که نه از طریق ارگانها و امکانات علنی بلکه با بمیدان آوردن توده‌های کارگر و با فشار مستقیم راه پیشروی را می‌گشایند و رژیم را به عقب نشینی وادار میسازند. همین واقعیت که علیرغم اوضاع سیاسی نامناسب اعتراضات نزدیک به یک سوم حرکات کارگری در سال ۶۹ را تشکیل میدهند؛ اینکه تعداد قابل توجهی از مجموعه حرکات با موقعیت کامل یا نسبی پایان یافته‌اند؛ اینکه هنوز هم درگیریهای حادی میان کارگران و مسئولان کارخانه و عوامل سرکوب رخ میدهد؛ همچون تحمیل سازمانیافته کارگران کارخانه جواهریان علیه اخراج و یا اشغال کارخانه و اخراج مدیر در یکی از واحدهای تولیدی شهر صنعتی قزوین (باز هم در مبارزه علیه اخراج کارگران)؛ اینکه مدیریت در هراس از درگیری اعتصاب در برابر برخی از اعتراضات کارگری عقب نشینی میکند و بالاخره اینکه در سال ۶۹ همچنان شاهد اعتراضات سازمانیافته و بزرگی بودیم مانند اعتصاب کوریز خانمها با چندین هزار شرکت کننده، اعتصاب پالایشگاه اصفهان، اعتصاب کارگران نوبس آهن اصفهان اعتصاب دو هزار کارگر شهرداری تهران، اعتصاب کارگران فولاد مبارک و در رأس همه اینها اعتصاب سراسری پالایشگاههای کشور که به مدت دو هفته بطول انجامید و به بخش قابل توجهی از مطالبات بقیه در صفحه ۳۱

و در عین حال تلاش بی‌گرم مدیریت جدید دولتی برای سود آوردن واحدهای تولیدی تحت کنترل خویش، نسبت به گذشته شاخص بود. این اوضاع بی‌تردید با ایجاد حالت گذار در واحدهای تولیدی، موجب بروز احساسی بلا تکلیفی و صبر و انتظار در میان کارگران گردیده و بر حرکات مبارزاتی آنان تاثیر میگذارد. کارگران واحدهای تولیدی بزرگ که طی چند ساله گذشته هیچ دل خوشی از مدیریت دولتی نداشتند، نه تنها مخالفت قاطعی با انتقال مالکیت به بخش خصوصی انجام نمی‌دهند، بلکه بخشهایی از کارگران آنرا بمثابة امکانی برای بهبود وضعیت خود تلقی میکنند.

علاوه بر اینها، سال ۶۹ شاهد گسترش تبلیغات رژیم در جهت اصلاحاتی به نفع کارگران بود. حداقل از اواسط سال تبلیغات سردمداران رژیم حول سه مطالبه مهم کارگری، بیمه بیکاری، افزایش دستمزد و حل ماجرای قانون کار، شدت یافت و بتدریج حالت عملی به خود گرفت. مثلاً با تصویب لایحه بیمه بیکاری در مجلس، یکی از مهمترین مطالبات کارگری حداقل در حرف پذیرفته شد اگر چه این لایحه جز یک اقدام ارتجایی در جهت ایجاد شکاف در جنبش کارگری و خنثی کردن فشار بیکاران و یا کارگرانی که در معرض اخراج قرار دارند، نیست اما با این وجود در همین شکل و شمایل نیز امیدهایی را در میان کارگران برمی‌انگیزد که طی زمان - هر چند کوتاه - با نرسد واقعیت ماجرا از میان خواهند رفت. به همین ترتیب تصویب قانون کار با وعده‌هایی که - حداقل برای بخشی از کارگران - در بردارد، همین کارکرد را به نحوی قویتر پیدا میکند. و بالاخره در همین رابطه افزایش دو هزار تومان به حداقل دستمزد کارگران را باید مورد توجه قرار داد. اگر چه تأثیرات این اقدام با سیاست ارزی جدید رژیم و افزایش تورم بلافاصله خنثی میگردد، اما مهمتر از بهبود حاصل از این افزایش، امیدهایی است که نسبت به بهبود اوضاع برانگیخته میشود. و این طبعاً در چگونگی اقدامات کارگران نمیتواند تاثیر نداشته باشد.

این اما تمام ماجرا نیست! تضعیف جناح حزبالله و از دست دادن اهرمهای بیشتری در بالا حالت اعتراضی را در پایه این جناح تشدید کرده و بویژه در سال ۶۹ خود را هر چه بیشتر در فعالیتهای خانه کارگر نشان داد. خانه کارگر و نشریه "کار و کارگر" در سال ۶۹ هر چه بیشتر لحن انتقادی به خود گرفته و ضمن افشاکاری علیه اقدامات مدیریت دولتی، بیش از پیش از مطالبات کارگری حمایت کرده و به تبلیغ آن پرداختند. بویژه "کار و کارگر" تبلیغات متمرکز حول مطالبه افزایش دستمزد متناسب با تورم انجام داد. این مسئله سبب شد که کارگران پیشرو هر چه بیشتر به این امکان علنی توجه نموده و اعتراضات خود را از

سال ۶۹، شاید نسبت به سالهای ماقبل خود طی دهه اخیر، متناقضترین سال جنبش کارگری باشد. سالی که علیرغم تغییر توازن قوا به نفع رژیم اسلامی، عقب نشینیهای مهمی از سوی حکومت در برابر جنبش کارگری صورت گرفت؛ سالی که با وجود آرامش نسبی در واحدهای تولیدی، کارگران همچنان یکی از مهمترین مشغله‌های فکری سردمداران رژیم را تشکیل دادند و بالاخره سالی که علیرغم کاهش آمار اعتصابات و اعتراضات کارگری کارگران توانستند امکانات علنی بیشتری نسبت به سابق برای ابراز ناراضیاتی خویش بدست آورند. همانطور که اشاره شد، آمار مربوط به اعتصابات و اعتراضات کارگری در سال ۶۹ کاهش قابل توجهی را نسبت به سالهای قبل نشان میدهد اگر چه محدودتر شدن امکانات سازمانیهای چپ و اختلال در امر ارتباطات، در انعکاس کمتر اخبار کارگری بی تاثیر نیست، اما بررسی حرکات به همان نسبتی که در دست است، بیانگر اینست که حرکات مستقیم کارگران در اعتراضی به وضعیت غیر قابل تحمل خویش کاهش یافته است. در مجموع تا کنون ۴۸ حرکت کارگری گزارش شده است که شامل ۱۴ مورد اعتصاب، یک مورد تحمیل، یک مورد اشغال کارخانه و اخراج مدیر، یک مورد اشغال خانمهایی که باید به کارگران داده میشد، یک مورد انتخاب نماینده مستقل در کارخانه البرز (یکی از زنان کارگر بیشترین آرا را به خود اختصاص داد و کاندیدای مدیریت و کاندیدای انجمن اسلامی شکست فاحشی خوردند) و ۳۱ مورد اعتراضی میباشد. از این ۴۸ مورد ۲۹ مورد حول مطالبه افزایش دستمزد و مزایا؛ ۷ مورد در رابطه با کاهش ساعات کار، و ۶ مورد علیه اخراج صورت گرفته است مابقی به مطالبات موردی یا متفرقه تعلق دارد.

بی تردید، قبل از هر چیز بحران خلیج فارس و متعاقب آن درگیری جنگ در این منطقه و نتیجتاً تاثیر این حوادث بر فضای سیاسی داخل کشور در کاهش حرکات کارگری مستقیماً دخالت داشته است. بحران خلیج فارس، نه تنها هراس از وقوع مجدد جنگ را در میان مردم دامن زد و تمامی مسائل را تحتالشعاع خود قرار داد، بلکه با کاهش فشارهای بین‌المللی بر رژیم اسلامی از یکسو و با افزایش درآمدهای نفتی و تقویت بنیه مالی رژیم از سوی دیگر، موقعیت لرزان جمهوری اسلامی را تحکیم نمود. بحران خلیج در عین حال ضربهای دیگر به مواضع جناح حزبالله وارد ساخت و با تضعیف آن، اراده نسبتاً بیکارچستی را در بالا بوجود آورد؛ که بدین لحاظ نیز موقعیت جناح غالب تحت مدیریت رفسنجانی ثبات بیشتری یافت و سیاستهای آن با قاطعیت بیشتری پیش رفت. همچنین سال ۶۹ به لحاظ طرح قاطعتر سیاست انتقال واحدهای تولیدی به بخش خصوصی

گفتگوی درباره

گفتگوی زیر نگاهی است کثرا به مهمترین مسائل جنبش کارگری ایران در دوازده سال گذشته که باستکار شورای نویسندگان نشریه و بمناست اول ماه مه صورت گرفته. شرکت کنندگان در این گفتگو عبارتند از: **رفقا روبین مارگریان، اصغر ایزدی، محمد رضا شالکونی، روزبه (از اعضای دفتر سیاسی) و رفقا آلیاری و محمد معاونی (از اعضای کمیسیون کارگری)**. هیات تحریریه

جنبش کارگری ایران در دوازده سال گذشته

زاویه: درجه سازمانیافتگی، مطالباتی که پیش ر و دارد؛ و اشکالی که برای مبارزه انتخاب میکند، مورد بررسی قرار میدهیم.

از زاویه تشکل در دوره اول میبینیم کسه طبقه کارگر توانسته از درون انقلاب، دستآورد مهمی را بدست بیاورد. یعنی توانسته تشکلهای مستقل خودش را بطور علنی و در سطح نسبتا گسترده بوجود بیاورد. البته ما در این دوران حتی با تشکلهای زرد و تشکلهایی که دست ساز جمهوری اسلامی هستند و در واقع علیه منافع کارگران اقدام میکنند، نیز روبرو هستیم. حتی کارگران نیز بیه این تشکلهای توهم دارند. ولی این يك ضعف درونی جنبش طبقه کارگر است، نه چیزی خارج از آن، کسی ممانعت نکرده از اینکه تشکلهای مستقل بطور علنی و در واقع در قانونی، یعنی جایگه اصلاحات قانونی نیست، تشکیل بشوند. این در واقع مهمترین دستآورد کارگران در این دوره است.

از زاویه مطالبات در دوره اول میبینیم نه تنها بخش وسیعی از مطالبات کارگران مشتمل دستمزدهای بالاتر و غیره بدست میآیند، بلکه در بخشی از اقتصاد، که تولید جریان دارد وضعیت پیشرفتهتر است. شاهد یکسری تمرزات به حیطه اقتصاد و دست اندازی به یکی از شاخصهای نظام سرمایه داری که عبارت است از دیکتاتوری سرمایه در تولید، هستیم، که میشود گفت غالبترین مطالبه مربوط به مسائل اقتصادی، طبقه کارگر و جنبش کارگری در این دوره است. در عین حال ما در این دوره با انحلال و نفی قانون کار شاهنشاهی و مطالبه يك قانون کار جدید، که بیانگر منافع کارگران باشد، روبرو هستیم. همچنین آزادی برگزاری اول ماه مه، آزادی تشکل، حق اعتصاب و... بعنوان مطالبات جنبش کارگری، اینجا و آنجا، خودشان را نشان میدهند. در عین حال ما در این دوره با يك خواست مشخص سیاسی روبرو هستیم و آنهم، طرح شرکت در شورای انقلاب از طرف کارگران نفت است. اگر چه این مطالبه در سطح عموم طبقه مطرح نمیشود، ولی بیانگر سیاسی بودن جنبش کارگری در دوره بعد از سرنگونی رژیم شاه است. البته قبل از آن نیز مطالبات سیاسی مطرح بوده اند.

حذف کنیم میتوان بر منای تحولات و حوادث بزرگ تر و دیر پاتر، این مقاطع را به ترتیب از پیروزی قیام تاکنون، در جنبش کارگری تشخیص داد:

دوره اول از بهمن ۵۷ تا شهریور ۵۹، دوره دوم از نیمه دوم ۵۹ تا اول سال ۶۳ دوره سوم از ۶۳ تا پایان جنگ، دوره چهارم از ۶۷ تا مقطع کنونی.

دوره اول به يك اعتبار، دوره شکوفایی و تولید مجدد جنبش کارگری است. حرکتی که بسا انقلاب ۵۷ بوجود آمده ادامه دارد و کارگران علیرغم شکست انقلاب در حوزه سیاست، در حوزه اقتصادی و اجتماعی تمرز را ادامه میدهند. پس از شهریور ۵۹ و مسئله جنگ، تمرز به جنبش کارگری آغاز میشود و همه چیز بیانگر بهم خوردن، تعادل قبلا در همه وجوه بفتح جمهوری اسلامی است. در دوم در واقع، دوره سرکوب و پس گیری دستاوردهای قیام پیروز مند ۵۷ است. این وضع تا سال ۶۳ ادامه دارد. از سال ۶۳ به بعد ما شاهد يك تعادل تازه هستیم. مبارزات و اعترافات کارگری بار دیگر، روند رو به گسترش خود را از سر میگیرند و علیرغم تمامی ضربات، بویژه ضربات اقتصادی، همچنان به راهشان ادامه میدهند. تعادل دوباره بیانگر این است که طبقه کارگر، تمرز وحشیانه جمهوری اسلامی را بنوعی خنثی کرده و در شرایط جدید، یعنی در شرایطی حقی کامل و تداوم سرکوب، از سنگرهایی که موفق شد آنها را حفظ کند، بسرای بشرویی به سطحی عالیتر، مبارزه را ادامه میدهد.

این وضع تا پایان جنگ ادامه دارد؛ از ۶۷ مرحله تازه ای آغاز میشود: دوران بازسازی. اما بررسی این روند چند ساله، بیانگر این است که در مجموع این دوره از ۶۷ تا حالا، حالت برزخی داشته، یعنی عناصری از گذشته و حال و در عین حال يك سلا- تکلیفی و افت و خیزهای هاشمی. در حال حاضر هم ما شاهد قطعیت یافتن تمیزات تازه هستیم. در واقع بومی عناصر تازه در کلیت خود، تکویس بافته اند. اینکه آیا از مقطع پایان جنگ تاکنون و حالا به بعد را باید يك دوره واحد تلقی کرد، بسا اینکه باید از آغاز دوره بنجم سخن گفت امری است که بیشتر به آینده مربوط است. حال در چارچوب این دوره بندی، میتوان جنبش کارگری را از سه

راه کارگر: اول ماه مه امسال مصادف است با دوازدهمین سال برگزاری اولین تظاهرات بزرگ اول ماه مه در سال ۵۸؛ تظاهرات قدرتمندی کسه از بزرگترین اقدامات سالهای انقلاب بود. و نیز اول ماه مه امسال نقطه پایان یکدهه، و آغاز دهه ای دیگر (دهه هفتاد) در جنبش کارگری ماست. دهه ای که گذشت برای همه مردم ایران دهه ای ویرانگر بود. جنبش کارگری در زیر خشنترین اشکال سرکوب و در شرایط جنگ و از هم پاشیدگی اقتصاد، یکدهه سال ز پیکار را پشت سر گذاشت، و اکنون در مقابل دهه جدیدی قرار گرفته است. دهه ای که در پیش رو داریم، احتمالا شاهد تحولات مهمی خواهد بود؛ پایان جنگ هشت ساله، مرگ خمینی و نیز دوره پس از جنگ خلیج فارس؛ جمهوری اسلامی را در برابر دوره اجتناب ناپذیر بازسازی قرار داده و بنابراین جنبش کارگری، دهه هفتاد را با اوضاع و احوال جدیدی آغاز میکند. و بالاخره سال ۷۰، دهیسن سالی است که ما سیاست کارگری را در مرکز و محور فعالیتهایمان قرار داده ایم. سازمان ما، اکنون ده سال است که سیاست کارگری خودش را پیگیری میکند. با توجه به همه اینهاست که يك ارزیابی از فراز و فرودهای جنبش کارگری در دوازده سال گذشته را لازم و روشنگر میدانیم. رفیق آلیاری اولین سئوالی که در برابر ما قرار میگیرد، نگاهی به کارنامه جنبش کارگری در دهه گذشته است، کامیابیها و ناکامیهای آن در دهه گذشته را چگونه ارزیابی میکنید؟

آلیاری: روشن است که در يك گفتگو امکان ارائه يك جمع بندی دوازده ساله بمعنای واقعی کلمه، وجود ندارد. با این وجود من سعی میکنم با طرح رؤس کلی مطالب مربوط به این دوره تصویری نسبتا قابل اتکا، از تحولات جنبش کارگری در ۱۲ ساله گذشته به دست بدهم. برای بررسی جنبش در این دوره نه چندان کوتاه، قبل از هر چیز باید مقاطع مختلفی را که جنبش از آنها عبور کرده از یکدیگر تفکیک کنیم. بنظر من اگر حوادث نسبتا کوچک و فرعی و افت و خیزهایی را که بواسطه تحولات سیاسی در يك دوره زمانی بسیار کوتاه در جنبش کارگری بوجود میآید، از دوره بندی خودمان

کارگری و یا حتی معرفی و اعتراف علنی به فرمایشی بودن انتخابات و ۰۰۰ خود را نمایان میازد. در همین حال در این دوره ما شاهد تشبیهات حق اعتصاب از جانب کارگران هستیم. کارگران اعتصاب میکنند، رژیم با اعتصابیون مذاکره میکند و بتدریج آن انک ضدانقلاب و غیره، کسه در واقع چماقی بود برای سرکوب اعتصابات کارگری پس می نشیند و بی اثر میشود. مادر حرکت سال ۶۶ کنش ملی شاهد این هستیم که به سزاد نبوی می آید و مذاکره میکند.

رژیم در تمامی عرصه هاست، بخش وسیعی از تشکلهای و شاید بتوان گفت اکثریت قریب به اتفاق تشکلهای علنی کارگری که مستقل بودند و رزمندگی خودشان را حفظ میکردند، منحل میشوند. ما در این دوره شاهد حرکت های کارگری نسبتا کمتری هستیم. دوره سوم بعد از ۶۳ يك حرکت تازه شروع میشود که در اشکال حرکت و در مطالباتی که مطرح میشوند، جلوه میکند. آشکار است که حرکتها در سال ۶۴، نسبت به سال ۶۳ يك رشد کینی را نشان میدهند، این مقطع را به يك اعتبار میتوانی آغاز يك تعادل جدید گرفت. به این عنوان که اگر چه تعرض رژیم ادامه دارد، ولی کارگران توانسته اند خودشان را با شرایط جدید منطبق کنند. وسیع چیزهایی را از زیر ضرب خارج کنند و در واقع جاهایی که میتوانند بایستند و بچکنند دیگر جمای عقب نشینی به معنای اخعی کلمه وجود ندارد. گرچه تشکلهای مستقل علنی نابود میشوند، اما کارگران بر اساس تجاربی که از مبارزاتشان در دوره اول اندوخته بودند، توانستند يك چیزهایی بسازند. ما شاهد حمایت از کارگران پیشرو و ایجاد تشکلهای مستقل کارگری بشکل غیر رسمی هستیم که از سال ۶۳ به بعد خود را آشکارا نشان میدهند.

در این دوره از مطالبات دوره ۵۷ - ۵۹ مانند کنترل کارگری، یا شرکت در شورای انقلاب و از این قبیل چیزها خبری نیست. اما مطالباتی مثل قانون کار، مسئله بیمه بیکاری، دستمزد متناسب با تورم

از زاویه اشکال مبارزاتی در دوره اول، ما بسا مبارزات بسیار رادیکالی روبروئیم، از قبیل اشغال کارخانه، تحصنهای خیلی طولانی، بیرون انداختن مدیر، مقابله بانبروهای انتظامی و به همین ترتیب با اعتصابات حمایتی و همستگی وسیعی که در سطح طبقه کارگر خودش را نشان میدهد، تظاهرات گسترده و شکل گیری تشکلهایی که فراتر از يك واحد هستند، در سطح منطقه یا در سطح رشته خاصی، در سطح سازمانهایی مثل سازمان گسترش صنایع، یا شرکت نفت یا مناطقی مثل شمال و شهرکهای صنعتی کسه کانونهایی شورایی و امثال آن تشکیل میدهند. ما شاهد يك جنبش وسیع سندیکیایی در این دوره هستیم، که هم در کارخانجات بزرگ و هم در کارخانجات کوچکتر و اصناف و غیره دیده میشود کسه اینها همه در واقع بیانگر يك شکوفائی و يك تولد تازه هست که طبقه کارگر در دوره قیام و بعد از آن بر مبنای تجربه انقلاب از خودش نشان میدهد و در واقع به حرکت مستقل خودش ادامه میدهد، این دوره با توجه به مجموعه ای که گفته شد، میشود گفت که شکوفاترین و عالیترین، مرحله است که جنبش کارگری طی دوازده سال گذشته دیده است. طبیعی هم هست چون بلافاصله پس از قیام است و رژیم جدید، امکان سرکوب مریبان و مستقیم ندارد و بیشتر بر مبنای توهم و سرکوب معنوی است که اقدام میکند.

علاوه بر طرح حق تشکل و مبارزه برای آن کارگران توانسته اند بتدریج تشکلهای خودشان را بازسازی کنند. اگر چه این تشکلهای غیر رسمی هستند و ظاهرا دیده نمیشوند، اما واقعیت دارند، فعالین و عناصر درگیر مبارزه آنها را حس میکنند و میشناسند. اساس این بازسازی هم محافل کارگری و اتوریته های کارگری و هسته های مخفی کارگری هستند. این يك وجه از تشکلهاست. علاوه بر این جنبش کارگری از تشکلهای علنی، چه وابسته چه غیر وابسته به رژیم هم برای پیشبرد مبارزه استفاده کرده و در هماهنگی با اهرمهای مخفی و یا غیرقانونی پایه وسیعی برای جنبش فراهم می آید. مثلا کارگران از حق انتخاب نماینده که در قانون کار بوده بارها استفاده میکنند و این نماینده مستقل از مطالبات آنها دفاع کرده و آنها را مطرح کرده و رژیم هم از ترس گسترش اعتراضات کارگری این را تحمل کرده است. همینطور ما دیده ایم که علیرغم حرکت وسیع تحریم شوراها اسلامی، هر کجا کارگران دیده اند که امکان فرستادن يك نماینده مستقل وجود دارد و این میتواند آنجا شکاف بوجود بیاورد و مسائلی را مطرح کند، از این امکان استفاده کرده اند و با باید به شرکت کارگران در تعاونیها و صرف اشاره کرد. همینطور باید گفت که برخی از سندیکاهای صنوف مختلف مورد بهره برداری کارگران قرار گرفته اند و برخی از این سندیکاهای اساسا توانسته اند استقلال نسبی خود را حفظ کنند. به همین ترتیب ما با تشکلهای دیگری، علنی بسا نیمه علنی در سطح کارخانجات برخورد میکنیم. مثل سندوقتهای تعاون کارگری، یا تیمهای ورزشی با کلاسهای آموزشی و بهمین ترتیب مراسم مستقل اول ماه مه. اینها چیزهایی بوده که کارگران هر چه بیشتر آنها را علنی کرده اند و برای محکم کردن اتحاد خودشان از اینها بهره برداری کرده اند. همین حالت را مادر باتوقها و میادین کارگران فصلی یا صنوف میبینیم، جائیکه کارگران بسختی متشکل میشوند و از برکنندگی رنج میبرند.

اگر بخواهیم این دوازده سال را بلحاظ دستاوردهای طبقه کارگر مورد بررسی قرار دهیم باید بگویم که طی این دوازده سال مهمترین دستاورد طبقه کارگر، بازسازی تشکلهای کارگری است، گرچه هنوز برسمیت شناخته نشده و حالت غیررسمی و غیرسراسری دارد، اما این امر نیز مطلق نیست. مثلا همین اواخر در حرکت کارگران نفت میبینیم در شرایطی که اینها نایستی هیچ نوع تشکل

آلیاری: اگر بخواهیم این دوازده سال را بلحاظ دستاوردهای طبقه کارگر مورد بررسی قرار دهیم باید بگویم که طی این دوازده سال مهمترین دستاورد طبقه کارگر، بازسازی تشکلهای کارگری است، گرچه هنوز برسمیت شناخته نشده و حالت غیررسمی و غیرسراسری دارد، اما این امر نیز مطلق نیست.

رسمیت اول ماه مه، دستمزد برابر زن و مرد، امکانات رفاهی دیگر، ساعات کار و ۰۰۰ مجموعه مطالباتسی است که ادامه دارد و در عین حال مسئله مقابله بسا جنگ نیز به آن اضافه میشود و در واقع میتوان گفت که یکی از محورهای مبارزه سیاسی طبقه کارگر رادری ایندوره تشکیل میدهد. همچنین از ۶۳ به بعد ما شاهد شروع ضربات اقتصادی به طبقه کارگرییم. این امر امکان مبارزاتی کارگران را بسدت کاهش میدهد. کارگران شافل زیر ضربات ساطور اخراج تسرار میکنند و بخش وسیعی از کارخانجات رو بسسه تعطیلی میروند. با اینوجود جنبش کارگری از نفس نمی افتد، گرچه افت و خیزهایی وجود دارد اما مجموع میتوان گفت که مبارزه هست و در شکل اعتصابات و اینجا و آنجا در اشکال رادیکالی مثل تظاهرات، تحصن، کروگان گیری و غیره خسود را نشان میدهد. بلحاظ مطالبات نیز ما با طرح حق تشکل، روبروئیم، گرچه بصورت فرموله و کاملا علنی طرح نمیشود، اما به اشکال مختلف مثل تحریم انتخابات، رای ندادن به نمایندگان قلابی، رای دادن به نمایندگان واقعی، دفاع از نمایندگان

دوره دوم، در واقع دوره ای است که رژیم خودش را جمع کرده و شروع به وارد کردن ضربه به جنبش کارگری میکند. اولین ضربه ای کسه وارد میشود این است که کنترل کارگری تماما از بیسن میروند. در واقع ما در سال ۵۹، کنترل کارگری بسه آن شکل نداریم، بیشتر شوراها، در ابتدا از کنترل کارگری عقب نشینی میکنند و بعد عملا منحل میشوند. حمله به جنبش کارگری بیشتر و قبل از هر چیز در مورد تشکلهاست، حمله گروههای فاشیستی به کارگران پیشرو و شوراها و اشغال نهادهایی که در اختیار کارگران بوده، مثل خانه کارگران و امثال آن. دستگیری وسیع کارگران پیشرو شروع میشود و حمله به مطالبات، از جمله بازپس گرفتن سودویژه، در این دوره شروع میشود و باید اینهم در واقع نه فقط تثبیت رژیم، بلکه همچنین آغاز جنگ است. جنبش کارگری در محاصره فئیسسی ناسیونالیستی قرار میگیرد. رژیم به بهانه اینکسه جنگ است و ضد انقلاب است و غیره براحقی جنبش را میگوید. سرکوب از نیمه ۵۹ شروع میشود و تا آخر سال ۶۳ ادامه پیدا میکند. سال سیاه ۶۰ تعرضی

کارگری داشته باشند از نماینده گرفته تا حتی شوراها اسلامی وابسته به رژیم اعتصابی سراسری را شکل دادند که به نوعی تمرین آتزا در عید یارسال کرده بودند. این اعتصاب نشسان داد که بلحاظ واقعی يك تشكل سراسری وجود دارد که غیررسمی است و طبیعتاً کارآیی يك تشكل رسمی سراسری را ندارد. این يك واقعیت است. به همین ترتیب در کوره پزخانه‌ها، که اعتصابات سراسری، البته در سطح يك منطقه صورت میگیرند و گاهسا تا سی کوره پزخانه همزمان بر سر يك مطالبه معین دست به حرکت میزنند، و یا در مجتمعات بزرگتر مثل ذوب آهن، نورد اهواز، کشت و صنعت کارون، کفش ملی و ... که بیش از يك کارخانه هستند، همین تشکلهای غیررسمی سراسری نقش بازی میکنند. مثلاً ما در حرکت کفش ملی میبینیم که کارکنان فروشگاهها از حرکت کارگران در واحد تولیدی حمایت میکنند. خوب این طبیعتاً بیانگر بسط رابطه است و يك تشكل که گرچه بطور واقعی کارآیی دارد ولی رسمی و علنی نیست. برخی از فعالین آن نیز شناخته شده اند و کارگران با حمایت خود از آنان حفاظت میکنند بطوریکه رژیم نمیتواند به آنان تعرض کند و اگر درجایی تعرض کند سناچار مجبور به عقب نشینی میشود. این دستاورد بزرگی است که با آن میشود توان جنبش کارگری را مورد تفاوت قرار داد و متنگ محکی برای آن بحساب آورد.

در رابطه با مطالبات دیگر، مثلاً مطالبه افزایش دستمزد، می بینیم که هر چند ظاهراً طی مدت زمان طولانی، دستمزد نسبتاً ثابت است، اما جنبش کارگری رژیم را مجبور میکند که برای طبقه کارگر يك سوسید دویله در نظر بگیرد و آن بنهای کارگری است و اینهم يك مسئله مهمی است که باید مورد توجه قرار گیرد. اگرچه این بنها تماماً پرداخت نمیشوند و اینجاو آنجا بقول معروف ملاحظه میشوند و بصورت نامرتب بدست کارگران میرسند، اما بهر حال يك عقب نشینی از طرف رژیم بحساب میآیند. و با اینکه جنبش کارگری، اول ماه مه را به رژیم تحمیل میکند که این مسئله ساده‌ای نیست، چرا که جنبش کارگری توانسته داستانی "زینورینز کارگر است و خداهم کارگراست" را عقب بزند و این را به رژیم تحمیل کند که طبقه کارگر هویت مشخصی دارد و باید روز همبستگی بین المللی خود را برگزار کند. همچنین باید به مسئله تصویب قانون کار هم اشاره کنم. خواست قانون کار جدید و نئی قانون کار شاهنشاهی از همان ابتدای پیروزی قیام و سرنگونی رژیم شاه مطرح شده. رژیم پاسخی که بدان داد این بود که اول میخواست کارگر را برده کند و اجساره بدهد و حتی بسیاری از مفاهیم تثبیت شده در سطح بین المللی را نیز انکار میکرد، مقابله ای جدی در برابر آن شکل گرفت. این مقابله دو وجه داشت، یکی اعتراض مستقل کارگران بونکه به اشکال مختلف، اعتراض به قانون کار، تسلیخ علیه آن در محیطهای کارگری، تهیه طومار بوسیله کارگران و غیره به ابتکار کارگران پیشرو صورت میگرفت. گرچه این مبارزات امکان نیافتند که در سطح خیلی علنی، مثل نشتهای وسیع نمایندگان کارگری و غیره

نمایان شوند، اما در طی دوازده سال گذشته این شکل از مبارزه بکار گرفته میشد. وجه دیگر مقابله این بود که عناصر وابسته با متوهم به رژیم در درون کارگران هم قانون کار جمهوری اسلامی را قبول نمیکردند و خواهان آن بودند که حداقل بسك مفاهیم جدیدی در قانون کار وارد شود. اینان نیز اعتراضات وسیع میکردند و میبود گفت که این خود انعکاسی از جنبش کارگری است و این را نمیشود بپندهای جدا از جنبش کارگری دانست.

ایزدی: بنظرم باید به يك نکته از حرفهای رفیق آلباری توجه شود. اولاً، رفیق از حفظ و باز سازی تشکلهای کارگری صحبت میکند. من فکر میکنم اگر وضع بعد از انقلاب، یعنی ۵۷ تا ۶۰ را در نظر بگیریم این تا حدودی درست است، ولی با توجه به شرایط پیروزی ارتجاع و شکست کاسل انقلاب در دهه ۶۰ طبقه کارگر نتوانسته تشکلهای خودش را حفظ کند و بازسازی کند و یکی از مهم ترین عوامل شکست انقلاب متلاشی شدن همین

ایزدی: در دهه ۶۰، بویژه از ۶۳ به بعد ما شاهد اعتصابات مهمی بوده ایم. این یکی از مهمترین دستاوردهای انقلاب بوده که طبقه کارگر در ده سال گذشته، آنرا حفظ کرد و تا حدودی از آن استفاده نمود.

تشکلهای بوده و آنچه باقیمانده، تشکلهای بسیار ابتدائی و لاتینی، محفلی، روابط طبیعی و امثالهم بوده و نمیشود از بازسازی تشکلهای کارگری صحبت کرد، و در حقیقت باید این جنبه را بیشتر بمتابسه يك نقطه ضعف جنبش کارگری دانست. اما در عین حال من فکر میکنم باید تکیه بیشتری روی دستاورد مربوط به اعتصاب کرد. اعتصابی که بویژه در سالهای انقلاب، جنبش کارگری بعنوان ابزار مهمی از آن استفاده کرد و توانست آنرا حتی در دوره سرکوب هم، حفظ کند. در اینجا در واقع نوعی تثبیت را می بینیم. نباید فراموش کنیم که اعتصاب چیزی بود که خمینی با عنوان عمل حرام از آن اسم میبرد و طبقه کارگر دقیقاً در تمام دهه گذشته، از این ابزار استفاده کرده و همانطور که رفیق آلباری اشاره کرد، باعث شد که رژیم در عمل نباید با اعتصابیون مذاکره کند و یا گاهی در مقابلش عقب نشینی کند. در دهه ۶۰، بویژه از ۶۳ به بعد ما شاهد اعتصابات مهمی بوده ایم. این یکی از مهمترین دستاوردهای انقلاب بوده که طبقه کارگر در ده سال گذشته، آنرا حفظ کرد و تا حدودی از آن استفاده نمود.

مقاومت کارگران در مقابل قانون کار، باعث شد که چندین پیش نویس پس رنت که وارد جزئیات آن نمیشود و آخرین آن همین بود که بالاخره در شورای مصلحت تصویب شد. اگرچه کلیت این قانون ارتجاعی و ضد کارگری است ولی رژیم عقب نشینی های قابل توجهی در برابر کارگران کرده و بیسش از هر چیز باید بگویم که مقایسه با افشار دیگر که ابزارهای کمتری برای دفاع از خود داشته اند، مثلاً زنان، کارگران حداقل موفقی شده اند که مفهوم اجاره را پس بزنند و خودشان را بعنوان يك طبقه، تسه با مفهوم قرون وسطایی، بلکه با مفهومی جدید مطرح سازند. و بالاخره باید بگویم که این مجموعه نشان میدهد که اگرچه طبقه کارگر و جنبش کارگری توانسته، سنگرهایی را از زیر ضرب جمهوری اسلامی خارج کند و دستاوردهایی داشته باشند، ابزاری را برای مبارزه فراهم کند و آن تشکلهای و در واقع جوهر اصلی آن، یعنی کارگران پیشرو را مدام در درون جنبش بازسازی کند، اما آنقدر هم قوی نیست که بتواند مثلاً حق تشكل را به رژیم تحمیل کند یا مثلاً تنگ تمایز میان کارگران مسلمان و غیر مسلمان را از قانون کار پاک کند. روشن است که این دستاوردها ضعیف هستند و کمتر از توان بالقوه طبقه کارگر ما بعنوان بزرگترین نیروی زحمتکش جامعه میباشد.

دماوندی: اگر چه طبقه کارگر نسبت به دوره پیش از انقلاب علیرغم عقب نشینیهای واقعی که به او تحمیل شده، دستاوردهای مهمی چون

دماوندی: بنظرم باید به خصلت اساسی آنها چه در دوره اول و چه در دوره های بعد توجه داشت و آن خصلت جنبشی آنهاست. منظور من از خصلت جنبشی، این است که بواسطه تغییرات جنبش و فراز و فرودهای آن، داغی یا سردی حرکات و مطالبه این تشکلهای عدم انسجام خودشان را نشان میدهند.

آگاهی و درک هویت و موجودیت و منافع مشترک درک هم سرنوشتی، درکی که این طبقه را تبدیل به یک طبقه میکند، بدست آورده و این تجارب علیرغم هر شرایطی، غیر قابل پس گرفتن هستند؛ اما در رابطه با تشکلهای کارگری که در صحبتهای رفیق آلباری مطرح بود، بنظر ما باید به خصلت اساسی آنها چه در دوره اول و چه در دورههای بعد توجه داشت و آن خصلت جنبشی آنهاست. منظور من از خصلت جنبشی، این است که بواسطه تغییرات جنبشی و فراز و فرودهای آن، داعی یا سردی حرکات و مطالبه این تشکلهای عدم انجام خودشان را نشان میدهند. به همین دلیل دیدیم که این تشکلهای اساسا بخاطر عدم انجام درونی، عدم هماهنگی خواستها و مضامین کار و تجربه اندک فعالین آنها نتوانستند از شرایط حاد مبارزه و شرایط مناسب بسود سازماندهی پایدار تر تشکلهای کارگری بهره برداری کنند. عدم بهره برداری فعالین و سرکوب و وحشیانه رژیم، شرایط تلاشی بسیاری از این تشکلهای را فراهم کرد. که بنظر ما میباید به آن توجه کرد. مسئلهای که امروز نیز در رابطه با تشکلهای نیسه غلنی، محفلی و خانوادگی و همشهری گری و حتی تشکلهای منفی، با آن مواجه هستیم و نمیباید این ضعف یعنی خصلت جنبشی تشکلهای کارگری را از نظر دور داشت.

آلباری: رفقا نکاتی را مطرح کردند، که در روشن شدن مسئله جنبشی کمک میکند، مثلا مطرح شد که هنوز نمیشود از بازسازی بمعنای اخص کلمه صحبت کرد، یعنی تمام چیزهایی که در دوره اول سرکوب شده، هنوز بازسازی نشده، یا مطرح شد که تشکلهای حالت جنبشی دارد. منم اینها را قبول دارم. من بهیچوجه نخواهم تصویر مبالغه آمیزی ارائه کنم ولی بنظر ما باید یک نکته را در نظر گرفت. این درست است که تشکلهای، هنگام درگیری و مبارزه دامنه خود را گسترش میدهند، و یا تشکلهای غیر رسمی طبیعتا سنت پایداری نداشته، زیر ضربه مداوم وارد ساخته میشود و خطر اخراج و دستگیری و غیره هست، اما یک نکته را باید مورد توجه قرار داد. من فکر میکنم که وقتی یک اعتراضی شکل میگيرد، وقتی اعتراضات مداومی در درون کارخانه است، این یک حاصلی دارد. از اینجا یکسری ارتباطات در درون کارگران ساخته میشود، یکسری چیزی در این میان شکل میگيرد و آن روابط پایدار تر هست. درست است که این روابط پس از پایان حرکت محدودتر میشود، اما تنزل به دوره قبلی نیست، یک کام میرویم جلو، دستاورد اعتماد، خود اعتماد نیست، دستاورد اعتماد در عین حال رابطه پایداری است. من روی همین یک گسام میخواهم تاکید کنم. به این لحاظ، ما طی این دهسال گذشته، توانستیم از شرایط عقب نشینی حاد به یک مرحله عالیتر برویم و الان میشود گفت که جاباهایی داریم برای عبور به سطوح بالاتر.

راه کارگر: اگر ارزیابی رفیق آلباری را در مجموع قبول کنیم، بلافاصله اولین سئوالی کسه

مطرح میشود این است که علل ضعف چیست، علل ضعفهای جنبشی کارگری را در کجا باید جستجو کنیم؟

دهاوندی: پیش از آنکه وارد دوره پس از انقلاب شویم به چند نکته اشاره میکنم. یکی اینکه طبقه کارگر با ترکیب و ساخت امروزی خودش، تنها پس از رفوم ارضی ۱۳۴۱ بوجود آمده، و هنوز بسیاری از کارگران شاغل به اولین نسلی تعلق دارند که از صفوف دهقانان و خرده بورژوازی سنتی وارد بازار کار شده اند، بنابراین میشود گفت که طبقه کارگر ایران هنوز جوان است و خصوصیات دهقانی و خرده بورژوازی آن کاملا زوده نشده و این در شرایطی است که در محاصره انبوه عظیمی از همین خرده بورژوازی قرار دارد، دومین نکته اینکه باید بسط آن توجه کرد ساخت گسسته صنعت در ایران و محدودیت صنایع سنگین و کارخانجات بزرگ است که این خود عاملی است در تشدید ضعفهای طبقه کارگر کشورمان سومین نکته آنستکه طبقه کارگر بایک سرکوب مدام توسط رژیم شاه روبرو بوده و فاقد سنتهای اتحادیه ای و تشکلیابی بوده. این مسئله در کنار پائین بودن سطح آگاهی و سواد سیاسی و اجتماعی و دمکراتیک کارگران را از پرداختن به مسئله تشکلیابی و هویت یابی باز میداشته است. هر چند میباید به این نکات مسئله درآمدهای نفتی و نقش آنها را در جلوگیری از گسترش یک مبارزه حساب کرد. طبقاتی بین کارگران و سرمایه داران اضافه کرد. با توجه به این مسائل بود که طبقه کارگر ایران وارد

دهاوندی: انقلاب و دولت برآمده از

این انقلاب و توهم توده ای به حکومت، جنگو ناسیونالیسم و ویرانی اقتصادی، بیکاری چندین میلیونی و سرکوب، عواملی هستند که در تقلیل دستاوردهای کارگران نقش داشته اند.

حکومت مستضعفان، حکومت آنهاست. کارگران حزب الهی فکر میکردند که این حکومت خودشان است، حکومت باصطلاح فد سرمایه داران زالسوم. صفت آنها نمیدانستند که این حکومت، خسود سرمایه دار زالسوم است. کارگران فکر میکردند، صاحب حکومتند، صاحب کارخانه اند، اما غافل از اینکه حتی حق شکل مستقل ندارند و طنز تلخ زمانه اینگونه، کارگران را از حرکت بازداشت و کارگران را شقه شقه کرد و باعث شد که جنبشی کارگری نتواند از فرصت عظیم دوساله برای سازمان دادن خود، سازمان دادن تشکلهای مستقل و پایدار و سراسری خود بهره برداری کند. متأسفانه در این رابطه ما چپها نیز نتوانستیم از تشکلهای سراسری اتحادیه ای و غیر حزبی کارگری دفاع کنیم در راه توهم زدایی گام اساسی برداریم. و متأسفانه جنبشی عمومی ما را بدنبال خود کشید و در جنبش کارگری نیز اساسا دنبال ساخت حزبی بودیم.

دومین عامل که از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود جنگ است. جنگ عامل ویرانی صنعتی و توهم پراکنی ناسیونالیستی بود. با شروع جنگ مهمترین منطقه صنعتی ایران، یعنی خوزستان به آتش کشیده شد. و درجوا ناسیونالیستی مبارزه طبقاتی تحت الشعاع جنگ قرار گرفت. از طرف دیگر سیاستهای اقتصاد جنگی رژیم باعث اخراج و بیکاری ۱۵۲ هزار کارگر صنعتی شد. یعنی بجای آنکه طبقه کارگر گسترش پیدا کند، صنعت رشد کند، ما با پدیده تعطیلی وسیع کارخانجات غیر نظامی و باصطلاح "ارزیر" مواجه شدیم. ایسن

در شرایطی است که رژیم نه تنها با اخراج دهها هزار کارگر، بلکه از طریق جابا کردنهای وسیع در سطح کارخانجات، به شکل مبارزه کارگران ضربه زد. طبق آمارهای انتشار یافته رژیم در سال ۶۷ سهم بخش صنعت ۱۵ درصد نسبت به بخشهای دیگر کاهش یافته و سهم بخش خدمات بشدت بالا رفته، مثلا شاغلین بخش خدمات که ۲/۷۹۴۰۰۰ نفر در سال ۵۵ بوده اند، در سال ۶۷ به ۵/۰۷۵۰۰۰ نفر افزایش پیدا میکنند. این آمار خود گویای ضربه وحشتناکی است که به کارگران، صنعتی ایران وارد شده است. عامل دیگر که در دوره دوم خود را نشان داد عامل سرکوب است. رژیم با جانداختن تدریجی نهادها و ارگانهایش، و با زوده شدن تدریجی توهمات کارگران به این عامل توجه بیشتری نمود. سرکوب جمهوری اسلامی بسیار حادثه و ترسناکتر از سرکوب رژیم شاه بود. به این لحاظ است که ما بنا دستگیری و اخراج هزاران کارگر پیشرو و فعال

انقلاب شد. بعبارت درستتر، انقلاب، کارگران را وارد صحنه کرد. به این ترتیب رشد جنبشی کارگری حضور کارگران در صحنه مبارزه طبقاتی، محصول انقلاب است. کارگران آغازگر انقلاب نبودند ولی در انقلاب نقش مهمی داشتند. کارگران در انقلاب کاملا دگرگونه شده و تجربه بزرگی بدست آوردند، که رفیق آلباری به آنها اشاره کرد. اساسا اینکه چرا ما با ضعف تشکلهای جنبشی روبرو بودیم، میباید به دلایل عینی و اجتماعی اشاره کرد. قبل از هر چیز باید به نقش توهم اشاره کنیم. توهم به حکومت برآمده از انقلاب. انقلاب اسلامی حکومتی فئودالی، فد کارگری و ضد دمکراتیک بر سر کار آورد، حکومتی که میخواهد همه را بر اساس ایدئولوژی مذهبی جدا و یا متحد کند. این خود طیفی از کارگران را بعنوان کارگران حزب الهی و کارگران مسلمان ایجاد کرد، گروهی از فعالین کارگری بدین ترتیب گرفتار توهمی شدند که برهنای آن حکومت اسلامی، بعنصوان

ایفا کنند. در حال حاضر میبینیم که در قانون کار جدید که قانون کار کاملاً ارتجاعی و ضد کارگری است، موادی مطرح شده که طبقه کارگر میتواند با تکیه بر آنها، بخشی از خواستههایش را پیش ببرد، اصلاً خواهان اجرای چنین موادی بشود. بنابراین نمیشود از فعالیت قانونی و مبارزه عملی و توجه به اهمیت آنها. سر باز زد. این چیزی بود که در تمامی دهه ۶۰، همواره مورد انکار قرار گرفته و یا نهایتاً مورد کم توجهی واقع شده است.

نکته سوم، مسئله خواستههای بیواسطه است. این نکته بود که سازمان ما به آن زیاد اهمیت داده است. اگر تراز است یک مبارزه توده‌ای سازمان داده شود، اولین چیزی که مطرح میشود اینست که خواستههای بیواسطه، ضرورتاً خصلت انقلابی ندارند، اما یک سازمان چپ و کارگری باید بسسه اهمیت آن در سازماندهی توده‌ای بی‌ببرد. اگسیر این خواستهها خصلت انقلابی ندارند، دلیل بر آن نیست که نتوان در مبارزه کارگری از آن استفاده کرد. اساساً کارگران از کانال مبارزه برای خواستههای بیواسطه راه خود را بسوی هدفهای بزرگ باز میکنند. ما اگر بر این سه نکته توجه کنیم، دقیقاً با یک مسئله کلیدی و اساسی روبرو میشویم که در طی این دهه، چپ به آن بیتوجه بوده است. یعنی نشان دادن منطق و ملزومات سازماندهی توده‌ای. هیچ سازماندهی توده‌ای نمیتواند خودش را نسبت به این نکات بیتوجه نشان دهد. برای روشن شدن مسئله لازم است اشاره‌ای به برخی برخوردهای چپ به این مسئله کنیم. مثلاً در نظر بگیریم رفقای ما در حزب کمونیست ایران وقتی بحث سندیکا

برای چپ ایران کیرایی نداشتند باشد. برای اینکه اهمیت قضیه را ببینیم باید توجه کنیم که اساساً از نقطه نظر مارکسیسم، مبارزه اقتصادی یکی از سه شکل اصلی مبارزه طبقه کارگر است. مارکسی و انگلس و لنین اشاره کرده‌اند که طبقه کارگر سه شکل مبارزه دارد، مبارزه اقتصادی، سیاسی و تئوریک. مبارزه اقتصادی، یعنی مبارزه جمعی کارگران علیه کارفرمایان برای فروش نیروی کارشان که اساساً یک مبارزه حرفه‌ای و صنی است و بدون شناخت تمامی زوایا و مشکلات کارگران و بدون توجه به آنها پیش نمیرود و طبق تمامی تجربیات جنبش کارگری در سطح جهان این مبارزه عمدتاً از طریق اشکال سندیکایی پیش میرود. چپ ایران اساساً چنین شکلی از شکل را حاضر نبود به رسمیت بشناسد و نباید فراموش کنیم که وقتی از مبارزه اقتصادی و تشکلهای اتحادیه‌های صحبت میمان آمده، وای اگونومیسیم، وای اگونومیسیم، فریادی بود که غالباً از طرف چپ بلند شده و حتی فراتر از این قضیه، واقعیت اینست که در دوره انقلاب چه بعداً، سازمانهای سیاسی چپ که عمدتاً دیدگاه روشنی نسبت به مبارزه توده‌ای طبقاتی نداشتند، چه‌ها بر سر تشکلهای حرفه‌ای کارگران، اسم از شوراهای سندیکاها آوردند. بنابراین، این مسئله دارای اهمیت بوده. در اینجا لازم است به یک نکته اشاره کنیم که وقتی ما داریم روی این نکته تاکید میکنیم طبعاً هیچگاه نمی‌توانیم مبارزه سیاسی یا تئوریک یا مبارزه برای آزادیهای سیاسی و سوسیالیسم را کم رنگ کنیم، اما بحث بر سر آنست که گفتن نیست، بلکه بحث بر سر اینست که چقدر اهمیت را برای مبارزه اقتصادی قائل بوده‌ایم.

کارگری و حداقل ۵۰۰ شهید کارگری روبرویم کسه تنها در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۴ توسط رژیم جمهوری اسلامی اعدام شده‌اند. اعدام ۵۰۰ کارگری پیشرو تنها در عرض چهار سال، اخراج و دستگیری هزاران کارگر پیشرو و فعال کارگری نمیتواند در ضعف تشکلهای پایدار کارگری و مبارزه کارگران بی‌تاثیر باشد. این ضربه وحشتناک به جنبش کارگری و پیشروان آن، در شرایطی است که کل جامعه از فضای دمکراتیک لازم برای آگاهی بیشتر و روشنی بیشتر محروم بوده است. و بر همه اینها باید وجود ۸-۷ میلیون بیکار را هم اضافه کرد. طبیعتاً وجود این لشکر عظیم بیکاران نمیتواند مبارزه کارگران شاغل را زیر فشار نبرد در واقع آنها را سه محاصره نکشاند.

جمعیندی کنیم: انقلاب و دولت برآمده از این انقلاب و توهم توده‌ای به حکومت، جنسنگو ناسیونالیسم و ویرانی اقتصادی، بیکاری چندین میلیون و سرکوب، عواملی هستند که در تقلیل دستاوردهای کارگران نقش داشته‌اند.

راه کارگر: رفیق دماوندی، عوامل عینی را کسه در کاهش بتانسیل و توانمندی جنبش کارگری در دهه گذشته دخالت داشته‌اند، برشرد. منتها سؤالی که مطرح میشود، آنستکه آیا مقدر همین بود، آیا فعالین از جمله چپ و فعالین کارگری نمیتوانستند دامنه عملکرد این عوامل را کاهش دهند، یا دگرگون کنند؟

ایزدی: من فکر میکنم که نمیتوان گفت مقدر این بوده. درست است که این عوامل عینی را کسه رفیق دماوندی برشرد، کاملاً بایستی مورد توجه قرار دهیم، اما این يك وجه قضیه است. وجه دیگر قضیه آنستکه پیشروان کارگری یا سازمانهای سیاسی که با پیشروان کارگری در ارتباط بودند، چه نقطه نظری در مورد جنبش کارگری داشتند؟ بعبارت دیگر باید نقشی را که بعنوان عوامل ذهنی میتوان از آن نام برد، در ضعیفتر کردن دستاوردهای جنبش کارگری مورد توجه قرار بدهیم. من فکر میکنم بایستی روی سه نکته اصلی در این حوزه انگشت بگذاریم: اول عدم پذیرش مبارزه اقتصادی بعنوان یکی از وجوه مبارزه کارگران. دوم عدم پذیرش مبارزه عملی و فعالیت در تشکلهای عملی و سوم بی‌توجهی به خواستههای بیواسطه. حال به هر کدام از این سه نکته اشاره میکنم. قبل از هر چیز باید به این نکته بپردازم که اساساً چپ ایران پس از قیام ۵۷، در يك فضای کاملاً سیاسی و تحت حکومت مذهبی که فضای ایدئولوژیک را در جامعه تشدید میکند، قرار داشت و در نتیجه توجهات بطسور بکجانبه به سیاست و ایدئولوژی معطوف شد. چنین فضایی با جنبه دیگری از قضیه، که چپ، چپی بود که فاقد سنت مبارزه توده‌ای بود و کاملاً از تجربیات سالهای ۲۰ هم گسسته بود، تکمیل میشد. به این لحاظ چپ با این چنین سنتی وارد مبارزه شد و از این طریق با مبارزه توده‌ای برخورد کرد. این مسئله باعث شد که اساساً مبارزه اقتصادی

ایزدی: من فکر میکنم بایستی روی سه نکته اصلی در این حوزه انگشت بگذاریم: اول عدم پذیرش مبارزه اقتصادی بعنوان یکی از وجوه مبارزه کارگران. دوم عدم پذیرش مبارزه عملی و فعالیت در تشکلهای عملی و سوم بی‌توجهی به خواستههای بیواسطه.

بود، عنوان کردند که رابطه سندیکا با شورا، مثل مرحله تکاملی میمون و انسان است. وقتی جنبش درکی از سندیکا در حزبی وجود دارد، آنهم درحزبی که روی جنبش کارگری متمرکز است و از این لحاظ راحت‌تر میتوان به آن انتقاد کرد. روشن است کسه از این طریق چه ضرباتی بر جنبش کارگری وارد میشود. با ملاً وقتی سازمان ما مسئله تشکلهای توده‌ای را مطرح نمود، آمدند و گفتند که مسئله "ایدئولوژی به فراموشی سپرده شده است." راه کارگر میخواهد طبقه کارگر را غیر سیاسی کند. البته واقعیت اینست که خودمان نیز نسبت بسسه سطح سازماندهی عملی، توجه و تأکیدات لازم نداشته‌ایم. وقتی ما از مبارزه عملی و تشکل عملی صحبت کردیم، بلافاصله بندگان آنرا به مسئله

نکته بعدی، اهمیت مبارزه عملی و فعالیت در تشکلهای عملی است. واقعیت اینست که این امر مورد پذیرش قرار نگرفته است. همواره مسئله این بوده که اگر در مبارزه عملی شرکت کنیم یا در تشکلهای عملی باشیم، به رژیم مشروعیت داده‌ایم؛ معلوم نیست چپ ایران از کجا به چنین نظری رسیده و بر اساس کدام سنت از آن دفاع میکنید. تشکلهای عملی کارگری تنها وسيله‌ای هستند که میتوانند طبقه کارگر، توده وسیع کارگران را متحد و متشکل کنند. وقتی ما تشکلهای عملی را مورد تاکید قرار میدهیم، این نکته را در نظر بگیریم که هیچگاه نباید تشکل عملی را در مقابل تشکلهای مخفی قرار بدهیم. اما بحث بر سر تقابل اینها نیست، بحث بر سر اینست که هر کدام از اینها چه جایگاهی را در مبارزه طبقاتی کارگران بایستی

مخفی بودن وصل کردیم. این درست است کسسه
تشکل علنی میتواند هسته مخفی هم داشته باشد ،
ولی در عین حال میشود يك تشکل علنی هم کسسه
وجود دارد ، در آن شرکت کرد حتی اگر تشکل کاملاً
علنی باشد ، بدون هیچگونه بند نافی! هم اکنون
میبینیم که مثلاً مطبوعات علنی ، البته با دشواری-
های فراوان و بصورت لِرزان در حال ایجاد شدن
هستند و نقش مثبتی هم دارند ایفا میکنند، چرا
تشکلهای علنی نتوانند وجود داشته باشند و هیچ
بند نافی نیز به تشکلهای مخفی نداشته باشند .
بحث بر سر اینست که باید سطوح مختلف را در نظر
بگیریم . تشکل مخفی : تشکل علنی که هسته های
مخفی ، آنرا سازمان میدهند و تشکلهای که مستقلاً
و بصورت کاملاً علنی سازماندهی میشوند .
نکات مطروحه که بعنوان عوامل ذهنی شمرده
میشوند ، ملزوماتی بودند که سازمانهای سیاسی
چپ آنرا نداشتند، ضمن آنکه تأثیرات منفی هم
گذاشتند . اگرچه اینک بتدریج سازمانهایی پدید
آمده اند که میخواهند روی جنبش کارگری متمرکز
شده و زوایای مختلف منطق و ملزومات کار توده ای
و جنبش را بشناسند .

راه کارگر : رفیق شالگونی ، رفقا در اینجا
به علل ضعف جنبش کارگری در دهه گذشته اشاره
کردند و عوامل عینی و ذهنی را در ارتباط با این
ضعف تشریح کردند، حالا بنظر شما کدامیک از این
ضعفها ، از مجموعه گفته شده، حلقه اصلی ضعفهای
جنبش کارگری است ؟

شالگونی : فکر میکنم در ادامه صحبتهایی که
رفقا کردند ، اساسیترین حلقه ای که باید بگیریم
و روی آن تأکید کنیم و آنرا معیار موفقیت و عدم
موفقیتها تلقی کنیم ، عبارتست از تشکل . باید
قبلاً تأکید کنم که تشکل يك خواست در ردیف
خواستهای دیگر نیست . مثل دستمزدها بیمه
بیماری و غیره . حق تشکل ، حق داشتن خواست
مستقل و حق طرح آن و حق دفاع از آن است . بدون
تشکل هر قانونی که نوشته بشود و تصویب بشود و
اعطا بشود ، روی کاغذ میماند و ارزش ندارد . از
جمله همین قانون کار جمهوری اسلامی . بدون تشکل
هر خواستی حتی وقتی بدست بیاید ، شدت ناپایدار
است . کافی است که کارگران در يك حرکت ، يك
چیزی بدست آورند، ولی چون تشکل ندارند ، به
سرعت میشود در يك تعادل دیگر از دستشان
گرفت . آن چیزی که در يك تعادل موفق دستاوردها
بی را عاید کارگران میکند و بنام آنها ثبت میکند
و نگه میدارد ، تشکل و حق تشکل است . بنابراین
تشکل را بایستی معیار سنجش قدرت کارگر سران
بدانیم . اینکه طبقه کارگر چقدر موفق بوده و چقدر
ضعف داشته ، را باید از تشکل بفهمیم . به همین
دلیل است که در اینجا ، اساسیترین سؤالی که
باید روی آن متمرکز شویم، مسئله تشکل است که
ضعفها را با آن بسنجیم و اگر میخواهیم توصیه
کنیم که چه کنند و چه نکنند بایستی باز روی تشکل
تأکید کنیم . در واقع تشکل آن حلقه محوری است که

باید آنرا گرفت تا بقیه مسائل را بشود در جهت
درست ، حل کرد . این نه تنها در کشور ما چنین
است ، بلکه حتی در دموکراسیهای پیشرفته
سرمایه داری نیز چنین است . در آنجا هم قدرت
کارگر را با میزان تشکل و قدرت تشکل او میسنجند
مثلاً کفایت در نظر بگیریم که انگلستان کسسه
محکمترین و قدیمیترین سنت تشکل کارگری را دارد،
وقتی تاجر مرتجع به روی کار آمد و حمله ارتجاسی
محرش را علیه طبقه کارگر و دستاوردهای صدساله
او آغاز کرد ، قبل از هر چیز شروع کرد به گذراندن
قوانینی برای محدود کردن قدرت تشکلهای کارگری
قدرت انعطاف و قدرت ماسور آنها . یادمان باشد
که در اعتصاب شکوهمند معدنچیان ذغال سنگ
انگلیس ، آنچه بیش از هر چیز مورد دعوا بود، حق
تشکل بود ، در واقع معدنچیان قهرمان ، از این
دفاع میکردند که کارگران میتوانند از حق رای مخفی
در موقع اعتصاب برخوردار باشند و تاجر قوانینی
گذرانده بود که در واقع این حق را محدود میکرد
و میخواست حرکت کارگری را مثله کند . بایستی
مندوبهای اعتصاب را چه کنند چه نکنند که در
گزارشات منتشر شده آمده است و همه میدانند . در
واقع آن حرکت بود که تعیین میکرد که کارگران
چقدر قوی هستند . تشکل هست که کارگران را از
حالت آدمهای منفرد و منزوی درمیآورد و به يك
نیروی اجتماعی تبدیل میکند و قدرت عظیم و
ظرفیت عظیم اقدام آنها را به خود آنها نشان
میدهد . کارگر تنها کیست ؟ کارگر تنها يك فرد
لگد مال شده بیچاره است که همه سرش میزنند ،

بائینترین فرد است که در جامعه به او زور گفته
میشود منتها کارگر متشکل نیرویی است که مثل
بولدوزر وارد میشود و راه را با ز میکند برای همه
اقتدار جامعه ، تصادفی نیست که کمونیستها همیشه
میگفته اند که " کارگر منفرد هیچ است و کارگر
متشکل همه چیز " . این حرف عمق مسئله را بیان
میکند و بالاخره تشکل است که کارگران را بعنوان
يك نیروی سیاسی مطرح میکند و باید قبول کنیم
که طبقه کارگر بعنوان نیروی سیاسی ، فقط در سطح
تشکل میتواند مطرح شود و نقش حیاتی کارگر را در
دموکراسی ، که اینقدر مورد تأکید است که کارگر
بسیکترین و اساسیترین نیروی دموکراسی هست ،
در تشکل میشود دید . غالباً این مسئله فهمیده
نمیشود ، چون برای روشنفکرانی که با جنبش

کارگری آشنایی ندارند ، باصطلاح روشنفکران طبقه
میانی ، این حرف که کارگران نیروی پیگیر و قاطع
دموکراسی هستند ، این سؤال را پیش میآورد کسسه
چطور میشود کارگری که خواندن و نوشتن بلد نیست
و از مفاهیم مجرد صحبت نمیکند ، دموکراسی را در
عالمترین حدش بیان کند ؟ حقیقت اینست که
کارگران با مفاهیم مجرد و انتزاعی برای دموکراسی
نمی جنگند ، مسائل فنگد و مفاهیم خیلی دستکاری
شده را مطرح نمیکند ، ولی بنا به طبیعت
طبقاتی خود ، بنا به موقعیتی که در جامعه دارند،
بقول کارل مارکس چون " رادیکالترین زنجیر را بر
دست و پای خود دارند " وقتی وارد میدان میشوند ،
نه ابتدا از آزادی عقیده و وجدان ، بلکه از آزادی
تشکل صحبت میکنند ، از آزادی اتحاد ؛ و اینجاست
که همه آزادیها وارد میدان میشوند . این پیچیده
ترین آزادیهاست و عالیترین نوع آن . وقتی آزادی
تشکل داشته باشد برای آزادی بیان هم راحت
میشود جنگید . ولی اگر آزادی تشکل نباشد آزادی
های دیگر اگر هم وجود داشته باشند ، به عطیسه
شاه یا آیت اللهی تبدیل میشوند . بهمین دلیل
است که وقتی کارگران بیسواد وارد میدان میشوند و
حق تشکل بدست میآورند و تشکل خودشان رامی سازند
در واقع زره پوشی درست میکنند که پیاده نظام
طبقات معطر پشت سر آن وارد میشوند . اینجاست
که جنگ اصلی صورت میگردد و سنگرهای ارتجاع
و استبداد را همین زره پوش است که میشکند .
بنابراین است که معیار دموکراسی و قدرت جنگیدن
برای دموکراسی ، را با حق تشکل توده ای ترین طبقه

شالگونی : اساسیترین حلقه ای که باید بگیریم
و روی آن تأکید کنیم و آنرا معیار موفقیت و عدم
موفقیتها تلقی کنیم ، عبارتست از تشکل .
در واقع تشکل آن حلقه محوری است که
باید آنرا گرفت تا بقیه مسائل را بشود در جهت
درست ، حل کرد . این نه تنها در کشور ما چنین
است ، بلکه حتی در دموکراسیهای پیشرفته
سرمایه داری نیز چنین است .

جامعه سرمایه داری ، یعنی طبقه کارگر باید سنجید
به همین دلیل نقش طبقه کارگر برای دموکراسی
کلیدی است . اگر بخواهیم تشبیهی بکنم بایست
بگویم که رابطه حق تشکل با آزادیهای دیگر ، مثل
سینماست با هنرهای دیگر . سینما هنر مرکب است ،
موسیقی هست ، شعر هست ، و ... در حق تشکل
هم همه چیز هست ، مگر ممکن است آدم آزادی بیان
نداشته باشد و بتواند تشکل واقعی درست بکند .
این جنبش چیزی امکانپذیر نیست . برسمیست
شناخته شدن حق تشکل خیلی چیزها را بیان میکند
حتی در سطح اقتصادی هم باشد باز خیلی چیزها
را بیان میکند . بهمین دلیل است که من فکسر
بکنم خیلی از آنها بی که دموکراسی میگویند و

کروبووجود آمدن آزادی سیاسی است یک جنبش
بیش فرضی دارد که گویا اتحادیه‌هایی که مشغول
در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بوجود آمده‌اند،
متاخر بوده‌اند بر بوجود آمدن آزادیهای سیاسی.
این پیش‌فرض کاملاً مغایر با واقعیت‌های تاریخی
است. مثلاً ما در این مورد چند تجربه خیلی مهم
را میتوانیم مورد بررسی قرار دهیم، در انگلستان
که کشور اتحادیه‌ها و جنبش اتحادیه‌ای است و کشوری
است که جاقاده‌ترین جنبش اتحادیه‌ای را داشته
و هنوز هم دارد، در اواخر قرن هجدهم و اوایل
قرن نوزدهم، موقعیکه جنبش کارگری شکل گرفت،
با سرکوب روبرو شد. پارلمان برای طبقات فوقانی
وجود داشت و آزادی برای بورژوازی تازه با وجود
داشت، ولی از همان سال ۱۷۹۷ که اولین شورش
کارگری صورت گرفت، بلافاصله همین پارلمان یک
قانونی را گذراند علیه تشکلهای کارگری و علیه
تجمعات توده‌ای که این قانون تا سال ۱۸۲۴، ادامه
یافت. طی این دوره که بیش از سه دهه طول کشید
انواع و اقسام سارزات‌کارگری را در انگلستان داریم،
از اعتصابات کارگری گرفته تا شورشها، از جنبش
ماشین‌شکنی گرفته تا اعتصابات خیلی بزرگی که
میخواستند جناح رفرفطلب پارلمان را ترغیب کنند
به اینکه آزادی تشکل برای طبقه کارگر تامین کند؟
که همه اینها با شدت بسیار زیاد سرکوب شدند و
طقت این بود که اولاً جنبش کارگری در آن دوره
جنبشی بود بسیار طفیانی و بسیار رادیکال. در
عین حال طبقات حاکم انگلیس از خاطره انقلاب
کبیر فرانسه در هراس بودند و شدت روی جنبش
کارگری حساس بودند و نیز بدلیل جنگهای ناپلئونی

مارکاریان: بنابراین در جاهائیکه قویترین وریشه-
دارترین سنتهای اتحادیه‌ای را دارند، این اتحادیه-
ها متاخر بر دمکراسی شکل نگرفته‌اند. برعکس
این اتحادیه‌ها در شرایطی شکل گرفته‌اند که تشکی
تشکل کارگری بعنوان یک مسئله مستقل، حتی
مستقل از آزادی بیان، مستقل از آزادیهای سیاسی
زیر سرکوب شدید قرار داشت.

طبقات حاکم به هیچوجه نمیخواستند رفرفم کنند.
اینها مجموع عواملی بود که باعث میشد حسی
تشکل منع بشود. جالب این نکته است که علاوه
بر اینکه در انگلستان آنزمان یک پارلمان وجود
داشت و حتی انجمنهای سوسیالیستی تحمل میشدند
و کلوپهای سیاسی تحمل میشدند، ولی با تجمعات
کارگری شدت مخالفت میشد و وقتی که باز مسا
بررسی میکنیم مثلاً تاریخچه جنبش کارگری
انگلستان را میبینیم که در پنجاه سال اول قرن
نوزدهم یعنی تا سال ۱۸۵۰ که جنبش چارتهای
شکل میگرفت و اتحادیه‌های کارگری شکل میگرفتند
البتة بصورت غیر رسمی، در تمام این دوره قانونی
تشکل آزادی تشکل و علیه آزادی تجمعات کارگری
وجود دارد. از ۱۸۵۰ به بعد است که این قوانین
بقیه در صفحه ۲۱

با شورا، یا فقط با مجمع عمومی، تعاونی و امثال
آن، سازمان داد. آن چیزی که باید کارگران را حول
آن جمع کرد. تحت هر عنوانی که باشد، ضرورتاً
باید خصلت اتحادیه‌ای داشته باشد، تا مثلاً کسانی
را که در ظاهر اصلاً کارگر حساب نمیآیند، ظاهر
توی خانه‌شان نسته‌اند، خانه‌داری میکنند مثل
زنان که از صبح تا شب در خانه جان میکنند، بشود
متحد کرد، چرا نیایستی مثلاً اتحادیه زنانی که در
خانه‌های خود استعمار میشوند، بوسیله کارهایی که
سرمایه‌داران " شرافتمند" حزب‌اللهی به آنها
ارجاع میکنند، تشکیل داد. این وسیعترین حالت
منعطفترین حالت زاید جنبش کارگری میدهد. من
معتقدم تشکل را بایستی محور مسائل تلقی کرد و
همه چیز را با آن سنجید.

راه‌کارگر: در اینجا روی‌حق تشکل بعنوان
حلقه اصلی ضعف جنبش کارگری صحبت شد و رفیق
شالگونی گفت که حق تشکل پیچیده‌ترین و عالی-
ترین نوع آزادیها و در عین حال شکننده ترین نوع
آزادیهاست که بدست آمدن آن به سختی امکانپذیر
است و در جریان مبارزات طولانی و پیگیر طبقه
کارگر است که بدست میآید. اما بیش جاقاده‌ای
که در جنبش ما وجود داشته و هنوز هم وجود دارد،
میگوید که بوجود آمدن اتحادیه در گرو بدست آمدن
حق تشکل است. یعنی تا حق تشکل بدست نیاید
تا آزادیها بدست نیاید اتحادیه را نمیشود ایجاد
کرد و در حقیقت تلاش برای ایجاد اتحادیه در شرایط
کنونی یک تلاش عبث است. رفیق مارکاریان شما
در اینمورد چه میگویید؟

مارکاریان: باید بگویم که رابطه بین
برقراری آزادیها و ایجاد اتحادیه یک رابطه خطی
نیست. اگر تجربه تاریخی را بررسی کنیم،
می‌بینیم که یک رابطه ناموزون با یک تکامل نسبی-
موزونی میان آنها وجود دارد، به این معنی که تحت
شرایطی انقلابات سیاسی و تحولات سیاسی، شرایط
را برای شکلگیری جنبش اتحادیه‌ای مساعدتر میکرد
و متقابلاً شکلگیری اتحادیه‌ها در شرایط سرکوب، در
شرایط استبداد سیاسی، خودش مهمترین موتور
محركه‌ای بوده که میتوانسته مبارزه برای آزادی را
توام دهد و پیش برد و حتی پیروزیهای بدست
آمده در این زمینه را تثبیت کند. در اینمورد
مثالهای زیادی وجود دارد ولی اگر بخواهیم بهین
دیدگاهی که اشاره رفت، بپردازیم باید بگویم
که این دیدگاه وقتی مطرح میکند که اتحادیه در

نمیدانند چگونه برای آن بجنگند، باید فکرکنند که
اگر میخواهند یک روزنامه آزاد مثلاً با ۵۰ هزار تیراژ
در بیاورند و در کشور توزیع کنند، سنگرهای دفاع
از این روزنامه را در مقابل دستجات سیاه‌حزب -
اللهی و فاشیستی، چه باید بکنند؟ این را در پشت
باصطلاح چتر ساختمان اداره روزنامه نمیشودکنند،
بایستی سنگر را در اتحادیه‌ها بکنند، در توده‌ای‌ترین
تشکلهای، زره‌پوش دفاع از دمکراسی باید وجود
داشته باشد. به همین دلیل است که من فکر میکنم
اساسیترین چیزی که جنبش کارگری باید به آن
بچسبد، تشکل است. تصادفی نیست که جنبش
کمونیستی در صدر چهل سال گذشته به انحسار
مختلف این شعار را میداده که " چاره کارگران،
وحدت و تشکیلات است." توجه به این نکته
مخصوصاً در کشور فلک‌زده ما که بنظر میرسد خاکی
برای تشکل درحکم شوره‌زار میماند و حالا هم بسک
رژیم استبدادی - مذهبی بر آن حاکم شده و مسردم
را با اصطلاح بندگان خداوند و درحکم و سفار میداند
که باید برایشان قیمی و ولی‌ای از طرف خداوند
گمارد، در چنین جایی تشکل نقش کلیدی دارد که
بزرگ چیزی را تحمیل کند، همانطور که قانون کاری
را هرچند مخ شده تحمیل کرد بر آیت‌الله‌ها، و
گفت از باب اجاره و جعالت نمیشود قانون کار درآورد
به این لحاظ من فکر میکنم اگر سازمان ما مجبور
باشد در یک جمله پیامش را خلاصه کند و به طبقه
کارگر بگوید، باید همین جمله ساده و در عین حال
عمیق جنبش کمونیستی را عیناً تکرار کند که " چاره
کارگران وحدت و تشکیلات است" و البته باید دید
تشکل کارگری چیست؟ توده‌ای‌ترین تشکلی که
کارگران را میتواند وسیعاً دور خود جمع کند و متحد
کند و بشکلی پایدار نگهدارد، چیست؟ پایدارترین
و توده‌ای‌ترین تشکل، اساساً درمورد کارگران تشکلی
است که خصلت اتحادیه‌ای دارد. اتحادیه یعنی
چه؟ یعنی کارگر را بعنوان نیروی کار در مقابل
سرمایه‌دار متحد میکند، در مقابل صاحبان وسایل
تولید، فروشندهان نیروی کار را که هیچ ندارند،
متحد میکنند و به نیرویی علیه آنها تبدیل میکنند،
تاکیداتی که در رابطه با تشکلهای دیگر شده و
میشود، به هیچوجه نافی اهمیت بنیادین این
تشکل نیست. منظورم از تشکل اتحادیه‌ای این
نیست که بایستی ضرورتاً دفتر و دستکی راه انداخت
اتحادیه هم مثل هر چیز دیگری به انواع و اقسام
مختلف وجود دارد. مهم اینست که آیا خصلت
اتحادیه‌ای، تشکل را میبذیریم یا نه؟ آن چیز
را که رفیق ابزیدی تاکید کرد، این است که آیا در
سطح اقتصادی مبارزه را قبول داریم یا نه؟ تجربه
تمام تاریخ جنبش کارگری نشان میدهد که پایدار -
ترین تشکلی که تا بحال دیده شده، اساساً خصلت
اتحادیه‌ای داشته دارد. مخنی، غلنی و نیمه
قانونی، شه قانونی یا هر حالت دیگری که داشته
باشد. این مسئله در کشور ما، مخصوصاً حالا اهمیت
پیدا میکند. چرا که در کشور ما، بدلیلی که حالا
همه میدانند، کارگران متشکل بخش کوچکی از کار-
گران را تشکیل میدهند، بنابراین اگر بخواهیم
کارگران هرچه وسیعتری را متشکل کنیم، نمیشود

مصاحبه "راه کارگر" با الکساندر بوزگالین

آلکساندر بوزگالین عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، اقتصاد دان، استاد دانشگاه مسکو و سخنگوی گروه "پلاتفرم مارکسیستی" در درون حزب کمونیست شوروی است. او در سمیناری که روز ۱۳ مارس ۹۱ به دعوت حزب سوسیالیست سوئد تشکیل شده بود، شرکت کرد و پس از سخنرانی درباره مسائل شوروی به سئوالات حاضران پاسخ داد. در زیر مصاحبه او را با "راه کارگر" که توسط رفقای مادر سوئد ترتیب یافته، میخوانید.

هیئت تحریریه

باید پس از مبارزه علیه طرفداران سرمایه داری به مبارزه علیه بوروکراتها ی حزبی بپردازیم. اما بنظر من، مهمترین مسئله ما این است که علیه لیبرالها و بوروکراتها هر دو به مبارزه بپردازیم. زیرا آنها در واقع اهداف جدا از یکدیگر ندارند. آنها فقط میخواهند از دو راه مختلف به اهداف خود برسند.

بهر حال در طول ۲ ماه پلاتفرم مارکسیستی مبدل به یک گروه مبارز در درون حزب شد و بالاخره به بیست و هفتمین کنگره حزبی دعوت شد. در طول کنگره ما بحثهای زیادی را دامن زدیم. بالاخره من موفق به گرفتن وقت سخنرانی شدم! در طول سخنرانی ۳ بار با کف زدنهای اعضای کنگره مواجهه شدم. و یکبار مبدل به چهره معروفی شدم! خبر نگاران داخلی و خارجی برای مصاحبه ریختند. در همان روز تلویزیون مرکزی شوروی ۲ مصاحبه با من انجام داد. در هنگام انتخابات کمیته مرکزی نیز پس از جر و بحثهای زیاد و با توافق گورباچفسن اسم من، رفیق آندره کالکف و چند کاندیدا ی جدید به لیست کاندیدا توری اضافه شد. و باکمال تعجب و علیرغم تمایل واقعی خود به عضویت کمیته مرکزی درآمد. علت اصلی پذیرش عضویت در کمیته مرکزی در واقع آن بود که این سمت امکانات وسیعی را در اختیار ما میگذارد تا نظریات خود را بمیسان مردم ببریم. در طول مدتی که از عضویت من میگذرد من موفق به برگزاری میتینگهای بسیاری در شهرهای مختلف و مصاحبه های مکرر با نشریات و تلویزیون و رادیو شده ام. و این برای مبارزین زیادی دارد. زیرا ما حتی توانائی مالی بوجود آوردن روزنامه خود را نیز نداریم. البته ما ۱۰ عضو هستیم که در مقابل ۴۰۰ عضو کمیته مرکزی از افکار دمکراتیک مارکسیستی طرفداری میکنیم و این آسان نیست. گاه احساس آن کلافهای روسی را دارم که داشم شلوغ میکنند و قار قار میکنند!

س. تعریف شما از پرسترویکا چیست؟
ج. در ابتدا بنظر میرسید که پرسترویکا تلاشی بود برای سازماندهی مبارزه با بوروکراسی. استفاده از بوروکراتیسم - گورباچف رهبر بوروکراتهاش بود که دریافته بودند که باید برای مقابله با بحران گسترده، دست به فرمایشی زد. اما آنها تنها با بوجود آوردن تغییراتی در بعضی مکانیسمها و اشکال آغاز بکار کردند. البته بعدها بوجود آوردن تغییراتی در ساختارهای اصلی روابط و سیستم تولید نیز متکل گرفت. امروز بنظر من گورباچف میتواند حتی در جهت سرمایه داری نیز کام بر دارد. البته سرمایه داری تحت نظارت بوروکراسی برای حفظ قدرت خود طرفداران پرسترویکا اغلب در مورد سوسیالیسم و مارکسیسم داد سخن

اقتصادی برای طبقه کارگر و مصرف کنندگان و نه دمکراسی برای بوروکراتها، لیبرالها و سرمایه داران گرفت.

در داخل ایوژیسیون حزبی امروز دو جناح وجود دارد: ۱ - جنبش دمکراتیک کمونیستی که در واقع سوسیال دمکراتهای چپ و عملا دمکرات میباشند؛ ۲ - گروه پلاتفرم مارکسیستی که در واقع



کاملا چپ است.
پلاتفرم مارکسیستی تا بحال ۳ کنفرانس داشته است. ۲۰ تا ۳۰ هزار کمونیست از ما حمایت میکنند. طبق نظرخواهی ها ۱۰ درصد از کمونیستها از نظریات ما دفاع میکنند. البته ما مشکلاتی هم داریم. بخشی از جنبش ما حمایت از نظریات بوروکراتها را در مرحله فعلی علیسه لیبرالها ضروری میدانند. مثلا یکی از نمایندگان این

س اگر مایل باشید ابتدا در مورد خودتان و "پلاتفرم مارکسیستی" توضیحی برای خوانندگان ایرانی "راه کارگر" بدهید.

ج. تا یکسال پیش من بعنوان محقق در امور اقتصادی به کار خود در دانشگاه مسکو مشغول بودم. اما دریافتم که باید در جهت عملی ساختن نظریاتم قدمهای عملی بردارم و بدنبال حزبی میگویم که با نظریات من خوانائی داشته باشد. ولی چنین حزبی را پیدا نکردم! بالاخره به عضویت حزب کمونیست شوروی درآمدم تا بتوانم در داخل این حزب برای بوجود آوردن یک حزب دمکراتیک به مبارزه برخیزم. پس از مدتی رفقا به من گفتند که باید حزبی برای خودمان درست کنیم! این البته ابتدا یک شوخی بود. ولی بالاخره با رفقای همفکر نشستیم و سند "پلاتفرم مارکسیستی" را نوشتیم که در روزنامه "مسکو پراودا" که روزنامه خوبی هم هست، به چاپ رسید. پلاتفرم مارکسیستی، سازماندهی مبارزه برای دمکراتیزه کردن واقعی و عملی حزب و جامعه و دفاع از افکار سوسیالیستی را از وظایف خود اعلام کرد. در غرب گورباچف را بعنوان رهبری دمکرات معرفی میکنند که هدفش دمکراتیزه کردن کشور میباشد. اما هدف واقعی رهبران حزبی ما چیزی جز برقراری سیاست بوروکراتیک در حزب و جامعه و با اجرا گذاردن اهداف سوسیال - دمکراتیک خود در زمینه اقتصاد نمیباشد. آنها طرفدار اقتصاد مختلط تحت نظارت بوروکراسی هستند.

بنظر من، مهمترین مسئله ما این است که علیه لیبرالها و بوروکراتها هر دو به مبارزه بپردازیم. زیرا آنها در واقع اهداف جدا از یکدیگر ندارند. آنها فقط میخواهند از دو راه مختلف به اهداف خود برسند.

نوع طرز فکر میگوید که امروز مبارزه علیه لیبرالها به رهبری یلننین بسیار مهم است و ما

ایوژیسیون ما در حزب تصمیم به سازماندهی مبارزه حول شعار دمکراسی سوسیالیستی در اختیار



هیات تحریریه محترم نشریه راه کارگر
روبوشت به: تحریریه کار
رفقای گرامی!

با احترام و سلام صمیمانه، از توجهی که نسبت به مواضع سازمان ما - سازمان فدائیان خلق ایران "اکثریت" - و مطالب منتشره از سوی مسئولین و دست اندرکاران فعالیت مطبوعاتی آن ابراز داشته و میدارید، به سهم خود سپاسگزارم. در ارتباط با نقدی که در شماره ۸۴ نشریه شما تحت عنوان "توصیح اکثریت بر شعار انتخابات آزاد" درج شد، یادآوری چند نکته را لازم میدانم و میخواهم درخواست کنم که اگر چاپ اینگونه تذکرات با ضوابط نشریه شما مغایر نیست، به درج آن اقدام نفرمائید.

۱- در نقد مذکور، از اینجانب به عنوان "سخنگوی" کمیسیون منتخب شورای مرکزی برای تدوین اهداف و خط مشی سیاسی سازمان یاد شده است من در مقدمه نخستین مقاله از سه مقالهای که در توضیح سند کمیسیون تهیه کردم (مندرج در کار ۱۸۰) تصریح نمودم:

"بحاست که اعضای کمیسیون با ارایه نظرات خود، در جهت تبادل نظر بیشتر و گستردهتر، تاثیر بگذارند آنچه در زیر می‌آید کوششی است در این جهت"

ما در کمیسیون ضرورتی ندیدیم کسی را به عنوان "سخنگوی" برگزینیم و ترجیح دادیم آنچه نظر کمیسیون است در سند منعکس شود و در عین حال هر عضو کمیسیون - اگر لازم بود - مستقیماً با مخاطبین خود سخن بگوید.

۲- نوشتن:

"کنگره اکثریت" به منظور رد شکل قهرآمیز مبارزه و جایگزینی آن با روش سلامت جوانانه شعار سرنگونی را با شعار "پایان دادن به رژیم" عوض کرده است."

مجموعه مصوبات کنگره همراه با گزارش شورای مرکزی در کار ۷۸ درج شده است. در مصوبات و گزارش مذکور گفته نشده که هدف از این جایگزینی رد شکل قهرآمیز مبارزه بوده است بلکه در گزارش قید شده که عموم نمایندگان در سخنرانیهای خود، به دلیل آنکه شعار سرنگونی شکل قهرآمیز مبارزه را مطلق میکرد، خواستار جایگزینی آن با شعار "پایان دادن" بودند.

ممکن است شما با این استنباط از شعار سرنگونی موافق نباشید، در این صورت مناسبتر به نظر میرسد که به ما اجازه بدهید تا استنباط خاصی خود را داشته باشیم و شعاری را انتخاب کنیم که به زعم ما گویای آن، از پیش، ننی یا مطلق کردن یک شکل از مبارزه را مستقلاً نمیکند.

من نیز همانند سایر رفقای شورای مرکزی سازمان، بر این عقیده‌ام که نباید از پیش یک شکل مبارزه را مطلقاً تأیید یا رد کرد. به باور ما، این فکری جدی و قابل بحث است و شاید ضرورتی نباشد که افکاری نه چندان حدی، نظیر مطلق یا ننی کردن این با آن شکل مبارزه - که معمولاً نقد آن محتاج زحمت زیادی نیست - به ما

بیانیه زیر برای درج در نشریه راه کارگر ارسال شده است که با توجه به داغ شدن موضوع "مهاجرین و مساله بازگشت" در خارج از کشور، به درج آن اقدام میکنیم. هیئت تحریریه

بیانیه

کانون فرهنگ ایرانیان در تبعید

جای هیچگونه شکفتی نیست که رژیم مذهبی - استبدادی حاکم بر میهن ستمزده ی ما، که از آغاز شبیخون بقای خویش را در دغلاکاری و توهم پراکنی و سرکوب آزادی و فرهنگ دیده است، به هر تمهیدی برای توجیه حضور فرسوده و میرای خویش متشبث شود. نیز تمجیبی ندارد که فرصت طلبان هفت خط روزگار؛ به شیوه ی معمول این جماعت، تن به همکاری مستقیم با ملایان جنایتکار و رنگ آمیزی فریبکاری های جدید این حکومت ضد فرهنگ در دهند. اما، جای شکفتی ست اگر ما فرار و بیهوشی را برگزینیم و در برابر آثار این درد هولناک، واکنش لازم را از خود نشان ندهیم.

سفارت رژیم ضد ارزش، ضد فرهنگ، ضد آزادی و ضد اندیشه ی حاکم بر ایران، از چندی پیش جلساتی را در پایتخت آلمان تدارک دیده است به توضیح نیرنگ تازه ی تغییراتی در شیوه های اجتماعی- سیاسی ملایان؛ با هدف تشویق ایرانیان تبعیدی به بازگشتی که صرفاً مصرف خارجی دارد. جماعت فرصت طلب و سودجو هم که به اقتضای زمان و مصالح شخصی تغییر رنگ و ماهیت میدهند، بی آنکه شرم آنها تازیانه، اعدام، گلوله، ویرانگری و ابعاد غیر قابل تصور جنایات اجتماعی- فرهنگی آن رژیم را بر چهره داشته باشند، در یکی در ماه گذشته به عنوان بوق تبلیغاتی آذخوران مذهبی عمل کرده اند.

این ستاریو مروع، در حالی شکل می گیرد که هنوز چندماه از انتشار گزارش عفو بین الملل که ایران را بزرگترین کشور زیر پا گذارنده ی حقوق بشر اعلام کرده است، نمی گذرد. سازمانی که هفته ی پیش در آخرین گزارش خود گفته است تنها در سال ۱۹۹۰، صدها انسان آزاده ی ایرانی، در محاکمات غیر عادلانه ی دادگاههای اسلامی محکوم به مرگ شده اند، چهل زن ایرانی را، در همین سال سنگسار کرده اند و شلاق زدن، در کوزه و خیابان و گذر، همچنان در ایران رواج دارد.

این توطئه در حالی شکل می گیرد که رینالدو گالیندوپل؛ فرستاده ی ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به ایران، در آخرین گزارش خود، صراحتاً به وضع هولناک زندان ها، شکنجه های قرون وسطائی و رفتار وحشیانه با زندانیان سیاسی ایران اشاره کرده و سفیر جمهوری ملایان، در همان جلسات توجیهی که در بن برگزار میشود، بی شرمانه گفته است: "هم می توانید به ایران بازگردید، اما حجاب را فراموش نکنید!" و به اعتراف مقامات پوشالی خود جمهوری اسلامی، هنوز خبر قتل و حذف بیرحمانه ی مخالفان درونی، فضای مسموم حاکم بر جامعه را پر کرده است.

در جامعه ای که حجاب اجباری ست، در تاترهایش پرسناژهای زن زمان ساسانیان هم باید حجاب اسلامی را رعایت کنند؛ در فیلم های خارجی هم زن بی حجاب سانسور میشود، امور تربیتی مدارس، حتی دختران مسموم هفت هشت ساله را هم مجبور می کند مقنعه ی اسلامی بگذارند، امام جماعتش (جنتی) حتی فستیوال فیلمی را که خود حزب الهی ها برگزار کرده اند، رسماً در نماز جمعه طاغوتی می خواند و بند و شلاق و شکنجه و اعدام و سانسور هولناک فرهنگ و اندیشه و اختناق خبری، بنیان های اجتماعی را از هویت اصلی خود دور می کند، می توانیم کمترین تفاوتی را در آن نسبت به گذشته متصور شویم؟!

کانون مستقل فرهنگ ایرانیان در تبعید، تأکید می کند که به فرض محال تغییر ماهوی رژیم اسلامی که چنین فرضی اساساً در ماهیت و جوهر فکری بنیاد گرایان ضد ارزش قابل تعریف نیست، این حکومت تعمیلی که دستش تا مرفق به خون خلق آلوده است، باید در یک دادگاه بین المللی محاکمه شود و پاسخ قتل عام دهها هزار دانشجو، دانش آموز، فرهنگی، استاد دانشگاه، کارمند، کارگر و دهقان ایرانی را بدهد. پس از این محاکمه است که معلوم خواهد شد با بازگشت تبعیدیان به ایران، چه کسانی باید سرزمین بلازده ی ما را، روبرو سوری گورستان تاریخ، ترک گویند.

کانون مستقل فرهنگ ایرانیان در تبعید، بر آنست که هرگونه همکاری در تبلیغ دغلاکاری های تازه ی ملایان، آب به آسیاب ارتجاع خونین ریختن، شرکت بلاواسطه در قتل عام آزادیخواهان ایرانی و همکاری مستقیم با مذهبپوین مستبد در لاپوشانی بزرگترین و هولناکترین جنایت تاریخی نسبت به ایران و ایرانیان است. و تأکید می کند که بردن اینگونه خطوط جنایتکارانه در فضای پناهندگان ایرانی، تیشه زدن به حداقل ریشه های فرهنگ مقاومت در تبعید تلقی میشود و فوری ترین نتیجه اش خدشه دار کردن چهره پناهندگان در مراجع قضایی و به تأخیر انداختن تعیین تکلیف دهها هزار متقاضی دریافت پناهندگی رسمی ست.

بدینوسیله از هموطنان تبعیدی می خواهیم که ضمن برخورد قاطع با مبلغان این نیرنگ، به اقبشای این چهره های شناخته شده بپردازند و عمل فریبکارانه ی ملایان را که با کمک های مستقیم این جماعت پیش میرود، به چهره ی جنایتکاران بنیاد گرای حاکم بر میهن تف کنند.

آنسوی معجزه اقتصادی ژاپن

این قربانیان سرمایه‌داری و جمعیت‌های مدافع آنها مانند "شورای ملی دفاع از قربانیان کاروشی" متشکل از ۳۰۰ وکیل دادگستری که در اینرا مبارزه میکنند بصورت یک سلسله جدی در ژاپن مطرح شده است و وزارت کار مجبور به پذیرش رسمی چنین پدیده‌ای شده است. بنابر آمار منتشر شده رسمی قربانیان کاروشی ۴۹۹ نفر در سال ۱۹۸۷، ۶۷۶ نفر در سال ۱۹۸۸ و ۷۷۷ نفر در سال ۱۹۸۹ بوده است. قبل از این سالها بدلیل عدم پذیرش این پدیده آمار جمع آوری نشده است.

بهین ترتیب دادگاهها نیز بتازگی این پدیده شوم را پذیرفته و مجبور به صدور حکم به نفع قربانیان شده‌اند. دادگاه عالی توکیو پذیرفته که کارگران میتوانند قربانی کاروشی شوند اگر چه بیماری که ضجر به مرگ آنها شده تا حدی ناشی از شرایط سخت کار باشد اما هنوز نه تنها هیچ تنبیهی در این سیستم آدمیخوار ایجاد نشده بلکه قبول دعوی بازمانگان قربانیان توسط دادگاهها تحت شرایط سختی صورت میگیرد. مثلا شش سال بطور متوسط، طول میکشد تا پرونده یک قربانی کاروشی به مرحله رسیدگی و تصمیمگیری برسد و شرط پذیرش این ادعا آنست که قربانی حداقل روزانه ۱۴ ساعت در هر هفته قبل از مرگ کار کرده باشد.

"کاروشی" ژاپنی و بسیار بدتر از آن در سایه حکومت فقها نامن مردم زحمتکش ایران را هم گرفته است و هزاران ایرانی که برای فرار از زندگی فلاکت‌بار و بدست آوردن درآمد، خانه و زندگی را رها کرده و رهسپار ژاپن میشوند از آن بی نصیب نیستند. میتوان گفت با کار هزاران ایرانی در ژاپن، ما هم شامل حال "معجزات" مدیریت ژاپنی شدیم و بهین دلیل مبارزه علیه کاروشی به مبارزه مستقیم کارگران و زحمتکشان ایران تبدیل شده‌است.

• • • • •

حرکت اقتصاد ژاپن بعد از جنگ را به معجزه تشبیه میکند و برآستی هم که اقتصاد سرمایه‌داری ژاپن در زمینهای مختلف جهش غیر قابل گفتگویی کرده است. حرکتی که در مقایسه با رقبای امریکائی و اروپائی مثال زدنی است. مگناست که به رشد تکنولوژی ژاپن نگاه کنیم تا این معنی دریافت شده. ژاپن در سال ۱۹۶۳ از نظر - تکنولوژی سطح بالا به نسبت شاخص تعیین شده از طرف "سازمان همکاری اقتصادی و توسعه" (OECD) ۱ در حد ۷۲ درصد از شاخص ۱۰۰ درصد قرار داشت و این نسبت در سال ۱۹۸۲ به ۱۲۲ درصد رسید. حال آنکه اروپائیا که در سال ۶۳ در حد ۱۰۰ درصد بودند به ۸۶ درصد در سال ۱۹۸۲ نزول کردند و امریکائیا طی این ۲۰ سال در همان حد قبلی خود یعنی ۱۲۶ درصد ثابت ماندند. از نظر کارشناسان اقتصاد سرمایه‌داری این جهش مدیون مدیریت کارای ژاپنی است. و آنرا با آب و تاب فراوان معرفی و تحسین میکنند و این مدیریت معجزه آسا را در بهبود روشها و سیستمها میدانند. "کاروشی" یا مرگ ناشی از کار زیاد یکی از این روشهاست. این روش بسادگی تمام یعنی فرسوده شدن و مردن در اثر روز کار طولانی بیش از ۱۲ تا ۱۴ ساعت که بطور معمول در صنایع و موسسات ادارات ژاپنی اجرا میشود. ساعت کار روزانه در ژاپن باستانی کره جنوبی بیش از تمام کشورهای دنیاست بطوری که به حد غیرقابل باوری میرسد. مثلا کارکنان مترو توکیو بطور معمول در شیفتی ۲۰ ساعته و بیشتر کار میکنند. مجموعه ساعات کار کارمندان ادارات به ۳۰۰۰ ساعت در سال میرسد. روزهای بیماری کارکنان همه کارخانهها جزو مرخصی سالیانه آنها محسوب میشود یعنی هیچکی حق ندارد بیمار شود. علاوه بر آن همه ژاپنیا میدانند که نمیتوانند از بیش از نیمی از مرخصی خود استفاده کنند. و این تقریبا بصورت یک قانون نانوشته در آمده است. "کاروشی" یا مرگ ناشی از کار زیاد که از جانب دولت و سرمایه‌داران نادیده گرفته میشود اخیرا بدلیل مبارزات بازمانگان

نسبت داده شود.

۳- به عنوان نتیجهگیری از آنچه پیرامون "انتخابات آزاد" تهیه کرده بودم با حروف برجسته تأیید شده بود:

"ما باید با پرهیز از هر گونه خوشبینی کاذب تا سرحد امکان برای انتقال سالمیت آمیز قدرت به مردم از طریق این انتخابات آزاد مبارزه کنیم و همواره آماده باشیم که اشکال مبارزه را متناسب با شکل واکنش مردم در مقابل اعمال قهر رژیم تغییر بدهیم و در هر حال تا خود مردم دست به سلاح نبرند، ما مشوق آنها نباشیم.

در نقل این نتیجهگیری از سوی شما، قسمت دوم آن یعنی از "و همواره آماده باشیم" تا آخر عبارت به حذف و با این کار ماجرای "لااله" و "لااله" یکبار دیگر تکرار شده است.

من در موقعیتی نیستم که به خود اجازه بدهم تا به شما اتخاذ یا ترک روشی خاصی از مباحثه را توصیه کنم اما میتوانم بگویم که ما در سازمان میکوشیم تا نظرات دیگران را صرف نظر از موضع آنها نسبت به ما - آنگونه که هست درک - و در صورت ضرورت - منعکس کنیم و در این رابطه واقعیم که خلاصی از عادات کینه چندان هم آسان نیست.

۴- در مجموعه نیروهای اپوزیسیون میتوان از سه خط مشی عمومی زیر سخن گفت:

الف) مشی سرنگونی که سازمان شما از حلقه پرچمداران ثابت قدم آن است.

ب) مشی استحاله که بقول شما، لیبرالیا پرچمدار آند و اخیرا نیز برخی گروهها با اعلام آمادگی جهت مذاکره با رژیم به پذیرش قطعی آن نزدیک شده‌اند.

ج) مشی پیشنهادی شورای مرکزی سازمان ما که در کنگره نخست پایمکناری و در سند مصوب شما بسط داده شد و جوهر آن تمرکز مبارزه حول خواسته "انتخابات آزاد" در هم شکستن مقاومت رژیم در پروسه تحقق این شعار و پایان دادن به حاکمیت آن از این طریق است.

شما هم احتمالا مانند طرفداران مشی استحاله با این تقسیم بندی موافق نیستید و برنامه سیاسی پیشنهادی ما را نه برنامه‌ای مستقل که مخلوطی متناقض میدانید.

ما بعد از کنگره اول سازمان و بویژه پس از انتشار سند مصوبات شورای مرکزی از هر دو سو با این انتقاد مواجه شدیم فکر میکنم مجاز باشم که بصورت عمومی شورای مرکزی سازمان برای انجام گفتگو برگزاری میز کرد و سمینار و اقدامات مشابه در مبارزه جهات اصلی برنامه سیاسی را بطور مشخصی تکرار کنم.

تبادل نظر نزدیک به ما در درک نظرات یکدیگر و دستیابی به نظرات مشترک یاری خواهد رساند و مانع خواهد شد که به استناد این یا آن ناراستی عبارتی یکدیگر را به تبلیغ آتش بس یک جانبه با رژیم ققیا و اتهامات مشابه متهم کنیم. برایتان در زندگی و مبارزه سربلندی و پیروزی آرزو میکنم. الف عمومی ۱/۲۶/۱۳۷۰

عضو شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

با کمک‌های مالی خود

سازمان را در امر مبارزه

انقلابی یاری رسانید

با نظریه
ماگنا
مکاتبه کنید!

اخبار مبارزات کارگران و زحمتکشان

افزایش تولید در کیان طایر

و

واکشی کارگران

در ظرف قریب به یکسالی که از طرح افزایش تولید در واحدهای تولیدی میگذرد، سته به چگونگی پیشبرد آن، شدت بهره کشی، امتیازاتی که کارگران بدست می‌آورند، ظرفیتهای و توانائیهای کارگران واکشهای متفاوتی بروز کرده است.

سیاست افزایش تولید که تقریباً از اوایل سال ۶۹ و با تغییر و جابجائی در مدیریت واحدهای صنعتی وزارت صنایع ملازم گشته بود در کارخانه در جلسه معارفاتی که با مدیر جدید در حضور کارگران ترتیب داده شده بود بازتاب خود را نشان داد. مدیریت جدید طی سخنرانی خود در سالن غذا خوری ضمن اعلام سیاست جدید دولت مبنی بر افزایش تولیدات از کارخانه خواستد بود که به تمهیدات متخذ واکشی مثبت نشان داده و همچنین وفته نمود در صورتیکه تولید بحد معینی برسد همه ماهه به کلیه کارگران یک جفت لاستیک تشویقی تعلق خواهد گرفت. آخر اردیبهشت ماه با عطفی شدن وعده مدیریت، کارگران با حدیث بیشتری نسبت به افزایش تولید اقدام نموده و در ظرف چند ماه و بزعم فرسودگی بیش از حد ماشین آلات و توقف ناشی از خرابی آنها تولیدات این کارخانه به رکورد جدیدی در طول تمام مدت تاسیس آن دست یافت. کارگران نیز که در شرایط فلاکت بار اقتصادی سخت نیازمند سود حاصل از فروش لاستیک تشویقی بودند با تحمل سنگین ترین فشارهای جسمانی و به منظور ارتقا سطح معیشت خود از امتناع خط فقر به نزدیکی آن از هیچ تلاشی فرو گذار نکردند، و در طی این مدت تقریباً هر ماه معادل و یا حتی بیش از حقوق و مزایای خود از فروش لاستیک عایدشان میشد. گفتنی است که کلیه کارگران از اردیبهشت ماه تا مهر ماه بدون وقفه و بدون تعطیلی سر کار حاضر شده و رکورد جدید تولید محصول درجین وضعیتی بوده است. از اواخر تابستان طرح چهار گروهی کردن (چهار شیفته) کارگران بنحو جدیدتری مورد مطالعه قرار گرفت. کارگران کارخانه که با گذشت چندین ماه فشار فیزیکی سنگینی را تحمل نموده بودند تدریجاً از این وضعیت بحران آمده و لب به اعتراضی گشودند. بطوریکه بسیاری از آنها حاضر بودند از امتیاز لاستیک تشویقی صرف نظر نموده و روزهای تعطیل کنار همسر و فرزند خود و با خوشاوندان بسر ببرند. با گسترش اعتراضات لفظی و انعکاس گسترده آن به دفتر شورای اسلامی در

حال فروپاشی، مدیریت به تلاشی جدید برای جلب رضایت کارگران متوسل شد. طرح تازه عبارت بود از ۱۲ ساعت کار، ۲۴ ساعت استراحت بدون تعطیلات. اما این طرح علیرغم آنکه بخش کمی از کارگران محتاج اضافه کاری را خشنود میشوند، با مخالفت قطعی و گسترده بخش وسیعتری از کارگران مواجه شد بنحویکه بلافاصله توسط مدیریت پس گرفته شد. در اینجا بد نیست به علل طرح این پیشنهاد از جانب مدیریت بپردازیم. با توجه به فشار ناشی از اعتراضات کارگران دایر بر تحمل ناپذیر شدن شرایط کار، مدیریت به چاره جوئی پرداخت. تردیدی نیست که ۴ گروهی کردن کارگران مستلزم استخدام نیروی کار جدید، ایجاد امکانات و تسهیلات مورد نیاز آنان بود و لذا هزینه معینی را میطلبید با توجه به ناپایداری بودن شرایط به منظور تداوم بی وقفه تولید از سوی مدیریت این اقدام بار مالی مشخصی را میطلبید که نتایج آن ناروشن بود. بنابراین در گام نخست طرح ۱۲ ساعته کردن کار با عنوان فریبندگی نظیر اینکه کارگران سخت محتاج اضافه کاری هستند و با ۴ گروهی شدن عملاً این امکان از آنان سلب میشود مطرح گردید که با مخالفت تقریباً وسیع کارگران عملاً کنار گذاشته شد. سپس اعلام گردید، که از مهر ماه بصورت تدریجی واحدهای مختلف کارخانه بصورت ۴ گروهی به تولید ادامه خواهند داد و روزهای کار و استراحت بدین گونه خواهد بود که در ازای ۶ روز کار شیفته (۲ روز صبح، ۲ روز بعد از ظهر، ۲ نوبت شب) ۲ روز استراحت خواهد بود، در همین مقطع و تحت فشار کارگران تعدادی از اعضای شورای اسلامی که اقلتر به پاسخگویی به سائیل کارگران بوده و در جنبه تناقض میان خواستگاریها و هویت این نهاد ارتجاعی قرار گرفته بودند استعفا نموده و پس از مدت کوتاهی در اواخر تابستان گذشته و با پایان یافتن دوره فعالیت شورای اسلامی پیرونده آن تا زمان نا معلومی بسته شد و تا کنون نیز هیچ اقدامی جهت تاسیس مجدد آن صورت نگرفته است. در حال حاضر تعدادی از اعضای سابق شورای اسلامی بر کرد انجمن اسلامی شرکت عمدتاً به فعالیت تبلیغی مشغول بوده و از قبول مسئولیت به منظور احیای دوباره شورا طفره میروند. و اما سیاست ۴ شیفته کردن تولید که از مهر ماه شروع شد. هنوز بطور کامل قطعیت نیافته است. بطوریکه در مرحله اول فقط بخشی از تولید ۴ شیفته شد که این فرآیند تقریباً در آخر ماه بخش وسیعتری از قسمتهای تولیدی را در بر میگرفت. از اوایل آذر ماه شایعه قطع شدن لاستیک تشویقی هر چه

بیشتر گسترش یافت. استدلال مدیران بطور تلویحی این بود که با ۴ شیفته شدن بخش اعظم قسمتهای تولیدی و استفاده کارگران از ۲ روز تعطیلی در ازای ۶ روز کار دلیلی برای پرداخت لاستیک تشویقی وجود ندارد. در حالیکه در مقابل کارگران معتقد بودند که سیمیه تشویقی نه بواسطه استمرار تولید در روزهای تعطیل بلکه تشدید فشار کار بوده و بنابراین تا مادامیکه میزان تولیدات را افزایش میدهند لاستیک تشویقی حق سلطنتان و بخشی از حقوقشان خواهد بود. اما از آنجا که این ترغیب مدیران نیز ثمری نداشت، انصافاً نمودند که در آخر ماه سقف تولیدات به سطح مورد در خواست نرسیده و لذا لاستیک نخواهیم داد. از اوایل دیماه و با روشن شدن قضیه عدم تحویل لاستیک، کارگران نیز به تهدیدات قبلی خود مبنی بر کاهش تولید عملی نمودند. در ظرف چند روز کمیت و کیفیت تولیدات بنحو چشمگیری تنزل یافت بطوریکه روزانه بجای ۳۰۰۰ حلقه ۲۰۰۰ و حتی کمتر تیر ساخته شد. و دیوار و دستشویی کارخانه از شمارهائی نظیر "اگر لاستیک ندهیم ما هم به اندازه حقوقمان کار میگیریم" و شمارههایی علیه سیاستهای مدیریت ملو گردید. کارگران در صحبتیهای که با یکدیگر مینمودند بدون برده پوشی از اقدام اعتراضی خود دفاع نموده و میگفتند تا زمانیکه لاستیک داده نشود، ما سز حاضر نیستیم به منظور افزایش تولید خود را نرسوده نموده و در معرض خطر جسمانی قرار دهیم. همچنین کارگران قسمتهائی که هنوز ۴ گروهی نشده بودند پنجشنبه و جمعه همان هفته را در اعتراض به قطع لاستیک از اضافه کاری اجتناب نموده و سر کار حاضر نشدند و در مدت کوتاهی انارهای تابر از ناخبر آن تیری گشت. مدیریت که انتظار چنین واکنش شدیدی از جانب کارگران را نداشت سراسیمه عقب نشینی نمود و با گذشت فقط چند روز از این ماجرا ضمن دعوت از سرپرستان قسمتهای مختلف تولیدی به آنها اطمینان داد که لاستیک تشویقی ماههای آذر و دیماه هرمان ۴ حلقه تحویل خواهد داد. مدیریت ضمناً خاطر نشان کرده بود که سرپرستان میبایست این قضیه را به گونهائی به کارگران تفهیم نمایند که این تصور القا نشود که گویا مدیریت در برابر حرکت اعتراضی کارگران تن به عقب نشینی داده بلکه این تصمیم مدیریت است که لاستیک تشویقی مادامیکه تولیدات روند مناسبی دارد به کلیه کارگران داده شود. سرانجام اوایل بهمن ماه با تحویل لاستیک تشویقی آذر و دیماه، کارگران خوشحال از دستاور حرکت اعتراضی خود برای سازماندهی حرکات بعدی میاندیشند.

برکوبش کنند و نه خود را با آن هماهنگ سازند. انقلاب سوسیالیستی روند طولانی و عظیمی بود که از طریق آن مجموعه این مبارزات به بورژوازی جهانی نظمی را تحمیل میکرد که مناسبات و فائق و همکاری بود تا اجبار و رقابت. در چارچوب این روند، پیشاهنگ انقلابی، اگر نقشی داشت، اخلاقی و فرهنگی بود تا سیاسی. طبق مانیفست کمونیست فرض بر این نبود که پیشاهنگان انقلابی حقیقی ("کمونیستها") احزاب جدایی در مقابل دیگر احزاب طبقه کارگر بوجود آورند، همسپور اینطور فرض نمیشد که این پیشاهنگان منافع خود را جدا از منافع پرولتاریا بطور کلی دنبال کنند و اصول جرمی خود را بنا نهند و توسط آن جنبش پرولتری را شکل و جهت دهند، بلکه فرض بر این بود که در چارچوب مبارزات پرولتری تنها بیانگر و نماینده منافع عمومی پرولتاریای سراسر جهان و جنبش بطور عام باشند (به نقل قول بیشترین مراجع کسب). بارزترین حقیقت در باره لیست آنچه پیشاهنگان انقلابی نایبند انجام دهند، فهرست کارهایی است که مارکسیست‌ها واقعا انجام دادند تا نمایندگان تاریخی در مقیاس جمعی شوند.

در پایان قرن نوزدهم، تشکیل احزاب مجزا که با احزاب کارگری دیگر

بحران مارکسیسم در چشم‌انداز تاریخی جهان

این بحث که پیشگوییهای مانیفست مربوط به جنبش جهانی کارگری میتواند بیشتر در رابطه با بنجاه - شصت سال آینده مناسب باشد تا بود یا صد سال گذشته، توسط بحران جاری کار سازمان یافته و سازمانهای مارکسیستی در تناقض است. تردیدی نیست که طی بازده تا بیست سال گذشته اتحادیه‌های کارگری، احزاب طبقه کارگر و حکومت‌هایی که دولتهای سوسیالیستی بسر آنها حکومت میکنند، بخصوص حکومت‌های مختلف کمونیستی، همگی تحت فشار بسیار زیادی بوده‌اند که خود را بازسازی کنند و سمت‌گیریشان را عوض کنند یا با افول روبرو گردند. البته این فشار به‌جوجه یا بحثی که در اینجا ارائه میشود همخوانی ندارد. برعکس، دلیل دیگری در دفاع از آنست.

سازمانهای پرولتریزه (خواه مارکسیست، خواه غیر مارکسیست)، همانند همه دیگر سازمانهای سوسیالیستی استراتژی‌هایی را دنبال میکنند و ساختارهایی دارند که منعکس‌کننده شرایط تاریخی‌ای هستند که تحت آن

قرن مارکسیستی، قرن آمریکائی، نگوین و

بازسازی جنبش جهانی کارگری

بخش آخر

رقابت کنند و غالبا با آنها مخالفت ورزند، اولین کاری بود که مارکسیستها کردند. در حقیقت، تشکیل احزاب سیاسی مجزا نشان تولد مارکسیسم بعنوان نماینده تاریخی موثر و هویت ایدئولوژیک مشترک است. بزودی پلمبیک (سوسیالیستی) این ایده که جنبشهای مشخص پرولتری بر اصولی (سوسیالیستی) با غیرسوسیالیستی (که پیشاهنگ انقلابی بوجود آورده، تفوق دارد) از مارکسیسم زدود و تحریف کرد. این امر، دعوتی تاکتیکی بود بمنظور بنانهادن اصول ویژه‌ای بمناسب معیارهای پرولتاریایی و نتیجتا خطوط راهنمای کارگری برای پیشاهنگی که جنبشهای واقعی پرولتری را شکل و جهت میدهند، امری که بلافاصله صورت گرفت. زمانیکه يك برداشت از این خطوط راهنماختن بایگانه منطقه‌ای (امپراطوری روسیه) را برای مارکسیسم فراهم ساخت، تئوری لبنینی تفوق پیشاهنگ انقلابی بر جنبش به معنای اصولیت مارکسیستی-تبدیل شد.

سرانجام بر از اینکه مارکسیسم، قلمرو مکانی خود را بدست آورد، به عنوان مجموعه اصولیتی منافع خاص خود را کسب کرد، منافی که نسبه ضرورتا و نه مشخصا به منافع پرولتاریای جهانی تعلق داشت. مبارزه خونین داخلی که پس از بدست گرفتن قدرت دولتی در امپراطوری روسیه پیش آمد مارکسیسم را بمناسب حاکمیت مبتنی بر زور (حاکمیت حزب بر دولت و دولت بر جامعه مدنی) باز تعریف کرد. هدف نه رسیدن به رهایی پرولتری بلکه بلحاظ ثروت و قدرت رسیدن به کشورهای اصلی اقتصاد جهانی سرمایه دار بود. این استراتژی شوروی را به ابر قدرت تبدیل کرد و توسعه تاریخی قلمرو منطقه‌ای حاکمیت مارکسیستی را سهولت بخشید. حاکمیت مبتنی بر زور سه اضافه صنعتی کردن معنای جدید اصولیت مذکور در بالا شد.

حزب، دولت، طبقه

تئوری نئی مترقیانده میراث مارکس، مارکسیسم همچنان ادعای نمایندگی کی منافع عمومی تمامی پرولتاریای جهان و جنبش جهانی کارگری را داشت. اما این ادعا تا تعاریف جدیدی که بطور مداوم از منافع مشترک پرولتاریای جهان بمنظور هماهنگ ساختن آن با منافی که سازمانهای مارکسیستی (حکومتها، احزاب، اتحادیه‌ها) در رابطه با قدرت داشتند، میشد، از جوهر و محتوا، روز به روز خالی میگردد. از همان آغاز، منافع مشترک پرولتاریای جهانی به دو صورت تعریف میشد. نخست بمنظور کنایه گذاشتن منافع سادی آن بخشهایی از پرولتاریای جهانی (با اصطلاح "سرافضت کارگری") که منضم

بوجود آمده‌اند و اکثرا مدت‌های مدید همان نوع استراتژی و ساختاری را دنبال کرده‌اند که شرایط مربوط به پایه و منشاء آنها خاتمه یافته است. ایدئولوژیها و سازمانهای پرولتری که در حال حاضر تحت فشارند تا یا تغییر کنند یا افول را بپذیرند همگی بازتاب شرایط تاریخی‌ای هستند که ویژه نیمه نخست قرن بیستم است یعنی دوره‌ای که اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بطرق اساسی بسا سناریویی که مانیفست ترسیم کرده است، فاصله گرفته‌اند. تا آنجا که اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بار دیگر شروع کند خود را با چنین سناریویی انطباق دهد، آنچه قابل انتظار است آنستکه همه سازمانهایی که استراتژی و ساختار آنها منعکس‌کننده شرایط تاریخی عمر پیشین است، اساسا مورد حمله قرار گیرند و با چشم‌انداز افول روبرو گردند. پاره‌های ممکن است بتوانند افول را دور زنند و حتی از طریق دگرگونی ساده در استراتژی شکوفا شوند. دیگران میتوانند سه همین نتیجه تنها از طریق روند بازسازی کامل خود دست یابند. و دیگران تنها میتوانند افول کنند، مهم نیست چه انجام دهند.

دقیقتر صحبت کنیم، مارکس چنین فرض کرد که قانون بازار در داخل و خارج مناطق گوناگون اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بطور دائم قدرت اجتماعی فزاینده و فلاکت توده‌های رشد یابنده کار را اجبا میکند. در واقعیت اما این امر مدت‌ها اتفاق نیفتاد. در نیمه نخست قرن بیستم، اوجگیری مبارزه قدرت بین حکومتها نخست فعالیت بازار جهانی را تضعیف و سپس کاملا مختل کرد. قدرت اجتماعی و فلاکت توده‌های کارگران البته به شکل قطب بندی شده سریعتر از پیش افزایش یافت و قدرت اجتماعی پرولتاریا در بازارهای مناطق برای اولین بار بالا گرفت و پرولتاریا در دیگر مناطق برای اولین بار فلاکت عمومی بیشتری را تجربه کرد. همانگونه که مارکس پیشگویی کرده بود، تاکید بر این کراشات قدرت اجتماعی فزاینده و فلاکت توده‌های فزاینده کارگران، انگیزه بسیار بسر قدرتی برای گسترش مبارزات، ایدئولوژیها و سازمانهای پرولتری بود. اما شکل قطب بندی شده‌ای که این دو کراش از طریق آنها مادیت یافت، موجب شد که مبارزات، استراتژی و سازمانهای پرولتری در جهانی تکامل پیداکنند که مارکس نه پیشگویی کرده بود نه مورد حمایت قرار داده بود.

این فرض که ایندو کراش به نیروی انسانی مشابهی در سراسر اقتصاد جهانی سرمایه‌داری اثر میگردد، خمیر ماده اساسی تئوری مارکس بیستمون تغییر سوسیالیستی جهان است. تنها بر مبنای این فرض مبارزات روزمره پرولتاریای جهانی ذاتا انقلابی است، بدین مفهوم که این مبارزات بسسه حکومتها و سرمایه قدرت اجتماعی‌ای را تحمیل میکند که آنها نه میتوانند

جایگزینی مضاعف

این تصمیم بر مبنای هر نوع انگیزه ای باشد نه تنها برای مارکسیسم، بلکه برای پرولتاریای جهان، جنبش کارگری جهانی و نظام جهانی سرمایه‌داری سرنوشت ساز بود. این تصمیم جایگزینی مضاعفی را بر مارکسیست‌ها تحمیل کرد که قدرت آنها را در تعبیر جهان بسیار بالا برد، اما در عین حال آنها را از نوشته و روح میراث مارکس اساساً دور کرد. در درجه نخست این تصمیم ضرورت تاریخی جایگزینی سازمانهای خود ساخته بجای سازمانهای توده‌ای که منعکس کننده حرکت‌های خود انگیخته شورشی پرولتاریا و دیگر گروه‌ها و طبقات تابع آنست، را تحمیل کرد. پس زمانیکه سازمانهای مارکسیستی بقدرت رسیدند، ضرورت تاریخی جایگزینی خود، بجای سازمانهای بورژوازی و دیگر گروه‌ها و طبقات غالب برای انجام وظائف ناخوشایند دولتی که اینان مایسل به انجام آن نبودند و نمیتوانستند انجام دهند را به آنها تحمیل کرد.

این دو جایگزینی (که اولی در رابطه با نام‌نویسی است و دومی با نام استالین) مکمل یکدیگر بود، بدین معنی که اولی تدارک دومی را دید و دومی به بهترین شیوه‌ای که پیش‌برندگان آن توانستند، کاری که اولی آغاز کرد را کامل کردند. اما رابطه دو جانبه آنها هر چه بود، هر دو ریشه در تصمیم مارکسیست‌ها داشت که پایه اجتماعی تئوری و عمل انقلابی را فلاکت توده‌ای نژادینه انتخاب کردند تا قدرت اجتماعی توده‌ای کارگران - فلاکت توده‌ای نژادینه شرط ضروری پیروزی استراتژی لنین در تصاحب انقلابی قدرت بود. اما بمجردیکه قدرت دولتی تسخیر میشد، فلاکت توده‌ای در رابطه با آنچه لنین و اخلاف او با این قدرت میتوانستند انجام دهند به مانعی جدی تبدیل میشد.

ناتوانی و بی میلی طبقات حاکم پیشین در فراهم ساختن، پشتیبانی اساسی از پرولتاریا (و در درجه نخست پشتیبانی نظامی) و دیگر گروه‌ها و طبقات فرعی در شرایط اوچگیری خشونت بین حکومتها عامل اصلی سقوط آنان بود. بدین ترتیب سازمانهای مارکسیستی میتوانستند تنها از طریق فراهم نمودن پشتیبانی بهتر از آنچه گروه‌های حاکم پیشین برای پرولتاریا و دیگر گروه‌ها و طبقات فرعی در قدرت باقی بمانند. این مسئله در عمل بمعنی - یا از نظر همه دست اندرکاران تحکیم قدرت مارکسیستی اینطور بنظر میرسد - رسیدن با دستکم همیای منجمهای نظامی - صنعتی قدرتهای بزرگ نظامهای حکومتی بود.

در نتیجه تخفیف فلاکت توده‌ای تابع پیگیری این هدف بود. از آنجا که عقب‌افتادگی نظامی - صنعتی یکی از - اگر نه تنها - علل فلاکت نژادینه توده‌ای پرولتاریای امپراطوری روسیه بود، از نظر همه دست اندرکاران استحکام قدرت مارکسیستی در اتحاد جماهیر شوروی کاملاً معقول بنظر میرسد کسبه تخفیف فلاکت توده‌ای خود با صنعتی کردن در مقیاس سنگین آغاز میشد. اما این فرض از نظر تعداد زیادی از تابعین شور (منجمله طیفی پرولترتی آگه شیوه زندگی آنها از طریق سرعت یافتن صنعتی شدن در مقیاس سنگین تحت شرایط فلاکت توده‌ای مختل شده بود، آنچنان معقول بنظر نمیرسد. سوا وجود این ایورسیون، حاکمیت با زور مکمل ضروری صنعتی کردن در مقیاس سنگین شد:

پیروزی اتحاد جماهیر شوروی در تبدیل شدن به یکی از دوایر قدرت و تخفیف واقعی فلاکت توده‌ای زمین، حاکمیت با زور و فشار بافاده صنعتی کردن را به عماره جدید تئوری و عمل مارکسیستی تبدیل کرد. بدین ترتیب مارکسیسم حتی بیش از پیش دقیقاً با فلاکت توده‌ای پرولتاریای جهان مرتبط میشد و نتیجتاً تواناییهای هدایتگرانه خود را در کشورهای حاشیه‌ای و نیمه حاشیه‌ای اقتصاد جهانی گسترش میداد، اما درست بهین دلیل هم اگر نه همه بلکه بقیه جذابیت خود را از نظر آن بخشهای پرولتاریای جهانی که تجربه نمده آنها به فلاکت توده‌ای نژادینه بلکه قدرت اجتماعی رشد یابنده بود از دست داد.

رد مارکسیسم توسط پرولتاریای کشورهای اصلی سرمایه‌داری و سرکوب سازرات واقعی پرولترتی در تئوری و عمل مارکسیسم تاریخی بموازات هم پیش رفت. هر چه مارکسیسم تاریخی بیشتر با فلاکت نژادینه توده‌ای و مبارزات خونینی که سازمانهای مارکسیستی از طریق آن میکوشیدند بر ناتوانی آنگه با

ضروری احزاب مارکسیست در رهائی خویش را رد میکردند: و دوم برای منظور داشتن منافع ناشی از قدرت سازمانهای مارکسیست اتحاد جماهیر شوروی رانیز شامل شد،

داشتن منافع ناشی از قدرت سازمانهای مارکسیست بی توجه به شرکتشان در مبارزات پرولترتی واقعی. بی از آن که سازمانهای مارکسیست اتحاد جماهیر شوروی را نیز شامل شد، منافع مشترک پرولتاریای جهانی بمنظور اولویت دادن به تحکیم قدرت مارکسیستی در اتحاد جماهیر شوروی و اتحاد جماهیر شوروی در سیستم دولتی دوباره تعریف شد. سرانجام، زمانیکه اتحاد جماهیر شوروی ابر قدرتی شد که در مبارزه برای هژمونی جهانی با ایالات متحده درگیر شد منافع مشترک پرولتاریای جهانی بمنظور انطباق با منافع اتحاد جماهیر شوروی در این مبارزه دوباره تعریف شد.

این جهت گیری که افراد، گروه‌ها و سازمانها در آن میراث مارکس را بطور مداوم و فزاینده نفی میکردند و با این حال، ادعا میکردند که به آن میراث وفادارند، هرچه نام بگیرد، توضیح دهند " خیانت " به مارکسیسم نیست. بلکه مارکسیسم را آنطور که هست توضیح میدهد، یعنی یک خملت بندی تاریخی که در انطباق است با توضیح واقعی میراث مارکس تحت شرایط پیش‌بینی نشده توسط آن میراث، یا به بیان دیگر، مارکسیسم هواداران صادق مارکس، البته تحت شرایط تاریخی ای که نه از پیش ترسیم شده بود و نه خود آنها بوجود آورده بودند.

اوچگیری مبارزه قدرت بین دول و فروپاشی حاکمیت بازار جهانی کسبه بدنبال آن پیش آمد، انتخاب بین استراتژی‌های تبدیلی را تحمیل کرد که از نظر مارکس بهیچوجه آلفرناتیو نبود. همانطوریکه در بخش دوم بحث شد، این انتخاب میبایستی پیوند ارگانیکی یا با آن بخشهایی از پرولتاریای جهان که به مستقیمترین و منظمترین وجه راستای فلاکت توده‌ای را طی میکنند یا با بخشهایی از پرولتاریای جهانی که به مستقیمترین و منظمترین وجه در راستای افزایش قدرت اجتماعی حرکت میکنند، داشته باشد. این انتخاب از طریق جدایی نژادینه بین دو گرایش در سطح اقتصاد جهانی تحمیل شد. مارکس نگر میکرد و امیدوار بود که این تقسیم و جدایی که در زمان او در حالت جنینسی وجود داشت، با مرور زمان کاهش یابد. در عوض، اوچگیری مبارزه قدرت بین حکومتها هر دو گرایش را تقویت کرد و فاصله مکانی آنها را افزایش داد و در نتیجه ضرورت انتخاب کردن و آنهم انتخاب فوری را مطرح نمود.

وقتی برنشتاین این مسئله را بیش کشید و پیشنهاد پیوند ارگانیک با بخش‌های قویتر پرولتاریای جهان را داد، مارکسیست‌ها تقریباً متفق‌القول پیشنهاد او را بابتوجه به گرایش انقلابی با اصلاح طلبانه خود رد کردند. دلائل واقعی این رد کردن بکارچه که برای دهه‌های بعدی مسیر مارکسیسم را رقم زد. در حومه این مقاله نیست. آنچه باید تذکر داد اینست که دلائل آنرا میتوان به انگیزه‌هایی مرتبط دانست که بهیچوجه با متن و روح میراث مارکس مغایرتی ندارند.

پیوندهای ارگانیک با فراسیونهای ضعیف‌تر پرولتاریای جهانی برای مارکسیست‌ها امتیاز مضاعفی داشت. نخست اینکه احساس خشم اخلاقی آنها را نسبت به فلاکت توده‌ای پرولتاریای جهانی که بدون شک برای بسیاری از راهبان مارکس، انگیزه مهمی بود. تسکین میداد. دوم اینکه احساس عزت و نشان را تسکین میداد، یعنی این احساس را که آنها کاری هست که شخصاً میبایستی انجام دهند تا بر فلاکت توده‌ای پرولتاریای جهانی فائق شوند، امری که بی تردید نقشی در تشویق آنها به برداختن به سیاست طبقه کارگر داشت. گزینش برنشتاین در هر دو نکته امتیازی در بر نداشت. اگر انباشت سرمایه آن قدرت اجتماعی ضروری برای دور زدن فلاکت توده‌ای را به پرولتاریا میداد، مارکسیست‌ها و با دستکم اکثر آنها انگیزه با عملکردی نداشتند: خشم اخلاقی تایید نمشد زیرا فلاکت توده‌ای بدیده‌ای گذرا و عزت نفس بی راسخ بود. زیرا پرولتاریا همه قدرت ضروری برای رهائی خویش را در اختیار داشت. معقول است چنین فرض کنیم که این امر دلیل بیان نشده ولی مهمی بود که چرا " گزینش " برنشتاین رد شد و مارکسیسم تاریخی در نظر و عمل بر پایه فلاکت توده‌ای نژادینه کار تا افزایش مداوم قدرت اجتماعی آن بنیان نهاده شد.

مجموعه‌هایی نظامی - صنعتی حکومت‌های سرمایه‌داری دارای سیستم واحد کسه سازمان‌های مارکسیستی از طریق آن قدرت خود را تحکیم و توسعه دادند ، سه دلیل وجود يك تناقض اساسی تضعیف شد .

از سویی این استراتژی ، آگاهانه یا ناآگاهانه ، از سازمان‌های مارکسیستی میخواست تا قدرت اجتماعی ای در اختیار بخش پرولتری خود بگذارد کسه قابل قیاس با قدرت اجتماعی کارگران کشورهای اصلی سرمایه‌داری باشد . با مرور زمان این قدرت اجتماعی فزاینده مجبور شد در مورد توانایی سازمان‌های مارکسیستی که نفیست بخش پرولتری منافع خویش را دنبال میکنند ، مداخله نمایند . هر چه این سازمان‌های مارکسیستی بیشتر صبر میکردند تا استراتژی‌ها و ساختار خود را با قدرت اجتماعی فزاینده بخش پرولتری خویش انطباق دهند ، انطباق مورد نظر میبایستی مشکلتر بوده باشد .

بازسازی حاکمیت بازار جهانی تحت هژمونی ایالات متحده به شیوه‌های مختلف این تناقض را وخیم ساخته است . روابط بین دول بهبود یافت و جنگ به مثابه وسیله توسعه منطقه‌ای غیر قانونی شد . این دگرگونی توانایی‌های سازمان‌های مارکسیستی را برای جلب رضایت بخش‌های پرولتری‌شان برای يك استراتژی صنعتی کردن اجباری ، تضعیف کرد . این استراتژی در شرایط نادر کم‌موسمی جنگ و جنگ واقعی دهه سی و چهل احتمالاً منعکس کننده منافع واقعی پرولتری بوده که عمیقاً احساس شده بود . اما با استقرار هژمونی ایالات متحده ، ایسین استراتژی بیشتر و بیشتر منعکس کننده منافع بود که سازمان‌های مارکسیستی در خدمت خود و مشتریان سیاسی خویش قرار میدادند . همزمان تقسیم کار و به افزایش در بقیه اقتصاد جهانی که با بازسازی حاکمیت بازار ارتباط داشت ، ضررهای نسبی صنعتی کردن اجباری در سابقه رسیدن به ، و حفظ استانداردها قدرت و ثروتی که توسط حکومت‌های سرمایه‌داری کشورهای اصلی تعیین شده بود را بیشتر کرد . نتیجه اینکه حکومت‌های مارکسیستی روز به روز در حفظ همگامی با این استانداردها و یا هماهنگی با قدرت اجتماعی فزاینده کارگران و یا با هر دوی آنها بطرز فزاینده‌ای ناتوان شدند .

شکل بحران

سایر این بحران‌های کار سازمان‌یافته و سازمان‌های مارکسیستی دوروی يك سکه اند . بحران کار سازمان‌یافته در درجه نخست به ناتوانی ساختاری آن در جلوگیری از گسترش فلاکت توده‌ای به پرولتاریای کشورهای اصلی سرمایه‌داری مربوط است . در حالیکه بحران سازمان‌های مارکسیستی در اساس به ناتوانی ساختاری آنها در جلوگیری از گسترش قدرت اجتماعی به بخش پرولتری کنونی و آتی ارتباط دارد . اما بحران یکی است زیرا هر سازمان پرولتری آنطور کسه باید مجهز نیست که بتواند با وضعیتی که در آن کارگران قدرت اجتماعی بیشتری از آنچه سبادهای اقتصادی و سیاسی موجود میتوانند فراهم کنند ، روبرو شود .

تحت چنین شرایطی مخالفت قدیمی بین " جنبش " و " هدف " که زمینه تکامل دوگانه جنبش جهانی کارگری در خلال قرن بیستم بود دیگر برای بیشگامان مبارزات معنا ندارد . همانگونه که مارکس تئوریزه کرده است ، اعمال ساده قدرت اجتماعی که در دست کارگران جمع شده یا جمع میشود ، بخودی خود يك عمل انقلابی است . مبارزات پرولتری فزاینده که از سال ۱۹۶۸ تسلا کنون وجود داشته است . آغاز پیوند " جنبش " و " هدف " را نشان میدهد . این پیوند در شعار (" هدف را به عمل درآوردن ") پیشگویی و روشنی تومید شده است . این شعار را کارگران ایتالیایی در اوج مبارزات دهه شصت ساختند . تحت این شعار ، فعالیت‌های گوناگونی مستقیماً بعمل در آمد . حتی اگر فعالیت‌های گوناگونی که مستقیماً بعمل درآمد اصلاً تازه‌ای نداشت ، تاثیرات سلطه‌های اجتماعی انقلابی آن تازه‌ای داشت . قدرت اجتماعی که در این مبارزات وجود داشت و از طریق آنها جریان مییافت ، بازسازی نهاد‌های اقتصادی و سیاسی و نیز سازمان‌های کارگری مارکسیستی و غیر مارکسیستی سه منظور فراهم ساختن انگیزه دموکراتیک و تساوی طلبانه برای جنبش را تحمیل کرد . (۱)

سازرتری مدرک پیوند مجدد " جنبش " و " هدف " را در دهه هفتاد در اسپانیا و دهه هشتاد در آفریقای جنوبی و لهستان میتوان دید . در اسپانیا

فلاکت توده‌ای همراه بود فائق آیند ، مرتبط میشود ، برای پرولتاریای کشورهای اصلی صنعتی بیگانه تر ، سهل است ، نفرت انگیز میشود . برعکس ، هرچه سازمان‌های پرولتری مبتنی بر قدرت اجتماعی فزاینده کار ، در کشورهای اصلی سرمایه‌داری بیشتر موفق میشدند سهمی از قدرت و ثروت را از حکومت‌های خود بکیرند ، از نظر مارکسیست‌ها بعنوان اعضاء فرعی و فاسد بلوک اجتماعی خاصی که بر جهان حکومت میکرد فهمیده و معرفی میشوند .

این تعارض دو جانبه تکاملی تاریخی بود که خواست هیچکس نبود و تا آنجا که به این موضوع مربوط میشود ، پیش‌بینی هم نشده بود . اما در جای خود برای بورژوازی جهانی سلاح ایدئولوژیک ارزشمندی در مبارزه منظور بازسازی حاکمیت لرزانش بود . همانطوریکه دیدیم ، هژمونی ایالات متحده پیر از جنگ جهانی دوم عمدتاً بر این ادعا متکی بود که تجربه پرولتاریای ایالات متحده را میتوان در مقیاس جهانی تکرار کرد . ادعا میشد که بگذراید توسعه سرمایه‌داری مشترک بدون مانع ادامه باید در آن صورت تمامی پرولتاریای جهان تسکیرت اجتماعی کافی برای از بین بردن فلاکت توده‌ای از صفوف خود را خواهد داشت .

جنبش کارگری آمریکا و جهان

همانطوریکه میدانیم این ادعا (همچون همه ادعاهای مربوط به هژمونی) بخشا درست و بخشا فریبکارانه بود . توسعه جهانی سرمایه‌داری مشترک همانطور که قول داده شده بود و بدنبال استقرار هژمونی آمریکا بوجود آمد و آمریکا آنرا تضمین کرد ، در واقع قدرت اجتماعی کار را در کل کشورهای اصلی سرمایه‌داری ، و اغلب کشورهای نیمه حاشیه‌ای و بخش‌هایی از کشورهای حاشیه‌ای اقتصاد جهانی گسترش داد . و همانطور که قول داده شده بود ، آن بخش از پرولتاریای جهان که قدرت اجتماعی کافی در اختیار داشت تا فلاکت توده‌ای را دور بزند ، اگر نه در مفهوم نسبی بلکه مطمئناً در مفهوم مطلق کلمه توسعه پیدا کرد .

اما این ادعا نیز که جنبش کارگری جهانی میتواند بشکل ایالات متحده بازسازی شود نیز ثابت شده است که نیمه فریبکارانه است . افزایش قدرت اجتماعی کار به کاهش متناسب فلاکت توده‌ای آنگونه که در ایالات متحده پیش آمد ، نیانجامید . هرچه سرمایه‌داری مشترک بیشتر توسعه پیدا کرد ، کم‌تر توانست خود را با قدرت اجتماعی‌ای که در اثر توسعه خود در اختیار کارگران گذاشته بود انطباق دهد . در نتیجه ، توسعه کاهش پیدا کرده و سابقه کاهش هزینه‌های دهه هفتاد و هشتاد شروع شده است .

انفای جنبه‌های فریبکارانه هژمونی ایالات متحده عامل اصلی تریسیر بحران آن در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد بود . با این وجود ، نه کار سازمان‌یافته و نه سازمان‌های مارکسیستی ، هیچکدام نتوانستند از این موقعیت جدید استفاده برند . برعکس ، هر دو بحرانی را تجربه کرده‌اند که بانسداد ه بحران هژمونی ایالات متحده ساختاری بوده است .

قدرت پیشین کار سازمان‌یافته در کشورهای اصلی سرمایه‌داری ریشه در وضعیتی داشت که در آن بخش بخصوصی از پرولتاریا قدرت اجتماعی قابل ملاحظه‌ای داشت و در عین حال حکومت‌ها و سرمایه توانایی انطباق با آنرا نداشتند . کار سازمان‌یافته ، همانطوریکه گفته شد ، از طریق صلح اجتماعی برای حکومت‌ها و سرمایه و پاداش بیشتر برای زحمات کارگران رای دهنده تکامل و توسعه یافت . اما بیثربت سابقه کاهش هزینه‌ها موجب شد که حکومت‌ها و سرمایه‌داران علاقه و توانایی کمتری به دادن پاداش بیشتر برای زحمات کارگران نشان دهند . این سابقه کاهش هزینه‌ها قدرت اجتماعی را در دست بخش‌های پرولتری (زنان ، مهاجرین ، کارگران خارجی و غیره) قرار داده‌است که سازمان‌های کارگری موجود یا با آنها پیوند ارگانیک ضعیف داشته‌اند یا هیچگونه رابطه‌ای نداشته‌اند . بدین ترتیب ، کار سازمان‌یافته با کارگر اجتماعی پیشین خود را با بایگانه پیشین خود و با هر دورا از دست داده است . در مقابل ، قدرت سازمان‌های مارکسیستی در وضعیتی نهفته بود کسه بخش پرولتری آن قدرت اجتماعی کمی داشت و حکومت‌ها و سرمایه نتوانستند برای چنین بخشی حداقل حمایت را تدارک ببینند . سازمان‌های مارکسیستی ، هما نظوریکه گفته شد ، بر پایه توانایی خود در تدارک پیشینیان بهتر از آنچه طبقات حاکمه پیشین توانسته باشند یا خواسته باشند برای این بخش فراهم کنند . رفت کردند . اما استراتژی رسیدن و هم سطح بودن با بر قدرت تریسی

مشخصی از ویژگیها (سن ، جنس ، رنک ، ویژگیهای جغرافیایی تاریخی) را در خدمت گرفته‌اند با جدیدا ایجاد کرده‌اند تا از آن استفاده کنند و نوعی برخورد معین را به سرمایه تحمیل کنند . در نتیجه پدر سالاری ، نژادپرستی و شوونیسم ملی بخش ضرور تشکیل دهند ه جنبش جهانی کارگری در هر دو راستایی بود که در قرن بیستم تعیین شده بود و منحوی در اکثر ایدئولوژیها و سازمانهای پرولتری ادامه داشته‌است .

مثل همینه ، از بین بردن این فعالیتها و ایدئولوژیها و سازمانهایی که این فعالیتها را نهادی کرده‌اند ، تنها میتواند در نتیجه مبارزات آنهایی که از این طریق تحت ستم تزار میگیرند از بین رود . قدرت اجتماعی که سابقه کاهش هزینه‌ها در دست بخشهای سنتا ضعیف پرولتاریای جهانی قرار میدهد ، تنها بیش درآمد این مبارزات است . با پیروزی این مبارزات ، زمینه حصول سوسیالیستی فراهم میشود .

پایان

زیرنویس :

(۱) به نوشته ایرا رکالیا ، مارینو رکنینی و امیلیو ریمزی تحت عنوان "بشاجرا کارگری و مناسبات صنعتی در ایتالیا" در کتاب " تولد مجدد مبارزه طبقاتی در اروپای غربی از سال ۱۹۶۸ بعد " جلد اول چاپ نیویورک سال ۱۹۷۸ نوشته سی . کروج و ای پیروزو مراجعه کنید .

○

يك خبر

• دکتر پروانه کاتوزیان که مدت ۵ سال به اتهام عضویت در سازمان پیگر در بازداشت بود پس از گذشت يك سال از آزادی خود در سن ۳۵ سالگی خودکشی کرد . وی که شدیداً تحت فشار قرار داشت در اثر شکنجه‌های وحشیانه جسمی و روحی حالت‌های افسردگی و انزوا طلبی شدیدی پیدا کرده بود که متأسفانه به مرگش انجامید . به نقل از خبرنگار شماره ۲ جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی ایران - کن

مبارزات پرولتری پیگیر و دراز مدتی که دیگکتاتوری فرانکو نه توانست آنرا سرکوب کند و نه خود را با آن انطباق دهد ، تنها و مهمترین عامل سرنگونی آن دیگکتاتوری و بوجود آمدن سوسیال دمکراسی بود . نوعی ضعیفتر همان الگو را میتوان در بحرانهای اخیر دیگکتاتوریه‌های برزیل ، آرژانتین و کره جنوبی تشخیص داد . و همینطور در مبارزات جاری پرولتاریای آفریقای جنوبی و لهستان البته در این دو مورد جنبش کارگری و ویژگیهایی را ارائه میدهد که اهمیت آنرا بالا میبرد .

اهمیت ویژه جنبش کارگری لهستان آنست که در رابطه با تناقضات و بحران جاری مارکسیسم تاریخی بعنوان ایدئولوژی و تشکیلات پرولتاریا ، جنبه تمادی (امیلیک) دارد . جنبش ، اگر نه احمارا در درجه نخست بسر قدرت اجتماعی ای مبتنی است که استراتژی صنعتی کردن اجاری که توسط سازمانهای مارکسیستی دنبال میشد در اختیار کارگران گذاشت . کسترش این قدرت اجتماعی بمنظور پیگیری معاش و حقوق مدنی اولیه ، برای مناسبات سیاسی و اقتصادی در لهستان بهمان اندازه ویرانگر است که در تمامی کشورهای که نوقا ذکر شد . تمایزی بین هدفت انقلاب اجتماعی و کسترش واقعی جنبش ضرورت ندارد در واقع همانگونه که در رهبری و سازماندهی جنبش شاهدانیم ، چنین تمایزی غیر ممکن است .

طنز این وضعیت در آنست که ، سولیدارنوش در مبارزه علیه يك سازمان مارکسیستی ، آگاهانه یا ناآگاهانه ، سفارشات مارکس به پیشاهنگان انقلابی را دقیقتر از هر سازمان مارکسیستی دیگری دنبال کرده است . این جستجو و لا از ایجاد يك حزب سیاسی مخالف احزاب کارگری موجود خود داری کرده است : تانیا اصول جزئی که توسط آن جنبش پرولتری را شکل و سمت و سو دهد ، بوجود نیآورده‌است . علاوه بر این همانطوریکه مارکس پیشنهاد کرده‌است ، وظیفه این جنبش بیشتر اخلاقی بوده است تا سیاسی . هر چند تاثیرات سیاسی آن واقعا انقلابی بوده است .

این جنبش که يك سازمان مارکسیستی المنهای نمایی این مارکسیستی ترین سازمان پرولتری (سولیدارنوش) است نباید تعجب آور باشد . در حقیقت تجربه سولیدارنوش (همیستی) مدارک واضحی در تایید دو تر مطرح شده در این مقاله ارائه میدهد : این تز که بیگوییها و توصیه‌های مارکس بطور فزاینده برای حال و آینده جنبش جهانی کارگری ربط پیدا میکند ، و این تیزر که مارکسیسم تاریخی در جهتی تکوین یافته است که در مسائل کلیدی مسیر عکس آنچه مارکس پیش بینی و تایید کرده است را پیسوده است .

تجربه سولیدارنوش (همیستی) با مطرح نمودن مذهب و ملیت در شکل دادن به هویت پرولتری جمعی و مشخص از این مرحله فراتر رفت . این تجربه همراه با دیگر مبارزات پرولتری معاصر - در درجه اول تجربه آفریقای جنوبی - بهما علیه انتکای انراطکارانه بر طرح مارکس برای برنامه ریزی جنبش کارگری آسده هشدار میدهد . زیرا در يك مورد سهم طرح مارکس خود دارای اشکال جدی است : منظور در شیوه‌ایست که بر نقش سن ، جنس ، نژاد ، ملیت ، مذهب و دیگر ویژگیهای طبیعی و تاریخی که به هویت اجتماعی پرولتاریای جهانی شکل میدهد برخورد کرده است . بررسی چنین مسائل پیچیده‌ای از عهده این مقاله خارج است . اما اهمیت آنها در جنبش جهانی کارگری مرا بر آن میدارد که بر منای یزکی آنچه تاکنون گفته شده و نتیجه‌گیری از آنها ، این سائسل را نکر کم .

مطمئناً سابقه کاهش هزینه‌ها در بازنده تا بیست سال گذشته مدارک جدید و محکم در تایید این بحث که برای سرمایه همه آحاد پرولتاریا ابزار کارند ، فراهم ساخته است . ابزاری که استفاده از آنها بر طبق سن ، جنس ، رنک ، ملیت ، مذهب و غیره کران تمام میشود . اما این امر همچنین نشان داده است که از این ویژگی سرمایه نمیتوان ویژگی معین کار را استنتاج کرد که اختلافات طبیعی و تاریخی را بمنظور تایید ، فردی یا جمعی ، يك هویت اجتماعی مشخص کنار میکندارد .

پرولترها هر وقت با این ویژگی سرمایه که به کار بمشابه توده بی هویتی برخورد میکنند فردیتی ندارد جز اینکه کمیتی است که توانایی افزایش ارزش سرمایه را دارد برخورد کرده‌اند . شورش نموده‌اند . آنها تقریباً بطور مشابه ترکیب

پرولترها هر وقت با این ویژگی سرمایه که به کار بمشابه توده بی هویتی برخورد میکنند فردیتی ندارد جز اینکه کمیتی است که توانایی افزایش ارزش سرمایه را دارد برخورد کرده‌اند . شورش نموده‌اند . آنها تقریباً بطور مشابه ترکیب

زنده باد آزادی!

زنده باد سوسیالیسم!

گفتگویی درباره ۱۰۰۰ ساله از صفحه ۱۲

بتدریج بدلایل گوناگون و اساسا به این دلیل که جنبش سندیکایی اصلا خودش را تحمیل کرده بود و به واقعیت غیر قابل انکار تبدیل شده بود دیگر برداشته میشود و آن موقع است که ما با دوره دوم پنجاه سال دوم جنبش اتحادیه‌ای در انگلستان روبرو هستیم که اتحادیه‌ها به شکل علنی و رسمی شکل میگیرند. نمونه دیگری را در نظر بگیریم، در آلمان موقعیکه انقلاب ۴۹-۱۸۴۸ شد جالب این است که دولت‌های آلمان در آن دوره آمدند آزادی بیان را برسمیت شناختند ولی آزادی تشکیل را قبول نکردند و مخالفت با آزادی شکل و بیوضه تشکلهای کارگری تا دوره قوانین ضد سوسیالیستی بیسمارک ادامه داشت اما طی همین دوره یعنی در دوره ۱۸۴۸ تا ۱۸۷۹ جنبش اتحادیه‌ای توانست در آلمان شکل بگیرد بازم بصورت غیر رسمی و غیر علنی. چرا که به هیچوجه یوروکراسی، پلیسی، سیستم قضایی و کارفرماها حاضر نبودند موجودیت آنها برسمیت بشناسند. اما اتحادیه‌ها توانستند شکل بگیرند. در اینجا بازم من تاکید میکنم که در همان شرایط ممنوعیتها برای تشکلهای سیاسی نسبتا شلتر بود. از سال ۱۸۷۹ که قوانین ضد سوسیالیستی توسط بیسمارک اعمال شد اصولا یکی از هدفهای اصلی این قوانین، سرکوب اتحادیه‌ها بود که در چند سال اول تمام جنبش اتحادیه‌ای زیر ضرب قرار گرفت ولی از ۱۸۷۹ تا ۱۸۹۰ که قوانین مزبور ملغی شد، در واقع جنبش اتحادیه‌ای آلمان در این دوره پایه‌ریزی شد و اتحادیه‌هایی که بوجود آمدند بمراتب وسیعتر بودند چه به لحاظ تعداد چه به لحاظ سراسری بودن و چه به لحاظ مطبوعات اتحادیه‌ای. نمونه دیگری را در نظر بگیریم: در فرانسه تولید سندیکاها از کی شروع شد. از دوره ۱۸۷۱ تا ۱۸۸۴ یعنی بعد از سرکوب خونین کمون پاریس و سرکوب تمام کادرهای جنبش کارگری و متواری شدن بخش وسیعی از آنها به کشورهای دیگر بود که جنبش اتحادیه‌ای در فرانسه شکل گرفت و در سال ۱۸۸۴ به نقطه غیرقابل بازگشت رسید و در واقع خودش را

زیر سرکوب شدید قرار داشت. و اتفاقا زمانی در این کشورها دمکراسی سیاسی توانست بلوغ پیدا کند که اتحادیه‌های کارگری چنان بلوغ پیدا کرد که بودند که خودشان را بعنوان یکی از پایه‌های اصلی دمکراسی بورژوازی تحمیل کردند. به بیان دیگری زمانی حق بیان تضمین میشود که حق تشکیل تحمیل شود و زمانی میتواند حق تشکیل تحمیل بشود که مستقی بر یک نیروی بشود و این نیرو در اسکاتلند سرمایه‌داری همان طبقه کارگراست. پس ما می‌بینیم آن دیدگاهی که معتقد است اول باید دمکراسی سیاسی بوجود بیاید تا بعدا بشود اتحادیه درست کرد، نادرست است. حالا نگاه کنیم به جوامع استبدادی، به جوامعی که هنوز هم دمکراسی وجود ندارد. باز از نمونه‌های مشخص حرکت کنیم. آیا در رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی دمکراسی وجود داشته؟ نه! نه فقط دمکراسی وجود نداشته بلکه انسان سیاه بعنوان یک انسان اصلا حق موجودیت نداشته. در چنین شرایطی بود که در چند دهه جنبش کارگری عظیم و نیرومندی شکل گرفت که توانست پایه‌های رژیم آپارتاید را بلرزاند و امروزه این جنبش به جایی رسیده که دارد در واقع لفسو آپارتاید را به نژادپرستان تحمیل میکند. مسشلا نشریه "قلبناشال تایمز" همین اواخر سرمقاله‌ای داشت با عنوان "چرا آپارتاید غیر قابل بازگشت است" نوشته گفته بود که وجود اتحادیه‌های کارگری سیاه که تحت رژیم آپارتاید در چنددهه اخیر شکل گرفته باعث آن است. تا اعتراف بورژوازی و نه اینکه بگویم این تحلیل از پشت عینک سرخ درآمده، این ضامن دمکراسی و عدم بازگشت یک رژیم فوق استبدادی است. یا چرا حالا به آفریقا برویم، در همین خاور میانه خودمان مگر در ترکیه تحت حکومت‌های دیکتاتوری و استبدادی یک جنبش اتحادیه‌ای قوی شکل نگرفته، مثلا دیسک با در گره جنوبی، یا در اسپانیا می‌بینیم که زیر حکومت فاشیستی فرانکو کمسیونهای کارگری که پایه ریز اتحادیه‌ها و جنبش اتحادیه‌ای در اسپانیا است بوجود می‌آید. پس وقتی که این مسئله را

مارکاریان در مجموع چه تجارب کلاسیک

در مورد جوامع سرمایه‌داری پیشرفته و چه تجارب مبارزات ضد دیکتاتوری، و چه تجارب مبارزه در رژیمهای استبدادی جهان سوم، نشان میدهند که جنبش اتحادیه‌ای و جنبش کارگری توانسته تحت بدترین و شدیدترین سرکوبها رشد پیدا کند و بسا تحمیل خودش دمکراسی را تحمیل کند.

خواهیم جمع بزنیم به این نتیجه میرسیم که رابطه آزادیهای سیاسی و حق شکل یک رابطه یک جانبه نیست از اینجا من نمی‌خواهم بگویم که فقط جنبش کارگری میزان آزادی سیاسی را تضمین میکند، نه، اینها روی هم تاثیر متقابل می‌گذارند و یک رشد ناموزون در رابطه متقابل اینها حاکم است.

تحمیل کرد. بنابراین در جاهائیکه قویترین وریشه دارترین سنتهای اتحادیه‌ای را دارند، این اتحادیه‌ها متاخر بر دمکراسی شکل نگرفته‌اند. برعکس این اتحادیه‌ها در شرایطی شکل گرفته‌اند که حتی شکل کارگری بعنوان یک مسئله مستقل، حتی مستقل از آزادی بیان، مستقل از آزادیهای سیاسی

به هم کمک میکنند. در مجموع چه تجارب کلاسیک در مورد جوامع سرمایه‌داری پیشرفته و چه تجارب مبارزات ضد دیکتاتوری، و چه تجارب مبارزه در رژیمهای استبدادی جهان سوم، نشان میدهند که جنبش اتحادیه‌ای و جنبش کارگری توانسته تحت بدترین و شدیدترین سرکوبها رشد پیدا کند و بسا تحمیل خودش دمکراسی را تحمیل کند. مسئله بعدی این است که آن نیروها و جریان‌هایی که رسا می‌گویند اتحادیه نمیتواند تشکیل شود، تصویری از اتحادیه میدهند که تصویر اتحادیه‌های رسمی و علنی است با دفتر و دستک ثبت شده با حقوق دان وکیل و غیره. بلکه چنین چیزی نمیشود. چنین حدی از پیشرفت اتحادیه به لحاظ نرم ابعاد به لحاظ گسترش و تراکیری بدون حاکم شدن آزاد است. های سیاسی امکانپذیر نیست ولی مگر آیا جنبش اتحادیه‌ای و جنبش کارگری این است (نه ایمن نیست). جنبش کارگری همانطور که توضیح دادم مرحله‌ای دارد از مراحل تشکیل ابتدایی و اولیه تا مرحله ایجاد جنبش اتحادیه‌ای اما غیر رسمی و غیر علنی. جنبشی که حضور دارد و علیرغم استبداد و قوانینی که حق شکل را منع میکند، خودش را تحمیل میکند و پس از حاصل شدن دمکراسی سیاسی اتحادیه‌ها در واقع وارد فاز جدید میشوند. مس اشاره میکنم به حرف لنین در "چه باید کرد؟" که میگوید بعضیها فکر میکنند که اتحادیه یعنی دفتر و دستک. اتحادیه در شرایط استبداد یک سری هسته های فعال کارگری است در ارتباط با توده‌های کارگر که مبارزات آنها را در اشکال مختلف سازمان میدهند و پیش میرند.

راهکارگر: اینجا از زاویه دیگری یعنی از زاویه تجربه مشخص جنبش کارگری در ایران هم به اتحادیه حمله میشود و آنرا غیرعملی و حتی نادرست میدانند از جمله می‌گویند در جنبش کارگری ایران تجربه شورا است نه اتحادیه و اتحادیه فرمیستی است و شورا انقلابی، و یا اینکه گفته میشود که اتحادیه اگر میتواند در این دهسال بوجسو د آید، بوجود می‌آید. تجربه این دهسال نشان داد که اتحادیه نمیتواند شکل بگیرد پاسخ ما به ایمن استدلال چیست؟

آلیاری: باید دو مرحله را از هم تمیز داد. یکی مرحله ۵۷ تا ۵۹ که جنبش کارگری همراه بسا انقلاب و از درون انقلاب زائیده میشود اینجا یک وضعیت ویژه است. از یکطرف کارگران فکر میکنند که حکومت بخود آنها تعلق دارد و از طرف دیگر امکان این را پیدا کرده که نه فقط اتمتصاب کند و نه فقط افزایش دستمزد بدست بیاورد بلکه راجع به مدیریت واحد تولیدی هم بحث بکند. ایندو در کنار هم پیش میروند. به این ترتیب که از یک طرف یک ذهنیت عمومی چه انقلابی و چه غیر انقلابی یعنی چه متعلق به چه انقلابی و ذهنیت را بدکال خود طبقه کارگر و چه توهم خرده بورژوازی و یک ذهنیت کورپوراتیو که از طرف جمهوری اسلامی، روحانیت

آلیاری: طبیعی است که اینجا ما دیگر نمیتوانیم بگوییم که تجربه مشخص جامعه ایران، سندیکا را رد میکند و چیز دیگری جایگزین آن میکند مگر اینکه بیائیم برای سندیکا یک فرم خاصی را در نظر بگیریم که فقط تحت آن عنوان میتواند سندیکا باشد.

هایی که برای پیشبرد این مطالبات ساخته میشود و بر منای اینها اعضای خودش را جلب میکنند و کارگران را متحد میکند. طبیعی است که اینجا ما دیگر نمیتوانیم بگوییم که تجربه مشخص جامعه ایران، سندیکا را رد میکند و چیز دیگری جایگزین آن میکند مگر اینکه بیائیم برای سندیکا یک فرم خاصی را در نظر بگیریم که فقط تحت آن عنوان میتواند سندیکا باشد. نکته دیگری هم که واقعیت دارد و همین الان مخالفین خود سندیکا آنسر! پذیرفته اند همین است که طبقه کارگر ایران لایه - های مختلفی دارد، اگر طبقه را ریز کنیم در آمار میبینیم که یک بخش پیشرفته‌ای دارد که الان چیزی حدود ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر است در کارخانجات بزرگ، بقیه بخشی است که در کارخانجات ۱۰ نفره و غیره پراکنده است. نمونه‌هایی که رفیق شالکونی به آن اشاره کرده که زمانی هستند که درخانه می‌نشینند و از طریق قطعه کاری نان درمی‌آورند، آیا میشود اینها را از طریق مثلا مجمع عمومی بسازد؟ شورا به هر عنوانی که مطرح میکنیم متشکل کرد؟ طبقه کارگر ایران، حداقل بخش شافل آن در صنعت خدمات با کشاورزی، حداقل حدود ۳ میلیون نفر است. در صورتیکه بخش پیشرفته که مثلا میتواند در کارخانجات مجمع عمومی تشکیل بدهد و حتی اگر بسازیم که آنرا بعنوان شکل اصلی جنبش خود مطرح ساخته، حدود ۴۰۰ هزار نفر است. تکلیف آن دو میلیون و بانصد، ششصد هزار نفر چه میشود؟ طبیعی است اینجا باید اهرم دیگری را که پایه اصلی و شکل غالب این جنبش را مشخص میکنند تعریف کنیم و این خواست که حزب کمونیست از جمله الان میباید که آن بخشها، پاسخگو سندیکا است، نتیجه اینکه اگر به آن توجه کنیم مجبوریم و باید بسازیم که شکل اصلی از جمله در ایران هم همین امروز سندیکا است و به چیز دیگری

راهکارگر: ما ضعف اساسی جنبش کارگری در دهه گذشته را بررسی کردیم و بر روی ضعف آن متمرکز شدیم. همانطور که در ابتدای این گفتگو بیان شد جنبش کارگری در برابر یک دهه جدید قرار دارد حالا باید دید که مجموعه شرایط در این دهه چگونه روی جنبش کارگری ایران تاثیر خواهد گذاشت. آیا شرایط مساعد خواهد بود یا نه عوامل نامساعد ادامه پیدا خواهد کرد؟

شالکونی: من فکر میکنم برای اینکه ببینیم آیا مثل دهه گذشته جنبش کارگری زیر فشار فلسف

کننده‌ای خواهد بود یا نه، باید عواملی را که میتوانند روی آن اثرات تعیین کننده بگذارند، بررسی کنیم. احتمالا ما در آستانه یک دوره‌ای قرار گرفته‌ایم که میشود آنرا دوره پنجم گفت، با توجه به دوره بندی‌ای که رفیق آلیاری کرد، مسأله شرایطی هستیم که عوامل به نحوی جمع شده‌اند که در یک مقطع تغییر مسیر قرار گرفته‌ایم، تغییر مسیر جنبش کارگری از آن حالت رکود، از آن حالتی که زیر فشار بوده است. البته این ممکن است تناقض آمیز بنظر برسد که درحالی که میگوییم جمهوری اسلامی هنوز بر خمر مراد سوار است باز هم جنبش کارگری شانسهایی بیشتری دارد ولی خسب این تناقض واقعیت است. همانطور که قبلا رفیق مارکزیان اشاره کرد حرکت معمولاً موزون نیست جنبش کارگری لازم نیست حتماً با سرنگونی جمهوری اسلامی رشد کند. قبل از هر چیز بایستی توجه کنیم که این تجربه جنبش ۱۲ ساله کارگری باماست، مبارزاتی که در ۱۲ سال گذشته صورت گرفته هدر نرفته و اکنون یک نسل از کارگران پیشرو بار آمده، زیر فشار و بدبختی و ویرانی و تعقیب و شکنجه یک نسل پیشرو بوجود آمده، اینها بگذر آگاهی و تشکیلات هستند که مبارز خواهند نشست در حرکتشان. ما تقریباً تا قبل از دوره انقلاب هیچ وقت چنین گنجینه و ذخیره بزرگی را نداشته‌ایم. درواقع ما برای اولین بار بعد از سالهای پلاستی جنبش کارگری در دهه ۲۰ و اوایل دهه ۳۰ در وضعیتی قرار گرفته‌ایم که از برکت انقلاب و مبارزات بعد از آن نسلی از پیشروان کارگری داریم. در حال نمیشود منکر شد که در دهه گذشته طبقه کارگر ایران دستاوردهایی داشته و حتی در زمینه شکل هم دستاوردهای مهمی داشته، اشکال مختلف و متنوع سازمان را که ما میبینیم هر چند بصورت دائمی و پراکنده، محفلی ولی در عین حال تا حدودی موثر وجود دارد و اینها دستاورد مبارزه دهساله است. پس بنابراین اولین عامل مساعدی که وجود دارد خود این دهسال مبارزه است که در پیشروان کارگری خود را نشان میدهد و جمعیت میکنند، دومین عامل مهم بنظر من استراتژی اقتصادی جمهوری اسلامی یا استراتژی "بازسازی" جمهوری اسلامی است، جمهوری اسلامی هیچ انکار نمیکند که میخواهد وضعیت خود را از طریق یک بازسازی اقتصادی که منای آن بر روی کار ارزان گذاشته شده بسازد. ایران یک کشور نفتی بوده و در یک دوره‌ای امتیازاتی هم به کارگران داده‌اند که رفقا قبلاً تاکید کردند و یکی از عوامل رکود و تنبلی جنبش کارگری همین مسئله بود. ولی برای اولین بار در ایران استراتژی توسعه گذاشته شده بر روی رشد صادرات که بایستی از طریق خرید کار ارزان، یعنی از طریق شلاق کش کردن کارگر بیش برود. این اساسیترین مسئله است که باید به آن توجه بشود این نکته بنظر من در کتابی که رفقای حزب کمونیست منتشر کرده‌اند و نام اصلی آن همین مسئله است مورد توجه قرار گرفته و توضیحات آن بسیار جالب است. اساسیترین مسئله این است که طبقه کارگر ایران در وضعیتی قرار گرفته که بایستی از طریق

و یک پایه وسیع خرده‌بورژوازی تبلیغ میشد تحت عنوان شورا و همکاری همه طبقات باهم، در کنسار توان خود جنبش، اینها همه دست به دست دادند تا ما بایک مقبولیت وسیع مفهوم شورا، بسا هر برداشتی، از آن، روبرو باشیم. طبیعی است که در این مقطع ما شاهد این هستیم که تشکیلاتی کارگری تحت عنوان شورا تشکیل میشود. البته اگر به مفهوم شورا از زاویه کمونیستی نگاه کنیم، میبینیم که همه این شوراها، شورا به معنی اخعی کلمه نیستند، خیلی از شوراها تحت عنوان شورا خواهان مطالبات سندیکایی هستند اینها پایه جنبش سندیکایی در همان ۲ سال هستند، با این وجود باید دید آیا مطالبه سندیکا با همان عنوان مطرح میشود یا نه؟ غیرمخالف خود روحانیت (ومن دقیقاً میخواهم بگویم که روحانیت سندیکا را تحت عنوان اینکه کمونیستی است و روی مبارزه طبقاتی تکیه میکند، میزد) سندیکا و منبوش و مطالبات مطرح شد حتی در کارخانجات پیشرفته در کارخانجات بزرگ مثل نورد اهواز که ۱۲ هزار کارگر داشت یا در شرکت نفت و غیره محبت از آن بود. میدانیم که بوده و طبیعتاً باید پذیرفت که بخش پراکنده جنبش کارگری هم جزو طبقه کارگر است. و در عین حال آیا میباید که این پایه جنبش اقتصادی پایه مطالبات اقتصادی بسیار فراتر از مطالبه کنترل کارگری بود. آمار این را نشان میدهد و ما به آن اشاره کرده‌ایم. اما از این که بگذریم باید بگوییم که در همین ۲ سال امکان اینکه روی سندیکا بگوییم، روی مبارزه اقتصادی بگوییم، بعنوان یک سطح مستقل آنرا بپذیریم و در واقع در اینجا منکر بکنیم و تشکیلاتی توده‌ای را نکرده تر و آگاهانه‌تر بسازیم، با ذهنیت کوریوراتیو و با ذهنیت خرده‌بورژوازیی مقابله کنیم، هم طبیعتاً وجود داشت. اما بعد از دوره اول که این مسئله بر طرف شد کنترل کارگری زیر ضربه قرار گرفت طبقه کارگر چه چیزی را بپذیرد، جنبش کارگری چه چیزی را نشان میدهد؟ جنبش کارگری در این سالها نشان میدهد که اولاً از یکطرف با مفهوم شورا که شورای اسلامی بود (جنبش کارگری بسا اینها مخالف میگرد. شوراها تحریم میشدند) کارگران با تجربه خودشان در مییافتند که این شوراها از آن شوراهایی که طی مرحله اول دست آوردند و ساختند نیستند، پس با آنها مقابله میکردند و از طرف دیگر آنچه که در عمل پیشرفت چیزی نبود جز یک جنبش سندیکایی خیلی مشخص یعنی مطالبات اقتصادی و طبیعتاً تشکل.

اینستکه پس از این نمیتوانند شکل را مقابله کار کمونیستی کارگران بکنند. چون خودشان چیزی نداشته‌اند و حالا هم حرفشان این است که کار از آن - بقول یکی از نمایندگان مجلس - تنها سرمایه جمهوری اسلامی است: ارزانترین کار را در دنیا داریم و باید آنرا حراج کنیم. یعنی کارگر ایرانی باید فروخته شود تا اینکه آقایان صادرات را افزایش دهند و منافعی را به جیب بزنند.

بنابراین، از امکانات علنی کارگر حزب اللهی همه کارگران استفاده خواهند کرد. همانطور که از امکانات بورژوازی قل هوالله‌کو، همه بورژواها استفاده میکنند. در اینجا به يك عامل دیگر هم باید توجه کرد و آن عبارت از این است که هم در خود پیشروان کارگری و هم در بین فعالین کارگری چپ و غیر چپ، در نتیجه این تجربیات و تحولات يك بیداری بزرگی دارد شروع میشود که اختلالات فکری هر چه باشند، کارگر، کارگر است و بایستد متحد شود. بعبارت دیگر تعدد نظرات در جنبش کارگری، تعدد احزاب در جنبش کارگری، در عین وحدت طبقه بعنوان يك فرمول اساسی بتدریج مورد قبول واقع میشود این یکی از امیدهایی است که وجود آمده است. و من فکر میکنم که عوامل نامساعد دهه ۶۰ در واقع در حال تغییر هستند. ما در شرایطی هستیم که میتوانیم امیدوار باشیم که جنبش کارگری میتواند پیش برود. همان مسیر را که در دهه ۶۰ طی کرد، طی نکند و دستاوردهائی بمراتب بیشتر از دهه ۶۰ داشته باشد. مسئله دیگر این است که امروزه تشکلهای موجود در واحدهای پراکنده، حالا به هر شکلی که هستند، هر قدر هم زلاتینی باشند، در دوره قبل کارهایی کرده‌اند و امروز دارند همه بمن بست میرسند، همه در مییابند که بایستد از این حد فراتر رفت. و آن چیزی که من فکر میکنم باید آنرا آغاز دوره پنجم بنامیم، تلاش برای ایجاد تشکلهای سراسری است. اینهم طبعاً بسا ز بشکل مخفی - علنی، بشکل دلمه وار، و در يك

تمام این بدیختی‌هاشیکه این آقایان به اصطلاح ضد امپریالیست و مستضعف پناه بر سر این جماعت آوردند و آخرش هم هیچ چیز ندادند فقط بعضو ان گوشت دم نوب از خلق الله استفاده کردند و حساباً و نشان میکنند که بابتان بوی گند میدهد، در اینجا دوران وسیع سرخوردگی حزب الله آغاز میشود. اینجا دو چیز نتیجه میشود: اولاً اثرات منفی‌ای که انقلاب متناقضی ما روی جنبش کارگری گذاشته بود بر طرف میشود. در واقع ریزش اعتماد به دولت

فروش پوست و گوشت خود زندگی کند و این موقعیتی کلاسیک برای ایجاد تشکل کارگری است. بنا به شهادت همه تاریخ جنبش کارگری، مواقعی که کارگران زیر فشار قرار میگیرند و بیش از همه سر جنبش کارگری فشار میآید خود همین فشار باعث میشود که کارگران متحد شوند، ممکن است کسبه کارگران دستاورد خاصی در مورد افزایش دستمزد نداشته باشند، ممکن است در نتیجه فشارها نتوانند

شالگونی: بنابراین اولین عامل مساعدی که وجود دارد خود

این دهسال مبارزه است که در پیشروان کارگری خود

را نشان میدهد و جمع‌بند میکند.

اسلامی از طرف حامیان اجتماعی این دولت گام مهمی است در جهت ایجاد وحدت زحمتکشان. برای اولین بار مسئله بطور جدی مطرح شده کسبه صنفی طبقاتی اساسی است: کارگر با کارگر و سرمایه‌دار با سرمایه‌دار، مهم نیست که چه فکر میکنند. کارگر حزب اللهی باید از این به بعد بایستد طرف برادرانی که حزب اللهی نیستند و لی کارگر هستند و آقایان ائمه جمعه زمیندار و کارخانه‌دار با باقی سرمایه‌داران باید بایستند طرف دیگر. امروز زمینه مساعدی برای این تفکیک بوجود آمد و آن حریمات انقلاب اسلامی داود از بین می‌رود. ثانیاً، از آنجا که جمهوری اسلامی به این پایه اجتماعی حساسیت دارد و نمیتواند يك دفعه آنها را اول کند (والا بشکل انفجار آمیزی تنبیه میشود) پس ناگزیر است که يك چیزهایی به آنها بدهد، يك چیزهاییکه عملاً برای شیره مالیدن بر سر آنهاست. مثلاً دفتر و دستکی که آنها از طریق آن مطالبات و اعتراضاتشان را بیان کنند. این حد از ماجرا باید تحمل شود. و مهم این است که از این

مثلاً درآمد واقعی خود را افزایش بدهند، و لیسسی از برکت همین جریان نمیتوانند يك جنبش موثر حول يك تشکل مبارز و رزمنده داشته باشند، بنظر من یکی از شرایط بسیار جالب و کلاسیک تشکل در کشور ما بوجود آمد. همه آخوندها، همه پیش‌نماها حالا زمیندار و کارخانه‌دار شده‌اند و میخواهند از طریق کار ارزان کارگر، بر ثروتشان بیافزایند. از طریق شلاق کش کردن کارگر. بنابراین ما اینجا کار داریم. عامل دیگر که باید به آن توجه داشت این است که جنگ پایان یافته که رفیق دماوندی اشاره کرد. در صحبتهای قبلی که در دوره جنگ یکی از عواملی که واتنا کارگر را به پراکندگی میانداخت این بود که کشور در محاصره است، زیر فشار است، به بهانه‌های مختلف حس "مبهن پرستی" کارگر را تحریک میکردند و زیر فشار میگذاشتند. چنین چیزهایی هم که از بین رفته، بسیار مهم است. يك عامل دیگر هم عبارت از این است که با پایا ن جنگ و در واقع عواملی بی‌بسیاری جمهوری اسلامی دیگر ته کشیده است و همه دریافته‌اند که از گلا ه این شعبده‌باز، خرگوشی بیرون نخواهد آمد، حالا بناچار باید به مردم جواب بدهند که چه میخواهند بکنند.

شالگونی: اساسیترین مسئله این است که طبقه کارگر

ایران در وضعیتی قرار گرفته که بایستی از طریق

فروش پوست و گوشت خود زندگی کند و این موقعیتی

کلاسیک برای ایجاد تشکل کارگری است.

چیزها، عموم کارگران و زحمتکشان هم نمیتوانند به نفع خودشان بهره برداری کنند. این امکانات فعالیت آنها را هم تسهیل میکند. یعنی آنها مثلاً به "خانه کارگر" کمی نخ میدهند که اقداماتی بکنند تا کارگران خیلی براتی نشوند. ولی کسب کارگران نمیتوانند از امکانات ناشی از این مانورها استفاده کنند. همانطور که رفقا گفتند ما باید از تمامی نهادها، حتی ارتجاعیترین آنها استفاده کنیم. در این مورد هم البته نباید انتظار معجزه داشت که گویا چیزهای عجیب و غریبی حاصل خواهد شد. ولی يك نکته مسلم است و آن هم

جمهوری اسلامی رسیده به جاییکه بایستد برای حفظ خود بازسازی کند، البته ما انتظار معجزه از این امامزاده نداریم. ولی مسئله اینستکه بازسازی باعث میشود که تقاضا برای کار افزایش پیدا کند. بنابراین میزان بیکاری تا حدودی کاهش پیدا کند یا جلوی افزایش گرفته شود، و میدانیم که قدرت چانه‌زنی طبقه کارگر با دامنه ارتعاش بیکاری رابطه معکوس دارد. یعنی هر قدر کارگران بیکار بیشتر باشند، همان اندازه هم کارگر شانس امکان دفاع موثرتر از موقعیت خودش را از دست میدهد، بنابراین با آغاز بازسازی، کارگران میتوانند برای تحکیم موقعیت خودشان بهتر مبارزه کنند و از این طریق طبیعی است که زمینه مساعدی برای پی‌ریزی تشکل پیدا میشود. يك نکته دیگر که بنظر من مهم است و حتماً باید به آن توجه کرد اینستکه حزب الله سرخورده شده یعنی با توجه به

راه کارگر: در بررسی جنبش کارگری در دهه گذشته، دیدیم که این جنبش حول درخواستها و مطالبات گوناگونی شکل گرفته و پستی رفته است. البته طی این بحث، روی حق تشکل و مسائل مربوط به آن تمرکز ویژه‌ای صورت گرفت. اما طبیعی است که جنبش کارگری صرفاً در این خلاصه نمی‌شود و مطالبات دیگری هم وجود دارند که برای جنبش مهم است. رفیق ایزدی! بنظر شما ایسین مطالبات کدامند و نقش و جایگاه آنها را در جنبش کارگری چگونه ارزیابی میکنید؟

ایزدی: من فکر میکنم خویشت بحث را از کار ارزان که مقامات جمهوری اسلامی با وقاحت تمام آنرا مطرح میکنند و مسئله استراتژی بازسازی ادامه دهم. اگر این مسئله را از هر دو جنبه بررسی کنیم میبینیم کارگر نیاز دارد به اینکه نیروی کارش را بفروشد و وضعیت فلاکت اقتصادی چنان ابعادی در جامعه دارد که نیروی کار را به ارزانترین سطح تنزل داده است. از طرف دیگر، نیاز دولت و سرمایه داران به بازسازی ایجاد میکند که با همین بازسازی خودشان برای کارگر کار ایجاد کنند. از اینجا بسک نتیجه حاصل میشود و آن این است که دقیقاً برخلاف عوامل نامساعد قبلی - جنگ و تخریب اقتصاد و غیره - بار دیگر تولید، سبب تجمع کارگران میشود. برای من، من فکر میکنم برای طبقه کارگر ایران در آغاز دهه ۷۰ مطالبات پایه‌ای و اساسی دیگر - علاوه بر حق تشکل بمثابه حلقه اصلی که مورد بحث قرار گرفت - هر چه بیشتر مطرح خواهد شد. من بسه مهمترین آنها میپردازم و البته از بیواسطه‌ترین‌ها آغاز میکنم. مهمترین مطالبه کارگری همچنان مسئله دستمزد است. مبارزه‌ای که در برابرسر استراتژی بهره‌برداری از کار ارزان شکل میگيرد، دقیقاً مبارزه حول افزایش دستمزد است. ایسین مطالبه را ما باید در يك چشم‌انداز وسیع‌تری در نظر بگیریم. چرا که مهمترین عاملی است که از معیشت ساده گرفته موقعیت فکری و روانی طبقه کارگر را اثر میگذارد. اولین نکته در این مورد این است که دستمزد باید بطور یکبارچه پرداخت شود. یعنی کارگر نباید به رژیم و سرمایه‌داران اجازه بدهد که دستمزدش را قطعه قطعه شده در اختیارش قرار دهد. تحت نامهای مختلف و هروقت خواستند بخشی از دستمزد را کاهش بدهند یا اساساً از لیست پرداختها حذف کنند. این مسئله فشار چندجانبه‌ای را بر طبقه کارگر وارد میکند و نوعی آزار و نرسوده میسازد. مثلاً سود ویژه، یا با دادر افزایش تولید، حق عائله مندی و مسائلی از این دست، تماماً بخشهایی هستند از دستمزد که سرمایه‌داران عناوین مختلف به آنها میدهند تا از پرداخت دستمزد بطور یکبارچه سرباز بزنند. این حیل‌های است بسرای انحراف کارگران از مبارزه برای افزایش حداقل دستمزد و تحلیل بردن مبارزه کارگران در رابطه با هر يك از اجزاء و در عین حال بوجود آوردن شکاف در صف کارگران و از میان بردن همبستگی درونسی آنها. البته این به معنای تعطیل مبارزه هم‌اکنون

جاری حول دریافت همین اجزاء نیست. اما کارگران باید بدانند که شعار و هدف اصلی‌شان در این رابطه چه باید باشد.

نکته دیگر در رابطه با دستمزد، تعیین حداقل آنست. اولاً حداقل باید تامین کننده بسک خانواده ۵ نفره باشد. ثانیاً این حداقل را چه‌کسی محاسبه میکند و برچه منبایی تعیین میکنند؟ مثلاً در قانون کار رژیم اسلامی مطرح شده که توسط شورایی کار این حداقل تعیین میشود و همسه میدانیم که این ارگانه‌های غریب و طویل دولتی تماماً در جهت منافع دولت و سرمایه‌داران عمل میکنند، حال آنکه در تعیین حداقل دستمزد نمایندگان منتخب کارگران باید شرکت کنند و دخالت داشته باشند. اگر کارگران نروشنه نیروی کار هستند باید که بر سر تعیین قیمت آنهم حق چانه زنی داشته باشند. کارگران قیمتی را مطرح میکنند و بهای نهایی طبعاً از درون تعادل قوا و از درون دعوای کارگر و سرمایه دار و دولت سرمایه‌دار بیرون میآید و این همان روندی است که تحت عنوان قرار داد دسته جمعی مطرح میشود. مسئله دیگر اینست که، این حداقل باید بر پایه نرخ تورم افزایش پیدا کند. بطور کلی در هر جامعه سرمایه‌داری و بویژه در کشور ما مدتهاست که تورم مطرح است رشد لجام کبخته‌ای هم دار نکه دائماً دستمزدهای واقعی را کاهش میدهد. همینجا باید راجع به مرجع تعیین نرخ تورم هم صحبت کرد. در قانون کار باز هم يك مرجع دولتی این نرخ را مشخص میکند. حال آنکه طبقه کارگر باید در ایسین رابطه هم دخالت کند. نهادهای کارگری بطور مستقل باید آمار و ارقام در این رابطه داشته باشند و نرخ واقعی تورم را نه بر پایه حساب‌سازی دولتی، بلکه آنطور که هست، محاسبه کنند و طبیعی است که برای تمام اینها ضرورت داشتن تشکل و آزدی عملکرد آن مطرح میشود.

نکته دیگر در رابطه با دستمزد پرداخت مسئله نقدی دستمزد و مخالفت با پرداخت جسی آنست. وقتی سرمایه‌داران و یا دولت بخشی از دستمزد را به انحاء مختلف بصورت بن یا بخشی از محصول پرداخت میکنند، در واقع حتی آزادی خرید مایحتاج زندگی را هم از کارگران سلب میکنند، و یا آنها را تبدیل به دلال بازار سیاه میکنند تا با صرف وقت و انرژی زیاد، دستمزد کاری را که مدتها پیش انجام داده‌اند، بدست بیاورند. بهمین ترتیب باید با کار قطع‌های و کنتراتی مخالفت کرد. چرا که این شیوه پرداخت دستمزد، شدیدترین شکل استثمار را بر کارگران تحمیل میکند. دستمزد بسه هیچ‌وجه نباید با میزان محصول ارتباط پیدا کند. کارگر نیروی کارش را برای ساعات معینی میفروشد و خوبی یا بدی و کمی یا زیادتی محصول نباید دستمزد کارگر را تحت‌الشعاع قرار بدهد، و ایسین بویژه در حال حاضر که قطعه‌کاری هر چه بیشتر رایج شده و شیرد کارگران، زنان و بچه‌ها را حتی در کتخ خانه‌ها میکنند، دارای اهمیت زیادی هست. جنبه دیگری از مسئله دستمزد که خودش را در منهوم طبقه‌بندی مشاغل مطرح میکند، این

است که دستمزد باید با سختی کار و یا با مهارت کارگر و مسائلی از این دست رابطه داشته باشد، نه آنطور که رژیم تانکون وانمود کرده، با مسئله "انضباط" درحین کار و یا تسلیم در برابر سرمایه‌دار و عوامل مدیر.

محور دیگری از مطالبات کارگری که بنوعی با تامین دستمزدها در ارتباط هست، عبارتست از بیمه بیکاری. در حال حاضر باخیل وسیعی از بیکاران و روبروشیم. جمعیت ما يك جمعیت جوان است که دائماً نیروی کار و از بازار کار میکنند و متناسب با آن کار پیدا نمیشود. اگر قرار باشد اینها هیچ تائیمینی نداشته باشند، دستمزدها بسه پائینترین سطح ممکن تنزل پیدا میکنند. ایسین مطالبه در واقع نه فقط به بیکاران بلکه به عموم کارگران مربوط میشود و جز این تضمینی بسرای ایجاد ثبات نسبی در بازار کار و محدودتر کردن دامنه کاهش دستمزدها وجود ندارد.

مطالبه مهم دیگر هم، ساعت کار است. ایسین مطالبه هم در واقع به حفظ تعادل در بازار کار و در عین حال حفظ سلامت جسمی و روحی کارگساران مربوط میشود. در نظر بگیرید که اگر قرار باشد ساعات کار نامحدود باشد، صرفنظر از ناپسودی تدریجی کارگر، چه اوضاع نابسامانی در بازار کار بوجود خواهد آمد، بیپوده نیست که همین حالا در برخی از کشورها با شعار ۲۵ ساعت کار در هفته جنبش کارگری تلاش میکند، اهرمی برای ایجاد تعادل در بازار کار بوجود بیاورد و از فشار بسر طبقه کارگر جلوگیری کند و به نوعی راه‌حل نسبی برای معضل بیکاری مطرح کند. رژیم حالا در قانون کارش ۴۴ ساعت کار را مطرح میکند، حال آنکه مطالبه ۴۰ ساعت کار در انقلاب پیش کشیده شد، به اجرا درآمد و حتی همین حالا هم در بخشهایی به قوت خود باقی است. من فکر میکنم، در حال حاضر در کشور ما ۴۰ ساعت کار در هفته و در روز تعطیلی، شعاری است که باید کارگر از آن دفاع کند و برایش مبارزه کند. اجزاء دیگر این مسئله عبارتند از اضافه‌کاری و شب‌کاری که در مجموع باید جنبش بسه سمتی حرکت کند که ممنوعیت آنها را در دستور کار خودش بگنجانند. بهمین ترتیب باید یکماه تعطیلی در سال با پرداخت حقوق، تعطیل اولماه با پرداخت حقوق که علیرغم پذیرش آن درقانون باز هم آمده‌اند با اعلام هفته کارگر و تقسیم آن بسه روز کارگر و رهبر و امثال آن ماجرا را لوٹ میکنند، که باید با تمامی اینها مقابله نمود.

محور دیگر، مسئله ایمنی و بهداشت محیط کار است. این مسئله بویژه در حال حاضر از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. محیط کار امروزه بسه شدت آلوده است، دستگاهها همه خطرناکند و محل کار يك قتلگاه واقعی است. آمار تلفات و سوانح ناشی از کار همینطور سیر صعودی طی میکنند. در این رابطه باید کارگران دریابند که بدون بسک بازرسی واقعی کارگری و بدون يك مبارزه جسدی علیه سودجویی سرمایه‌داران هیچ کاری نمیشود کرد.

مسئله دیگر، مطالبات مربوط به کار زنان و کودکان هست. عمده‌ترین نکته در رابطه با کار زنان، پرداخت دستمزد مساوی در برابر کار مساوی با مردان است. ما امروز همچنان شاهد تبعیض علیه زنان هستیم و دامنه این تبعیضات در عسل دارد گسترده‌تر میشود. امروزه با اخراج‌های گسترده زنان از محیط کار، کار خانگی بدون هیچ حساب و کتابی به این بخش از نیروی کار تحمیل میشود. نه ساعت کاری در کار است و نه دستمزد حداقلی. مطالبه دستمزد برابر همچنین از این لحاظ اهمیت دارد که سرمایه‌داران با بهره‌کشی و حشیانه از زنان و پرداخت مزد کمتر به آنها عملاً کل طبقه کارگر را تحت فشار قرار میدهند و دستمزدها را در بازار کار از این طریق پائین می‌آورند. طبقه کارگر نه تنها باید با تبعیض علیه زنان مبارزه کند، بلکه باید خواهان تبعیض مثبت به نفع زنان باشد. ممنوعیت کار کودکان هم دقیقاً از همین زاویه اهمیت مضاعفی پیدا میکند سرمایه‌داران با استثمار و حشیانه کودکان و پرداخت دستمزدهای بمراتب کمتر، بازار کار را هرچه بیشتر تحت فشار قرار میدهند و دستمزد عموم کارگران را پائین میکنند. بهمین لحاظ طرح این مطالبه و مبارزه بیکری در این رابطه اهمیت بسیار زیادی در پی‌ریزی همبستگی درونی طبقه کارگر دارد و طبیعی است که تا وقتی حداقل معیشت کارگران تأمین نشود، پدران و مادران بازم بچه‌هایشان را ظاهراً با کمال میل به سرمایه‌داران خواهند فروخت و در واقع عملاً موقعیت خودشان را هم تضعیف خواهند کرد.

از اینها که بگذریم، میرسیم به یک مطالبه اساسی و استراتژیک که همانا حق اعتصاب است. این مطالبه در واقع پس از حق تشکیل مهمترین مطالبه طبقه کارگر است. حق اعتصاب در واقع هم‌راهِ حق تشکیل است. من این را بعنوان آخرین مطالبه مطرح میکنم، زیرا یکی از مطالباتی است که بطور بیواسطه بدست نیاید، هر چند کسسه طبقه کارگر بدون آنکه چنین چیزی برسمیست شناخته شده باشد، عملاً آنرا بکار میگیرد. در واقع اعتصاب، ابزار مهمی است که کارگران از آن برای بدست آوردن مطالبات دیگر استفاده میکنند. اما برای برسمیت شناخته شدن این حق، باید مبارزه جانانه‌ای انجام بگیرد. حق اعتصاب بنوعی آزادی پیچیده‌تری را نسبت به حق تشکیل میطلبد. بهمین خاطر ما در قانون کار مبینیم که اگر از تشکلهای کارگری، اگر چه تشکلهای قلابی، اسمی بمیان آمده، اما از اعتصاب حرفی نیست مگر در ارتباط با مقابله با اقدام کارگران! بنابراین است که حق اعتصاب یک مطالبه اساسی است و البته به این سانگیها هم بدست نیاید و من خودم فکر نمیکنم بدون دست یافتن به آزادیهای سیاسی بشود طبقه کارگر چنین حقی را بطور رسمی بدست بیاورد. البته از این ابزار کارگران همیشه استفاده کرده‌اند، آنرا عملاً به رژیم تحمیل کرده‌اند و خواهند کرد. همانطور که طی همین ده سال گذشته

یعنی در اوج ارتجاع سیاه اسلامی، اعتصابات درخشان و گسترده‌ای صورت گرفته و در آینده هم خواهد گرفت.

آلیاری: رفیق ایزدی مفضل پیرامون مطالبات و مجموعه سائلی که برای جنبش کارگری مهم است و باید روی آن تامل نمود، صحبت کرد. منتهی در رابطه با مسئله دستمزد، نکته‌ای بنظر من میرسد که فکر میکنم مهم است. بویژه از زاویه تبلیغاتی که ذهنیت کارگر را نسبت به مجموعه

آلیاری: اساس مسئله این است که حداقل دستمزد توسط دولت تعیین میشود و البته اسم این را هم میگذارند تعیین دستمزد متناسب با افزایش تورم. چرا که وقتی چنین روالی اساس قرار میگیرد، یعنی انجماد دستمزدها.

مطالبات روشن میکنند. و آنهم مسئله نحوه تعیین حداقل دستمزد توسط شورایی عالی با هر نهاد دولتی دیگر است. در شورایی عالی کار ظاهراً نمایندنده کارگران حضور دارند ولی خوب اساس مسئله این است که حداقل دستمزد توسط دولت تعیین میشود و البته اسم این را هم میگذارند تعیین دستمزد متناسب با افزایش تورم. چرا که وقتی جنبش روالی اساس قرار میگیرد، یعنی انجماد دستمزدها، در همه جای دنیای سرمایه‌داری دستمزدها توسط قراردادهای دسته‌جمعی و در واقع تعادل بازار قدرت چانه‌زنی کارگران و توان مقابله سرمایه‌داران تعیین میشود. این یک تعادل واقعی است. آنجا که دولتهای سرمایه‌داری میخواهند این را دورزنند و در واقع اراده کارگری را محدود بکنند، می‌آیند و میگویند که دولت سیاستهایی دارد که بر مبنای آنها باید قراردادهای تنظیم کرد. در قانون کار جمهوری اسلامی هم الان بنا را بر این گذاشته‌اند یعنی قراردادهای دسته‌جمعی پذیرفته شده و لسی گفته شده که حاصل این مذاکره با سیاستهای عمومی دولت نباید تناقض داشته باشد. این یعنی نفی شکل، نفی قدرت چانه‌زنی کارگران و نفی آزادی. با این اساسا باید مقابله شود. باید از این زاویه تبلیغات خودمان را متمرکز کنیم و بتوانیم این مطالبه را درست پیش ببریم.

راه کارگر: در بررسی مطالبات طبقه کارگر اشاره‌ای شد به مسئله زنان و کار خانگی. اساساً مسئله زنان کارگر، مسئله با اهمیتی است که باید مستقلانه آن پرداخت. نقش و سهم زنان در جنبش کارگری در دهه گذشته چیست و وضعیت کنونی آن چه هست و چه چشم‌اندازی در برابر آن قرار دارد.

مداوندی: در واقع سیستم جمهوری اسلامی سیستم آپارتاید جنسی است. رژیم اسلامی برای

اعمال تبعیض بر زنان و دفاع از دستمزد کمتر از مردان برای زنان کارگر بشود مذهب نیرومندی دارد و بمراتب بیشتر از مرتجعترین دولتهای سرمایه‌داری با تساوی دستمزد زنان با مردان برای کار یکسان مخالف است و اگر سرمایه‌داران به این بهانه که زنان قادر به کار سنگین نیستند و یا پرحوصله‌تر و ظریف‌تر هستند، ضمن پرداخت دستمزد کمتر طاقت نرساترین کارها را به آنها تحمیل میکنند. جمهوری اسلامی با کار زنان مخالف است و بسا بدیده زن کارگر اساساً سر سازش ندارد. رژیم

اسلامی اگر چه نمیتواند رسماً و علناً این نیست و هدف خود را اعلام کند و مهتر از همه آنرا بلافاصله و تماماً اجرا کند، با اینوجود از طریق اخراج هزاران زن، با توسل به انواع بهانه‌ها و با تراشیدن موانع زیاد برای تحصیل و استخدام زنان عملاً در این جهت، یعنی خانه نشین کردن زنان گام‌های زیادی برداشته است. از مجرای بدجوابی گرفته تا نبود مهد کودک، واگذاری حق انتخاب شغل به شوهر، نیمه وقت کردن کار زنان، موافقت شوهر بعنوان شرط استخدام و امثال اینها، همه اقداماتی هستند در این رابطه. بر این مسئله در عین حال باید فرهنگ مردسالار و اسلامی حاکم بر محیطهای کار و جامعه را از خود که مسبب فضای توهین و تحقیر دانشی و روزمره برای زنان کارگر و کارمند است. بانکاهی به آمار این حقیقت تلخ را بهتر میتوان دریافت: از مجموع نزدیک به ۱۶ میلیون جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر زن در شهر و روستا تنها نزدیک به یک میلیون نفر شاغل هستند که بیشتر از نیم میلیون در مناطق شهری و حدود ۴۵۰ هزار نفر در مناطق روستایی تقسیم شده‌اند که حتی از این تعداد کم نیز ۲۰۰ هزار نفر شان جزو کارکنان فابری بدون مزد هستند. البته این را باید اضافه کنیم که جمعیت شاغلی از زنان هست که حتی در آمار هم نمیگنجد و فاقد هرگونه حقوقی از مرخصی تا تعطیل هفتگی یا حقوق و بیمه و مزایای دیگر در کنج خانه و با کمترین دستمزد، شاق‌ترین کارها را میکنند و تحت استثمار سرمایه‌داران زالوصفت و صد البته مسلمان است. در واقع یکی از مهمترین کارهاشیکه در ۱۲ ساله گذشته توسط جمهوری اسلامی صورت گرفته، این است که شرایط استثمار زنان را بدتر کرده و به نوعی آنها را کت بسته تحویل سرمایه‌داران داده است.

اما علیرغم تمامی این فشار و تبعیضات، بعد از انقلاب ما شاهد تحولی میان زنان کارگریم. زن کارگر هویت پیدا میکند و دیگر خودش را

مسئله فرق میکند. مثلا خط ۳ به جنبش کارگری بیشتر توجه میکرد. اما از جوانب دیگر اشکالاتی داشت. در دوره بعد که دور سرکوب شروع شد، طبیعا دور مهمی بود برای چپ که به بازبینی اندیشه‌ها و کارکرد خودش در دوره گذشته بیندیشد، و علت شکست خود را در مبارزه در برابر ولایت فقیه بررسی کند. برای خیلی از چپها - و البته برای هرکدام از زوایای - این مسئله مطرح شد. نتیجه و جمع‌بندی دستاوردهای مهمی داشت. و عده‌ای توجه جدیتر به سازماندهی طبقه کارگر مبدول داشتند. ولی چپ در مجموع نتوانست مهم‌ترین موانع را که موانع ایدئولوژیک و فرقه‌ای بودند کاملا از سر راهش بردارد. من فکر میکنم مهمترین انحرافی که در چپ وجود داشته و نمیگذاشت وظایفش را به نحو احسن و در حد امکانات موجود انجام بدهد، همان فرقه‌گرایی بوده که اساسا خود را در عدم پذیرش منطق سازماندهی توده‌ای عدم درک ضرورت دفاع از خواستهای بیواسطه و تشکلهای غیر ایدئولوژیک، یعنی وحدت‌کارگران جدا از عقاید آنها، خودش را نشان میداد و هنوز

روزبه : من فکر میکنم مهمترین

انحرافی که در چپ وجود داشته و نمیگذاشت

وظایفش را به نحو احسن و در حد امکانات موجود

انجام بدهد، همان فرقه‌گرایی بوده که اساسا

خود را در عدم پذیرش منطق سازماندهی توده‌ای

عدم درک ضرورت دفاع از خواستهای بیواسطه و

تشکلهای غیر ایدئولوژیک، یعنی وحدت‌کارگران

جدا از عقاید آنها، خودش را نشان میداد و هنوز

هم تا اندازه‌ای نشان میدهد.

هم تا اندازه‌ای نشان میدهد. بهمین ترتیب باید این مسئله را در عدم استفاده مناسب و وسیع از ابزارهای علنی سازماندهی نیز دید. بویژه در شرایطی که سرکوب شروع شد و اهمیت این مسائل بالا رفت. در واقع با تشدید سرکوب، چپ هم توی لاک خودش فرو میرفت و نمیتوانست از مجموعه امکاناتی که بناچار در یک جامعه پرتلاطم خارج شده از یک انقلاب وجود دارد، بهره‌برداری کند. از مضبوطات و تشکلهای نیمه‌علنی و علنی، استفاده نمابد. اینها همه تجسم فرقه‌گرایی بوده که عمل کرده و ما هنوز هم با بقایای آن روبرویم و برای دهه‌ای که پیش رو داریم باید این رسوبات را کاملا دور بریزیم، تا بتوانیم وظیفه‌ای را که بعهده داریم به نحو احسن انجام دهیم.

البته بجز چپ انقلابی، رفرمیسم چپ هم وجود داشت که در ضمن توجهاتی هم به کار کارگری میکرد و در میان بخشهایی از کارگران نفوذ داشت. مثلا سازمان فدایی بدلیل سابقه مبارزاتی خود ش مورد توجه کارگران بود ولی از آنجایی که این رفرمیسم بد نفع رژیم اسلامی جهت‌گیری کرد، نفوذ

راهکارگر: ما تا اینجا مسائل جنبش کارگری را از زوایای گوناگون مورد بررسی قرار دادیم و بالاخره میرسیم به ارزیابی از سهم، جایگاه و نقش جنبش چپ در پیروزی یا ناکامیهای جنبش کارگری و همانطور که در آغاز اشاره کردیم سازمان ما هم نزدیک به ده سال است که فعالیت کارگری را محوریتترین کار خود تلقی میکند. ارزیابی ما از این سیاست چیست؟

روزبه: همانطور که قبلا رفاقا اشاره کردند در سیری که جنبش کارگری ما در دهه گذشته طی کرده مسلما عوامل عینی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. اما عوامل ذهنی و مداخله نیروهای پیشرو، احزاب و سازمانهای چپ، نقش مهمتری میتوانند داشته باشد در کند کردن یا متوقف ساختن برخی روندهای منفی و تشدید جوانب مثبت حرکت کارگری. بسه این دلیل این پارامتر در جای خودش اهمیت زیادی دارد و میبایست به بیلان چپ توجه ویژه‌ای داشت بویژه برای آنکه در سبای لازم برای دهه‌ای که پیش رو داریم، بیاموزیم.

عنوان کسی که "توی شرکت" کار میکند، معرفی نمیکند. به همین ترتیب زنان کارگر در مبارزه هم محافظه‌کاری را در مقایسه با قبل از انقلاب رها کرده‌اند. زنان کارگر محدودتر شده‌اند، اما رزمندگیشان افزایش پیدا کرده. نمونه‌های خیلی زیادی از شرکت کارگران زن در مبارزات کارگری میبینیم. مثلا در پاریس الکتریک، سینا دارو، کارخانجات کفش ملی، شرکت برجسته کارگران زن در اول ماه مه سنندج و یا در کارخانه شاهو در همین شهر در تولید دارو مهمتر از همه شرکت زنان در تشکلهای کارگری و انتخاب شدنشان بعنوان نماینده کارگران مثل کارخانه صنایع الکتریکی البرز و شرکت فعالانه در اعتصابات. در عین حال نکته‌ای که نباید به آن بی توجهی کرد و بسویه خودش روند بازگشت بسه خانه‌ها را جبران میکند، شرکت زنان و فراتر از آن پیشقدمی آنها در مبارزات محلات زحمتکش‌نشین است. از مبارزات اقتصادی و رفاهی گرفته تا مبارزات سیاسی مثل تظاهرات ضد جنگ و فساد اعداها و دفاع از آزادی پوشش و امثالهم.

و بالاخره اگر قرار باشد یک جمع‌بندی از ۱۲ سال گذشته بکنیم، باید بگوئیم که دفاع از حق کار و مطالبات ویژه زنان، تنها بر عهده زنان نیست. باید اینرا بروشنی فهمید که بیکاری زنها هیچ جای واقعی برای مردهای کارگر باز نمیکند و بدتر شدن شرایط استثمار زنها شرایط استثمار کل طبقه کارگر را بدتر میکند. بنابراین نه مردهای کارگر با جدا کردن مطالبات و حقوق خود میتوانند به خواستهایشان برسند و نه زنها میتوانند بدون برخورداری از حمایت مردها به مطالبات خودشان برسند. به این لحاظ باید تاکید کنیم که تنها از طریق همبستگی و نشرده‌تر کردن صف طبقاتی و اتحاد زنها و مردهای کارگر میشود پیش رفت.

ایزدی: در ادامه صحبت رفیق دهنودی می‌خواهم لزوم توجه به ریشه‌های اجتماعی تبعیض را علیه زنان در جامعه ما برجسته تر کنم. این مسئله قبلا وجود داشته و رژیم اسلامی با دامن زدن به تعصبات مذهبی آنرا بنحو فوق‌العاده‌ای تشدید کرده است و همین امر عامل مهمی است در تشدید تبعیض منفی علیه زنان که در حوزه کار نیز باشد. بیشتری از طرف کارفرماها اعمال میشود. از این نقطه نظر نه تنها زنان، بلکه عموم کارگران باید همبستگی خودشان را با زنان کارگر تشدید و تحکیم کنند و از تبعیض مثبت برای زنان دفاع کنند چرا که منافع طبقاتی آنها تنها از این طریق میتواند بنحو احسن تامین شود.

ایزدی: از این نقطه نظر

نه تنها زنان، بلکه عموم کارگران باید همبستگی

خودشان را با زنان کارگر تشدید و تحکیم کنند و

از تبعیض مثبت برای زنان دفاع کنند

از جمله این است که در شرایط سرکوب تا چه حد می‌تواند کار مخفی و علنی را تلفیق کرده و از تمامی ابزارها برای سازماندهی توده‌های کارگران بهره برداری کند. بهمین ترتیب از جمله تجلیات ناتوانی ما در زمینه کار علنی اینست که ما بر ایجاد و تشکیل تشکلهای مستقل توده‌های کارگران تأکید کرده‌ایم، حال آنکه میباید بر کار در میان تشکلهای موجود که مستقل نیستند و به انحاء مختلف تحت تسلط رژیم اسلامی قرار دارند نیز تأکید میکردیم. باید در این تشکلهای کارکنیم و از امکانات آنها برای بهبود شرایط سازماندهی کارگران استفاده کنیم و در حد امکان با نفوذ رژیم در آنها مقابله کنیم. البته بخشی از چپ اساسا مشکل را نفهمیده و با تأکید بر اشکال من در آوردن و بیگانه با شرایط بر همان سکتاریسم و جدائی از منطق سازماندهی توده‌های پانشاری کرده است که بعنوان نمونه میتوان از سازمان " اقلیت " نام برد.

بنابراین هنوز کار بازبینی انحرافات گذشته و پی‌ریزی یک خط‌مشی کارگری منسجم ادامه دارد و باید در آینده به نتیجه قطعی خودش برسد. به ویژه در شرایطی که جنگ پایان یافته، اوضاع برای اتحاد گسترده‌تر کارگران آماده‌تر شده است. پیش‌برد این بازبینی اهمیت اساسی پیدا میکند. ما در این رابطه شعار جنبه واحد کارگری را مطرح کرده‌ایم. البته مراد ما از این شعار نسخه‌برداری از کمینترن یا تأکید بر مطالبات ویژه‌ای نبوده، بلکه مسئله ایجاد صف واحد کارگری است و من فکسر میکنم این شعار همچنان بقوت خود باقی است و ما باید با پیگیری بیشتری بر آن تأکید کنیم. همچنان باید از دیگران دعوت کنیم که حول مشکل کسردن طبقه کارگر متحد بشوند. باهمسویی و همکاری در سطوح و اشکال متنوع در این جهت کام بردارند و در مقابل منافع طبقه کارگر از منافع فرقه‌های دست

کارگران سوسیالیست دید. در واقع طبقه کارگر بخشهای گوناگونی دارد، بخشهای مذهبی و غیر مذهبی دارد، عده‌ای از آنها جزو حزب الهی‌های سابقند، کارگران بی‌شروطی دارد که ضرورتا کمونیست نیستند، البته کمونیستها هم هستند و طعنا آگاهترین و پیشروترین بخش کارگران هستند. ولی با اکتفا کردن به همین بخش هیچوقت نمیتوان مسئله سازماندهی کل طبقه کارگر را حل کرد. در واقع این عدم پذیرش تشکلهای غیرایدئولوژیک و غیر حزبی است که رفقا هم در محبت‌باشان سه آن اشاره داشتند و یا بحث این حزب در رابطه با سندیکاها، نمونه‌های دیگر از این رسوبات را نشان

روزبه :

در این رابطه شعار جنبه واحد کارگری را مطرح کرده‌ایم. البته مراد ما از این شعار نسخه‌برداری از کمینترن یا تأکید بر مطالبات ویژه‌ای نبوده، بلکه مسئله ایجاد صف واحد کارگری است و من فکسر میکنم این شعار همچنان بقوت خود باقی است و ما باید با پیگیری بیشتری بر آن تأکید کنیم.

میدهد. و پانگونه دیگر همین گرایش را در برخورد حزب کمونیست با کارگران توده‌ای - البته بسا تفسیر خود او - و طرح شعار اخراج آنها از صفوف کارگران می‌بینیم. حال آنکه ما باید با شعار اتحاد گسترده کارگران و حتی جذب کارگرانی که تا همین دیروز جزو هواداران حزب الله بودند و امروز سرخورده میشوند، صف کارگری را قویتر و نشسته‌تر سازیم. سازمان ما هم در بازبینی سال ۶۰ خط‌مشی کارگری را با جدیت تمام طرح کرد و تمامی نیروی خود را در این جهت بکار گرفت. در این رابطه همانطور که در ادبیات سازمان منعکس است، بر اهمیت خواسته‌های بیواسطه برای سازماندهی توده‌ای

این سازمانها در میان بخشهایی از کارگران نه تنها موجب تقویت جنبش کارگری نشد بلکه به آن ضربه زد و نیز به بی‌اعتباری چپ در کلیت خود منجر شد. در ضمن باید این تذکر را هم بدهم که حرکت بازبینی در چپ از سوی تمامی سازمانها به یکسان طی نشده است و هر کدام از زوایایی به مسئله نزدیک شده‌اند و حتی برخی سیر منفی طی کرده‌اند. مثلا طیف سرفرمیست پس از آنکه از سوی رژیم اسلامی رانده شد و به اپوزیسیون پیوست، اساسا اندک توجهات سابق به جنبش کارگری رانیز رها کرد و با طیف سوسیالیست، بویژه اقلیت سازمان فدائی، پس از

انشعاب نه تنها نتوانست از امکانات ناشی از سابقه جنبش فدایی در جهت سازماندهی کارگران بهره برداری نماید، بلکه با شدت بیشتری سیر فرقه‌گرایی و سکتاریسم تقویت نمود و بنوعی سیر تهرایی طی نمود.

در مورد سازمانهای مشخص باید بگویم که در مجموع تمامی آنها امکانات تاریخی دوره اول را سوزاندند. سازمان پیکار بمطابق شاخص خط ۳ علیرغم تأکید بر سازماندهی جنبش کارگری، تحت تاثیر سکتاریسم و فرقه‌گرایی شدید و نحوه برخورد نادرست با مطالبات بیواسطه و طرح مطالبات خارج از ظرفیت جنبش گاهی حتی نقش مخرب بازی کرد. و با خود ما با تأکید یکجانبه بر شوراها و نفی جنبش سندیکایی در دوره اول و در همان حال آلودگی به انحرافات مشابه با سایر جریانات قادر نشدیم در سازماندهی تشکلهای توده‌های کارگران و پی‌ریزی پایه‌های محکم برای جنبش کارگری نقش موثری ایفا کنیم. به دو جناح سازمان فدایی نیز اشاره کرده‌ام.

اما در رابطه با بازبینی تجربیات شکست خورده باید به سیر مثبت سمگیری به طرف جنبش کارگری و قرار دادن پایه فعالیت در میان طبقه کارگر اشاره کنم که در حال حاضر سازمان ما و حزب کمونیست شاخص اصلی این حرکت هستند. حزب کمونیست به مسائل کارگری توجه زیادی کرد و همچنان آنرا ادامه میدهد. این نقطه قوت این حزب است که ما از آن استقبال میکنیم اما مقابله با سکتاریسم در این حزب هنوز هم حالت نیمه‌بند دارد و نتوانسته به تمامی حوزه‌ها تری پیدا کند و رسوبات گذشته را تماما پاک کند. نمونه‌ای از این فرقه‌گرایی را میتوان در درک این حزب از نقش

روزبه : در حقیقت

تعدد احزاب و گرایشات کارگری یکی از لوازم وحدت طبقاتی کارگران است و باید دریابیم که تعدد احزاب کارگری با اتحاد طبقاتی کارگران نه تنها منافات ندارد بلکه در واقعیت زندگی اینها لازم و ملزوم هستند.

بشویند. این تنها راهی است که از طریق آن چپ میتواند در دوره تازه و وظایف خود عمل کند. باید پذیرفت که در عین پلورالیسم نظری میشود وحدت تشکیلاتی را در سطح جنبش توده‌های طبقه کارگر بدست آورد و گامهای جدیتری برداشت. در حقیقت تعدد احزاب و گرایشات کارگری یکی از لوازم وحدت طبقاتی کارگران است و باید دریابیم که تعدد احزاب کارگری با اتحاد طبقاتی کارگران نه تنها منافات ندارد بلکه در واقعیت زندگی اینها لازم و ملزوم هستند.

پذیرش مبارزه اقتصادی بعنوان یک سطح مستقل در مبارزه طبقاتی کارگران، توجه به لزوم تشکلهای غیرایدئولوژیک کارگری پذیرش تنوع فکری در درون کارگران بطور جدی تأکید کرده است. ما منطقی سازماندهی توده‌های را پذیرفتیم و بر آن تأکید کرده‌ایم و تلاش میکنیم همه جوانب آنرا دریابیم. اما با این همه هنوز هم ما دارای ضعفهایی در این زمینه هستیم مثلا سازمان نتوانسته است انطور که باید و شاید کار علنی و تلفیق کار مخفی و علنی را بطور همسایه حل و فصل کند. چه بلحاظ نظری و چه به لحاظ عملی. در حالیکه معیار جدیت یک سازمان

سینمای اسلامی

الف - دهقانی

" هر سینمایطور متوسط در سال صدویست و سه هزار ساعت از اوقات فراغت مردم اعم از پیرو جوان و کودک را بخود اختصاص میدهد " (۱)

فیلم و سینما از جمله هنرهایی است که قادر است وسیعترین بخش از توده مردم، حتی بیسوادان را نیز تحت پوشش خود داشته باشد. اگر تا چند دهه قبل این هنر در کشور ما برد همگانی نداشت، امروزه حداقل از طریق تلویزیون، این امر میسر و در نتیجه مورد استفاده و بهره‌برداری عمومی قرار دارد. سینما دگرگون‌کننده‌ای است بزرگ که میتواند در تمام شئون زندگی اجتماعی افراد رسوخ کند. ساده‌تر اینکسه حتی قادر است در درک انسان از هستی تغییر ایجاد نماید. با درک این مسئله است که میتوان پی‌بسر د چرا رژیم فقهی برای سینما ارزش ویژه قائل است.

سینما در ایران از آغاز دهه سی، در اصل با تقلیدی ناشیانه یا گرفت و چون سینمای دیگر نقاط دنیا تحت تاثیر فیلمهای هالیوود و یا به روایتی دیگر کپی آنها بود، با این تفاوت که گاه سوزهایبی نیز از فیلمهای هندی و ترکی چاشنی آن میشد.

سینما بعلمت برد توده‌ای آن، در ایران نیز زود فراگیر شد. طوریکه تعداد سینماهای کشور از ۷۷ عدد در دهه چهل به ۱۶۸ عدد در دهه پنجاه و ۳۱۸ عدد در مقطع انقلاب رسید.

همزمان با انقلاب بسیاری از سینماها بسه آتش کشیده شدند، برخی تعطیل گردیدند و در این میان چه بسیار که به پاساز و غیرو تبدیل گشتند. هم‌اکنون تعداد ۱۹۸ سینما در شهرهای ایران بسه فعالیت اشتغال دارند. که نسبت به قبل از انقلاب کاهشی در حدود ۱۲۰ سینما را مشاهده میکنیم (۲)

اکثر سینماهای ایران پس از انقلاب مصادر ه و در اختیار دولت قرار گرفتند، تعدادی از آنهاچند سال بعد به صاحبان آنها بازگردانده شدند. هم اکنون ۸۰ درصد سینماهای ایران توسط بنیستاد مستضعفین، بنیاد شهید، حوزه اندیشه و هنر اسلامی سپاه پاسداران و وزارت کشور اداره میشوند، که از این میان بنیاد مستضعفین دارای بیشترین تعداد سینما در سطح کشور است.

آخوندها که تا قبل از انقلاب و حتی از زمان پیدایش فیلم در ایران، از مخالفین سرسخت آن بوده‌اند، پس از انقلاب به ارزش سیاسی - تبلیغاتی سینما پی برده، به این نتیجه رسیدند: " صدور انقلاب اگر ده مجرا داشته باشد مهمترینش سینما است. باید برای صدور فیلم خوب سرمایه‌گذاری کرد و به کشورهای اسلامی وارد شد " (۳)

و بدینطریق رژیم سنی نمود که سینما را به حاکمیت خویش درآورد و برای رسیدن به این مهم، برنامه‌هستی کوتاه و درازمدتی تدوین نمود. سانوسر با گرفت و ادارات و سازمانهای عریضی و طویل جهت رسیدن به این منظور ایجاد گشت. سینمامیابست به هر طریق ممکن در خدمت اسلام و حاکمیت رژیم در میآسد و



برای اینکار " برنامه اول ما عبارت بود از آساده سازی مجموعه سینماهای کشور برای حرکت به سمت هدفهای طراحی شده که همانا داشتن سینمایمنسوب به فرهنگ اسلامی و تعلیم فرهنگی ناشی از آن در سطح کل جامعه بود " (۴)

با در اختیار گرفتن سینماهای کشور، تولید و پخش فیلم نیز اسیر جنگ رژیم گردید. همانطور که سرمایه‌داران غربی با ریشه دوانیدن صنعت سینما به آن روی آوردند و کمپانیهای عظیم فیلمسازی را انداختند و بدینوسیله بر سینما تسلط یافتند، پس از انقلاب نیز بسیاری از بازاریبان ایران که چندین لقب حاجی و کربلایی و غیره به دنبال نام خویشش بیدک میکشیدند به سرمایه‌گذاری بر روی فیلم‌کشید ه شدند، طوریکه اکنون اکثر تهیه‌کنندگان فیلمهای ایرانی را همین افراد تشکیل میدهند.

بر اساس برنامه ریزیهای دولت اسلامی، از ۴۱ تهیه‌کننده‌ای که پس از انقلاب در عرصه فیلمسازان ایران حضور داشتند، عموماً کنار رفتند و به‌جایشان تعاونیهای تولید فیلم پا گرفت و بدنبال آن تولید فیلم به سه صورت تعاونی، دولتی و خصوصی شروع گشت. از این میان تعاونیها نیز به‌طریقیکه دولت وابسته‌اند که اگر به خواسته‌های رژیم گردن‌نگذارند طبیعی است که وسایل و لوازم کار و یا وام در اختیارشان قرار نخواهد گرفت.

پس از انقلاب گروهی از فیلمسازان رنگسوز گردند و جامه مسلمانی بر تن کردند و در لباس جدید همان بنجلهای سابق را با لعابی اسلامی تکرار میکنند. گروهی از فیلمسازان نیز به مهاجرت تن دادند. گروهی هم از طرف دولت مجبور به ترک کارشان شدند. برخی نیز با مشکلاتی فراوان به کار فیلمسازی مشغولند.

در حال حاضر بنیاد فارابی، بنیاد مستضعفان بخش فرهنگی بنیاد مستضعفان ارومیه و تبریز، حوزه هنر و اندیشه اسلامی، سیما جمهوری اسلامی بخش تبلیغات سپاه پاسداران و ۳۰۰ فیلم تولید میکنند که همه از نهادهای سازمانهای دولتی هستند.

بخش فیلم نیز در سطح سینماهای کشور از طریق برخی از سازمانهای منگور صورت میگیرد. یعنی اگر فیلمی از کانال بخش خصوصی تهیه گردد و با ب طبع رژیم نباشد، امکان پخش نمیآید. سه سازمان بنیاد مستضعفان، بنیاد فارابی و بخش فیلم حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، پخش کننده عمده فیلم در سطح کشور هستند. در کنار این سه سازمان قدرتمند چند تعاونی کوچک نیز وجود دارند که از چندان نیرویی بهره‌مند نیستند. همین سه سازمان و در راس آنها بنیاد فارابی عمده وارکننده فیلم از خارج نیز میباشد.

گذشته از فیلم، تهیه وسایل و ابزار فیلمبرداری دوربین، لامپاتوار، وسایل بدکی و واردات آنها نیز

از طریق همین سازمانهای منگور صورت میگیرد و طبیعی است که چه گروهها و افرادی در اولویت قرار خواهند گرفت. " بنیاد مستضعفان تنها فیلمهایی را در سینماهای تحت پوشش خویش نمایش میدهند که دارای ارزشهای اصیل اسلامی و انقلابی باشد " (۵)

از آنجا که رژیم به این نتیجه رسیده بود که " امروز برخلاف سینمای قبل از انقلاب، در پشت صحنه فیلمها، فضای تعلیم و تربیت حاکم است " (۶)

پرووش سینما گران اسلامی را در رؤس برنامه خویش قرارداد. برای نیل بدین منظور سرمایه - گذاریهای کلان نمود. انجمنهای عریضی و طویسل فیلم با بیدک کشیدن واژه اسلامی پا گرفتند.

" رسالت بنیاد ۳۰۰ تربیت نیروی انسانی و مومن و متعهد برای صنعت سینمای کشور قرار دارد و این بنیاد در سال جاری دوست میلیون ریال برای نیل به این هدف منظور کرد است " (۷)

بدینسان دوره‌ها و کلاسهای آموزشی دایر میگردد تا از طریق آنها سینماگران اسلامی تربیت گردند. " بخش سینمایی وزارت ارشاد پس از بررسیهای بلندمدت به این نتیجه رسید که سینمای ایران، در چهارچوب سیاست حمایتی - نظارتی و هدایتی در بسیاری از رشته‌ها نیازمند نیروهای آموزش دیده و بازآموزی شده است. از این رو تصمیم گرفته شد تا در زمینه‌های مسورد لزوم دوره‌های آموزش رایگان تشکیل شود. اینس کلاسها صرفاً جنبه تخصصی را مد نظر ندارند. بلکه جنبه‌های تعهدی نیز مورد نظر است " (۸)

مذهب و تبلیغات مذهبی سوز و هدف اکثر فیلمهایی است که لقب اسلامی را بیدک میکنند. اصلاً " بدون اعتقاد به خدا و قیامت نمیتوان مبارزه را (در عرصه سینما) به انتها رساند " (۹)

برای اینکار سوزهایی انتخاب میگردد که بتوانند بسه نحوی افکار عمومی را به نفع رژیم تهییج کنند.

مبارزه با ضد انقلاب، جنگ، نماز جمعه، بسیج نظامی و ۳۰۰ " نباید اجازه بدهیم که سینما بصورت تفنن اذهان بیکار و بی‌خیال منوالفکران درآید و تاثیر خود را بعنوان قویترین و با نفوذترین وسیله نشر و گسترش فرهنگ و بینش اسلامی از دست بدهد " (۱۰)

برای رسیدن به اهداف منگور لازم نیست سینماگر مسلمان از سینما چیزی بفهمد و یا از تکنیک آن سررشته‌ای داشته باشد. در این عرصه اصل همان اسلام است. " الان انجمن سینمای جوان تلاش میکند که با تدوین جزوهای آموزش و تئوریک، قدمهای اولیها بردارد و قبل از اینکه بچه‌های مارا با تکنیک آشنا کند، آنها را بادیدن، چگونه دیدن و چگونه بیان کردن آشنا کند " (۱۱)

در این رابطه بود که رشته سینما و بازیگری در دانشگاه مورد تصفیه قرار گرفت. بسیاری از استادان اخراج و چه بسیار جزوهای آموزشی که حذف شدند. هم‌اکنون بسیاری از مدرسین این رشته در دانشگاه فاقد تحصیلات آکادمیک و حتی سررشته‌ای در صنعت سینما و هنر فیلم هستند.

با آغاز جنگ دور جدیدی از " سینمای اسلامی " آغاز گشت. رژیم با تحانیرو هنر و ادبیات، منجمله

سینما را به خدمت جبهه‌ها گرفت. برای نمونه تنها در فاصله ۶۴ - ۱۳۶۰ حدود سی فیلم بلند جنگی و ۸۹ فیلم کوتاه جنگی ساخته شد. این فیلم‌ها عموماً از طریق بودجه دولتی و "نهادهای اسلامی" تهیه شده‌اند. جهت تشویق فیلمسازان، فستیوال‌های مختلف فیلمهای جنگی برگزار شد. جوایز فراوانی به این امر اختصاص یافت. در تمام این فیلمها پیروی از سیاست رسمی کشور دنبال میشد. تقویت جبهه‌های جنگ، بسیج نیرو، پشت جبهه، روحیه سلحشوری رزمندگان اسلام و زبون و خوار نمودن دشمن و ... از موضوعاتی هستند که این فیلمها به آن‌ها پرداخته‌اند. "نزدیک کردن سینماگران به جبهه‌ها و کشاندن رزمندگان به جریان فیلمسازی میتواند بعنوان نخستین گامهای آماده‌سازی کلسی سینمای جمهوری اسلامی" باشد (۱۱) و جنگ در این زمینه نیز نعمت به حساب آمد. ما از فیلمهای خبری این جنگ کم‌کم داریم به سینمایی میرسیم که با ارزش است و میتواند حتی در دنیا مطرح شود. شاید از برکات جنگ که امام به آن اشاره کرده‌اند یکی همین باشد (۱۲).

در همین زمان بود که بالاخره رژیم محدودیتها تازگی را برای فیلم اعلام نمود که از جمله آنها میتوان به ماده ۱۰ اشاره نمود که طبق آن بسیاری از فیلمهای تولید شده اجازه نمایش نیافتند. بر اساس این ماده "بیان و یا عنوان هرگونه مطلبی که منافی با منافع و مصالح کشور بوده و مورد سوسو، استفاده بیگانگان قرار گیرد" ممنوع است (۱۳). اصلی که میتواند تفسیری عامتر پیدا کند و بسیاری از فیلمها را شامل گردد.

ساختن فیلم جنگی احتیاج مبرم و مقطعی رژیم بود. پس طبیعی است که اعلام گردد: "ساختن فیلم جنگی بعنوان یک عبادت یا یک فعالیت مذهبی است"، "نه به عنوان شغل" (۱۴) و اصلاً "سینمای دفاع مقدس، مادر و زاینده سینمای آرمانی نوین انقلاب خواهد بود" (۱۵).

بدین ترتیب رژیم تمام بخشهای سینمای ایران، از تولید گرفته تا بخش و نمایش را در چنگال خویش گرفت و این روند همچنان ادامه دارد. نمونه وار گفتنی است که از ۹۳ فیلم تولید شده در فاصله سالهای ۵۸ تا ۶۴، ۲۴ تای آن توسط بخش دولتی تهیه گشته است. این رقم در سال ۶۵ در مقایسه با ۶۴ فیلم تولید شده به ۲۳ عدد افزایش یافته است. با اینکه رژیم تمام امکانات فیلم را در اختیار خویش دارد، از فیلمهای تهیه شده در بخش دولتی کمتر استقبال به عمل می‌آید.

این نکته نیز گفتنی است که بر تعداد تماشاچیان فیلم هر سال افزوده‌تر میگردد. طبق آمار در تهران با جمعیت ۴/۵۵۴/۸۸۷ نفر در سال ۱۳۵۵ حدود ۵۷/۲۸۲/۰۰۰ بلیط سینما فروخته شده است. با احتساب این امر که تهران در این سال ۱۱۲ سینما با ظرفیت ۸۶/۱۱۳ نفر را دارا بود. آمار مشابه در سال ۱۳۶۳ نشان میدهد که با جمعیت ۶/۰۹۴/۰۰۰ نفری تهران، ۲۴/۲۲۵/۰۰۰ بلیط سینما فروخته شده است. این رقم در سال ۱۳۶۵ به ۷۵/۰۵۰/۸۷۹ بلیط رسید. در صورتی که تعداد سینماها به ۷۶ عدد و گنجایش سینماها به ۵۲/۰۹۸ صندلی تقلیل یافت و

(۱۶) اگر از آمار فوق سال ۶۳ را در نظر بگیریم، همراه دومیلیون بلیط سینما در تهران به فسر و ش می‌رود. در همین سال طبق آمار موجود تعداد ۴۸ میلیون بلیط سینما در سطح کشور، فروخته شده است. سن متوسط افرادی که به سینما می‌روند عمدتاً بین ۳۰ - ۱۵ سال میباشد.

در حال حاضر سینما در ایران تفریحی است گران و بسیاری از مشتاقان فیلم بخصوم جوانان، فاقد قدرت پرداخت بهای بلیط هستند. با این همه طبق تحقیقات موجود، بیکاری و یافتن جایی برای تفریح، یکی از عوامل مهم جذب مردم به سینماست. باز طبق آمار موجود، میزان پولی کسی که ایرانی بابت سینما می‌پردازد به مراتب بیش از پولی است که در سال در بازار کتاب خرج میکند. بر اساس آمار رژیم در سال ۱۳۶۴، چهار میلیارد ریال سرمایه نقدی و ۴۲ میلیارد ریال سرمایه غیر نقدی در سینمای ایران در گردش است و این در صورتی است که در همین سال "مدت زمانی که مردم صرف دیدن فیلم کرده‌اند، دو بیست میلیون ساعت بوده" است.

با توجه به این آمار ابراحتی میتوان پی برد که چرا مذهب و فقهایی که مخالف فیلم و سینما بودند، به سرمایه‌گذاری در این امر پرداخته‌اند. آنکه تا دیروز فیلم ندیده بود، امروز ندیده‌اند که: "باید به هنرمندان میدان داد که نترسند و دستشان باز باشد و بتوانند از مفاهیم اسلامی در فیلمهایشان استفاده کنند" (۱۷).

در کنار این سرمایه‌گذاریها رژیم با تمام توان این موضوع را تبلیغ میکند که سینمای جهان فاقد ارزش است و از آنجا که فیلمهای خارجی از طریق رژیم وارد کشور میشوند و اصولاً پس از بازرسی و سانسورهای لازم به صورت چیزی جدا از اصل خویش به نمایش در می‌آیند، رژیم سعی میکند سطح فرهنگ فیلم را در مقیاسی نازل نگه دارد. تا از این طریق موفق گردد درجه محکوم و اعتبار و ارزش فیلم را نیز از بیننده سلب کند. "اصلاً هر چه بیشتر ما از سینما این کشور و آن کشور خبر نداشته باشیم، فکرمان راحت‌تر است. من از جوانهای مسلمان خواهش میکنم که به خودشان بیایند" (۱۸).

رژیم برای تبلیغات خارجی فستیوال ترتیب میدهد و فیلمهای ایرانی را روانه فستیوالهای جهانی میکند ولی جالب اینجاست که اکثر فیلمهای دعوت شده به جشنواره های فیلم ایران به نمایش عمومی در نمی‌آیند و چه بسیار فیلمهای ایرانی شرکت کنند در جشنواره‌های جهانی که در ایران نیز به نمایش عمومی گذاشته نمی‌شوند. محدودیت امکان کپی تنها پاسخی است که مسئولان رژیم در این زمینه به متقاضیان و خبرنگاران ابراز میدارند.

از دیگر ویژگیهای فیلم اسلامی حذف زن، نه تنها در فیلم، بلکه از سینماست. اصولاً سینما در ایران تفریحی مردانه است و زنان بیشتر در خانه از تلویزیون استفاده میکنند. طبق آمار موجود در جشنواره اول فیلم فجر ۷۷ درصد بینندگان مرد بودند. این رقم در جشنواره دوم به ۹۲ درصد رسید (۱۹).

رژیم تمام کوشش خویش را بکار میرد تا در فیلمها کمتر از وجود زن استفاده گردد و از آنجا که

فیلمنامه‌ای که بازیگر زن نداشته باشد، راحت‌تر پروانه کسب میکند. تهیه کنندگان نیز دچار خودسانسوری گشته و مشکل برای فیلمی که بازیگر زن داشته باشد، سرمایه‌گذاری میکنند. و اگر تازه چنانچه فیلمی بازیگر زن نداشته باشد چه‌بسا پس از تهیه به بهانه‌های مختلف اجازه نمایش نگردد. طرح حجاب به مشکل حاضر مثل محدودیتهایی است که کمبود پوزیتیو و نقیض فنی لابراتوار ایجاد میکند. و چنان ذهن فیلمساز را به خود مشغول میکند و درگیر پیداکردن راه‌حل برای آنها میشود که کمتر نیرو و توجهی برای مسئله اصلی که فیلمسازی است باقی میماند. ما فصل سرد را انتخاب کردیم تا پوششها توجیه شود. اما وقتی کار را شروع کردیم با بازی خانم تسلیمی مخالفت شد چون میگفتند جذاب است یکی از مشکلات این است که هر جذابیتی را به جذابیت جنسی تعبیر میکنند" (۲۰).

زیر سابه سیاست زن زدایی بوده که در سال ۶۴ و ۶۵ هیئت داوران جشنواره فیلم فجر از دادن جایزه به بهترین بازیگر زن سرباز زد. تنها به این علت که نمیخواست پای زن را به فستیوال و جایزه بکشاند.

بر اساس معیارهای اسلامی بسیاری از فیلمهای ساخته شده هیچگاه رنگ پرده سینما را ندیدند. برای نمونه تنها در سال ۱۳۶۵، از ۶۲ فیلم تولید شده ۱۸ عدد آن اجازه نمایش نیافتند. از آنجا که علتهای ارائه شده از طرف مسئولین میتواند بیانگر بسیاری از مسائل سینمای ایران و دیدگاه تنگ فکرها باشد، به چند مورد آن اشاره میشود:

فیلم "۱۹۳۶" به کارگردانی "محمدبزرگنیا" بی‌عملت "تبلیغ برای گروههای مارکسیستی و الحادی عدم مطابقت با معیارهای اسلامی" هرگز رنگ پرده ندید. این فیلم داستان مردی است بنام "محمدرضا سلیمانی" کارگر کارخانه جنرال موتورز که میخواهد نماینده مجلس شود. او در انتخابات شرکت میکند و با تمام مشکلات موجود ۱۹۳۶ رای بدست می‌آورد. داستان فیلم حادثه‌ای است واقعی. "سلیمانی" در اصل نیز کارگر کارخانه جنرال موتورز بود و جزو کاندیداهای دور اول نمایندگی مجلس. او همیسن تعداد نیز رای بدست آورد. استاد انتخاباتی چون فیلم، در خیاطخانه‌ای بود دور افتاده و میلغینش عمدتاً کارگران و دوستانش. فیلم روایت ساده‌ای است از این واقعه (۲۱).

فیلم "خط قرمز" کارگردان و نویسنده فیلمنامه "مسعود کیمیایی"، بر اساس فیلمنامه "شب سمور" نوشته "بهرام بیضایی". فیلم داستان دختری است که به ازدواج یکی از مسئولین بالای ساواک در می‌آید. شخص مذکور در حیووجه انقلاب دستور اعدام برخی از زندانیان منجمه برادر زنش را صادر میکند. دختر از ماجرا آگاه و بسا شلیک گلوله‌ای به زندگی وی خاتمه میدهد.

مسئولین جمهوری اسلامی به این سسراط قبول صدور پروانه نمایش برای این فیلم نمودند که: برادر دختر که در نسخه اول فیلم شخصیتی شبیه به چپ‌گراها داشت به شخصیتی اسلامی تبدیل شود.

"من وجدانا در مورد فیلمهایی که بنوعی دستخوش تغییر شده ناراحت نیستم" چون به تصدیق خیلی ها بهتر شده. یک سری مسائلی در بعضی از فیلمهای خارجی هست که شما اگر عینا فیلم را دوبله کنید، در شورا رد میشود. مثلا من چندی پیش فیلمی را به نام مردم در باتلاق دوبله کردم که زیربنای مارکسیستی داشت. چنین فیلمی را نمیشود مستقیما دوبله کرد و به ارشاد برد. من سعی کردم زهر این فیلم را چه از نظر قصه و چه تصویر بگیرم ولی بعضی از فیلمها را نمیشود کاربش کرد. من در مورد بعضی از فیلمهای تاریخی، حداکثر سعی میکنم با تحقیق، تحریفهای فیلمها را در آورم. الان فیلمی داریم به اسم مختار سردار سیاه ارمنستان که ماجرای اولین قتل عام ارمنسسه توسط عثمانیان است. فیلم را روسها ساخته اند. ما طی مطالعاتی متوجه شدیم که اینها تاریخ را به کلی تحریف کرده اند. من تاریخ ارمنستان را لمعه کردم و با بسیاری از کسانی که در این تاریخ مطالعه داشته اند صحبت کردم و همه را روی کاغذ آوردم. سازمان فیلم را از نو بهم ریختم. قیچی کردم. گفتارش را بر اساس کتاب تاریخ ارمنستان نوشتم. مونتاژ کردم و فیلمی شد که بر اساس تحقیق شکل گرفت. وقتی ارمنه ایران در استودیو فیلم را دیدند آن را تحسین کردند. از این تحریفها در فیلمهای خارجی زیاد است" (۲۸)

در اواخر دهه چهل و دهه پنجاه حرکتیهای سینمای ایران به چشم میخورد که میتوانست آغازی باشد. پس از وقفه ای که با استقرار رژیم فقها صورت گرفت، طی چند سال اخیر، در کمال سینمای ایران جنبش قابل ملاحظه ای صورت گرفته است. حضور موفق در جشنواره های بین المللی مویس این نظر است. ولی آیا این جهش را باید به نام رژیم نوشت؟ با آنچه در بالا شرح آن رفت مشکل بتوان به این نتیجه رسید. گذشته از آن، فیلمهای موفق سینمای ایران عموما ساخته افرادی است که خود در تیررس حملات فیلمسازان مسلمان قرار دارند. درهای و هوی تبلیغاتی رژیم همین بس که حتی برای "جشنواره های فیلم فجر" نیز فیلمی میتواند جواز شرکت کسب کند که ابتدا پروانسیه نمایش دریافت کرده باشد، یعنی تا سانسورهای لازم به عمل نیاید، فیلم نمیتواند در جشنواره شرکت داشته باشد.

و نهایت اینکه در عرصه سینمای ایران هنوز هم تعداد فیلمهای خوب انگشت شمار است و بزرگترین مقصد در این راه رژیم هنر ستیز فقهاست.

منابع:

- ۱) از مقدمه "بررسی وضعیت سینماهای تهران" از انتشارات اداره کل تحقیقات سینمایی - شهریور ۱۳۶۴
- ۲) کتاب "سینمای ایران ۱۳۶۳ - ۱۳۵۸" از انتشارات اداره کل تحقیقات و روابط سینمایی وزارت ارشاد اسلامی.
- ۳) هاشمی رفسنجانی - سخنرانی در مراسم پایانبندی پنجمین جشنواره فیلم فجر.

نورپردازی صحنه از قرمز به آبی تغییر یابد پدر و مادر دختر که شروتمند بودند به آرمهای فقیر تبدیل کردند. علاوه بر آن ساواکی این فیلم برخلاف فیلم های اسلامی قیافه ای نفرت انگیز و زشت نداشت و گذشته از آن ریشه در یک خانواده فقیر داشت که این کار را مشکل میکرد. فیلم مذکور با تمام تغییرات لازم باز اجازه نمایش نیافت (۲۲)

فیلم "سیم خاردار" ساخته "مهدی معد - نیان" پس از چهار بار بازسازی و بازبینی از طرف وزارت ارشاد مردود اعلام شد. کارگردانش میگوید "مجرد بودم که فیلم را شرح کردم. حالا دو بچه دارم و یسر چهار ساله ام در آخرین تغییرات فیلم نقش مهمی بازی کرده است" (۲۳)

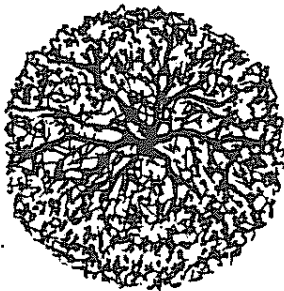
فیلم "مرگیزدگرد" نویسنده و کارگردان "بهرام بیضایی" به خاطر حجاب اجازه نمایش نیافت. فیلم "پیکر تراش" نوشته و ساخته "محمد رضا مجد" بخاطر "ملی گرایی قهرمان فیلم" از نمایش عمومی محروم شد و ...

سانسور و حذف فیلم تنها از طرف وزارت ارشاد صورت نمیگیرد، گاه سازمانها و ادارات دیگری نیز در این کار دخیلند. مثلا میتوان از فیلم "شسب شکن" ساخته "خسرو ملکان" نام برد که برخی از حوادث آن در قطار میگذرد. روابط عمومی راه آهن به شرط حذف هفت سکانس از فیلم، اجازه نمایش صادر نمودند" (۲۴)

شادی آفرینی در فیلم نیز گاه باعث توقیف آن میگردد که از جمله میتوان به فیلم "شهرموشها" ساخته "علی طالبی و مرضیه برومند" اشاره نمود. این فیلم به صرف اینکه صحنه های ریتیمیک آن اسباب شادی بچه ها را فراهم میکند و بچه ها در سالن سینما کف میزنند، در ۲۵ شهریور همزمان با اول ماه محرم از آکران عمومی برداشته شد تا در وقتی دیگر مناسب به نمایش درآید. (۲۵)

فیلمهای خارجی نیز هر یک به طریقی در چنگال نیوغ آخوندی تغییر شکل میدهند. حسذف صحنه هایی از فیلم متداول ترین آن است. تغییر دیالوگ کشف جدیدی است که باید بنام رژیم اسلامی ثبت گردد. از آنجا که "سینما بهترین وسیله تبلیغ و نشر اسلام است" (۲۶) با استفاده از دیالوگ در دوبله، تئوریسینهای هنری رژیم به دستاوردهای شکر فیه رسیده اند. کاشف این امر در سینمای اسلامی شخصی است بنام "محمود قنبری". اگر فیلمی اجازه انتشار نیابد، این فرد قادر است با تعویض دیالوگها از آن یک فیلم ناب اسلامی بسازد. دامنه کار او تنها در فیلمهای فارسی نیست. او کار کشته ای است که با حفظ تصویر در فیلمهای خارجی وارداتی میتواند برایشان دیالوگ اسلامی بنویسد. امری که هم اکنون توسط وی صورت میپذیرد. او میگوید: "فیلم "شمشیر مانتوس" را در نظر بگیرید. من ترجمه اصلی فیلم را میآورم و با دوبله اش مقایسه کنید ببینید دیالوگ این فیلم چی هست و در دوبله چسی درآمده. من مقداری از این فیلم را جمع و جور کردم هم مسیحیت را نفی کرده بود و هم بت پرستی را و در کل یک فیلم ضد مذهبی بود. من اینها را حذف کردم و جلوی زرنگبازی و فرصت طلبی فیلمساز را گرفتم. بیش از پنج پرده از فیلم را حذف کردم."

- ۴) فخرالدین انوار - معاون امر سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - در گزارش به هفتمین جشنواره فیلم فجر.
- ۵) مهدی کرباسیان در گفتگو با خبرگزاری جمهوری اسلامی - مجله فیلم شماره ۴۲ - آبان ۱۳۶۵.
- ۶) سید مهدی بهشتی - مدیر عامل بنیاد فارابی - ماهنامه فیلم شماره ۴۶.
- ۷) مهدی کرباسیان - مذکور.
- ۸) حسین طوسی - مدیر کل اداره تحقیقات و روابط سینمایی - در سخنرانی بمناسبت پایان اولین دوره کلاسهای مدیریت تولید فیلم - ماهنامه فیلم شماره ۳۸ - تیر ماه ۱۳۶۵.
- ۹) محسن مخملباف در مصاحبه با ماهنامه فیلم شماره ۴۳ - آذر ۱۳۶۵.
- ۱۰) بهروز افخمی - مقاله کدام سینما؟ - جنگ سوره شماره دوم اردیبهشت ۱۳۶۹.
- ۱۱) فخرالدین انوار - سخنرانی در پنجمین جشنواره فیلم فجر.
- ۱۲) مهدی حجت - مسئول گروه هنر ستاد انقلا ب فرهنگی - فصلنامه هنر شماره ۳.
- ۱۳) بخشنامه شورای بازبینی فیلم مصوب ۶۱/۱۲/۴ هیئت وزیران.
- ۱۴) اصغر پور هاجریان - جنگ سوره - شماره ۴ - تیر ماه ۱۳۶۹.
- ۱۵) گزارش از سومین یادواره فیلم دفاع مقدس - سوره، شماره ۴ - تیر ماه ۱۳۶۹.
- ۱۶) به نقل از بولتن چهارمین جشنواره فیلم فجر (۱۲ تا ۲۲ سپتامبر ۱۳۶۴) و همچنین شماره های مختلف ماهنامه فیلم.
- ۱۷) هاشمی رفسنجانی - در مراسم پایانی پنجمین جشنواره فیلم فجر.
- ۱۸) فخرالدین انوار - به نقل از ماهنامه فیلم شماره ۴۱ - مهر ماه ۱۳۶۵.
- ۱۹) ماهنامه فیلم شماره ۴۶.
- ۲۰) مصاحبه با بهرام بیضایی درباره فیلم "شایبند وقتی دیگر"، آدینه شماره ۲۵.
- ۲۱) ماهنامه فیلم شماره ۳۸.
- ۲۲) ماهنامه فیلم شماره ۳۸.
- ۲۳) ماهنامه فیلم شماره ۳۶.
- ۲۴) ماهنامه فیلم شماره ۳۵.
- ۲۵) ماهنامه فیلم شماره ۳۵.
- ۲۶) از سخنان مسئول شورای نظارت بر فیلم وزارت ارشاد.
- ۲۷) ماهنامه فیلم شماره ۲۶.
- ۲۸) ماهنامه فیلم شماره ۲۶.



صاحبیه...

دنباله از صفحه ۱۳

میدهند، اما هدف اصلی آنها بوجود آوردن اقتصاد مختلط و نه اقتصاد سوسیالیستی است.

شما اقتصاد دان هستید و تزه‌های جدیدی را نیز در مورد شیوه خودمدیریتی ارائه داده‌اید. راه حل اقتصادی مورد نظر شما برای برون رفت از بحران کنونی در شوروی چیست؟

ج " پایه‌ریزی یک مدل جدید اقتصادی مبتنی بر دموکراسی واقعی تولید و توزیع، سیستم بازار که توسط سازمانهای دموکراتیک توده‌ای و دولت دموکراتیک منتخب تنظیم میشود. " این نظر من و پلاتفرم مارکسیستی میباشد. البته بوجود آوردن چنین سیستمی یک هدف استراتژیک است. اما اقدامات عملی در جهت این هدف مثلا میتواند حمایت از اتحادیه‌های کارگری، اتحادیه‌های مصرف‌کنندگان و بالاخره حمایت از دموکراسی زائیده فعالیت مردم ساده، باشد؛ دموکراسی مسئله اصلی است. خود مدیریتی در مراکز اقتصادی و اماکن محل سکونت، پلورالیزم و سیستم چند حزبی تنها اولین قدمها در راه دموکراسی پایه‌ای متکامل و

توری برزنی میباشد و بازار بمعنای مغازه‌های ملو از کالا. این نتیجه سیستم دیکتاتوری ما و نتیجه یک تجربه بد است. امروز باید در عمل نشان داد که سوسیالیسم بعنوان مدلی برای بشریت با آن " سوسیالیسم " تجربه شده تفاوت دارد.

س عکس العمل واقعی مردم در مقابل افزایش قیمتها چیست؟

ج در آینده بسیار نزدیک، شاید در اولین روز -

را مشرقی ارزبایی میکرد. حال آنکه همیشه اینطور نیست. يك جنبش میتواند در عین آنکه ضد امپریالیستی است، کاملا دست راستی نیز باشد. به نظر میرسد ایران نیز از چنین اصلی پیروی میکند. ما باید از آن جنبشهای ضد امپریالیستی دفاع کنیم که جنبشهای واقعا دموکراتیک میباشند، جنبش دموکراتیک مبتنی بر جنبش دموکراتیک طبقه کارگر. مسئله جنگ ایران و عراق و بسیاری مشکلات

طرفداران پرسترویکا

اغلب در مورد سوسیالیسم و مارکسیسم داد سخن

میدهند، اما هدف اصلی آنها بوجود آوردن اقتصاد

مختلط و نه اقتصاد سوسیالیستی است.

منطقه یکی از بزرگترین مشکلات ما هستند. زیرا بسیاری از رزیمهای درگیر خود مورد حمایت شوروی بوده‌اند. البته این مشکلات تنها نتیجه سیاستهای ما نبوده‌است. اما ما در آنها نقش داشته‌ایم. بهمین دلیل است که ما باید ضرورت اتحاد تمام نیروهای چپ دموکراتیک در منطقه را درک کنیم و تنها از جنبشهای توده‌ای دموکراتیک در منطقه حمایت کنیم. البته سیاست‌های رسمی ما چنین نیست. گورباچف سیاست خارجی برزنف را رد کرد. وی نه تنها تضاد مابین شوروی و آمریکا را رد کرد بلکه حمایت از جنبشهای چپ دموکراتیک سوسیالیستی در جهان سوم را نیز رد کرد. سیاست خارجی ما بد بود، بدتر هم شد! تا آنجا که به ایران مربوط میشود، بنظر میرسد که مهمترین وظیفه امسر و ز مبارزه برای دموکراسی میباشد. شاید حتی بدون طرح شعار سوسیالیسم بعنوان اولین مرحله مرحله بعد میتواند مبارزه علیه مدل لیبرالیستی دموکراسی باشد. البته دموکراتیزه کردن جامعه برای ما در شوروی نیز از اهمیت خاصی برخوردار میباشد. در ایران بنظر میرسد که اینکار مشکلتر است، زیرا بسیاری از عوامل فئودالیسم در روابط تولیدی وجود دارند که تغییر آنها بسیار مشکل میباشد. در شوروی تعویض روابط تولیدی آسانتر است. و ک - باتشکر از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشتید برای شما آرزوی موفقیت میکنیم. ○

های ماه مه، فعالیت و اعتراضات خود جوش مردم را شاهد خواهیم بود. وقتی مردم کاملا متوجه شوند که در مغازه‌ها گوشت هست اما در کیف‌هایشان پول برای خرید نیست، اعتراضات وسیع منعکس خواهد شد. البته شاید این اعتراضات مورد سوءاستفاده لیبرالها برای مخالفت با گورباچف و حمایت از

پایه‌ریزی یک مدل جدید اقتصادی مبتنی

بر دموکراسی واقعی تولید و توزیع، سیستم بازار

که توسط سازمانهای دموکراتیک توده‌ای و دولت

دموکراتیک منتخب تنظیم میشود. این نظر من

و پلاتفرم مارکسیستی میباشد

یلتسین و طرحهای وی قرار گیرد. آنها مطمئنا خواهند گفت که این تنها یلتسین است که میتواند کشور را نجات دهد. و این دروغ بسیار بزرگی است این تراژدی جامعه ما در حال و آینده خواهد بود.

س آیا تمایل دارید نظراتان را در مورد سیاست خارجی شوروی و مسائل ایران ارائه دهید؟

ج راستش من تخصصی در مورد مسائل ایران ندارم، اما باید گفت که شوروی اغلب و مخصوصا

در سالهای اخیر، همه جنبشهای ضد امپریالیستی

واقعی میباشند که بسیار عمیقتر از سیستم پارلمانتاریستی غرب میباشد. تئورسین‌های لیبرال میگویند هیچ چاره دیگری جز اقتصاد بازار بسرای شوروی وجود ندارد. ما میگوئیم راه حل دیکتوری وجود دارد و آن سوسیالیسم و خودمدیریتی واحدهای تولید میباشد.

س آیا مردم شوروی به همان اندازه مردم اروپای شرقی از سوسیالیسم متنفر شده‌اند؟

ج برای مردم ما سوسیالیسم به معنی دیکتاتور

سالی متاقتی...

کارگری چه عمل پوشانید؟ بیانگر رادیکالیسم و رزمنده‌گی جنبش کارگری است.

بدین ترتیب اگر چه به لحاظ کمی حرکات کارگری کاهش یافت، اما تغییرات اساسی به لحاظ کیفیت حرکات ایجاد نشد. تداوم حرکات قهرمانانه کارگران که برخی از آنان به نحو قابل تحسینی سازمانیافته بودند از یکسو و بهربرداری هوشیارانه

فرستی...

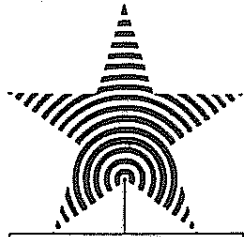
دنباله از صفحه ۳

چپ ایران باید با قاطعیت بیشتری از این حق دفاع کند. در کشور چند ملیتی ما حق تعیین سرنوشت ملی یکی از ارگان اساسی دموکراسی است. بدون پذیرش قطعی این حق - یعنی بدون پذیرش آن حتی به قیمت جدائی - برقراری دموکراسی پایدار در کشور ما دست نیافتنی خواهد

بی‌تردید جنبش کارگری با درسهای ارزنده‌ای که در سال ۶۹، چه در حوزه سازماندهی مبارزه متحد چندین واحد تولیدی و چه در حوزه بهربرداری هوشیارانه از امکانات ملی برای پیشبرد مبارزه توده‌ای کارگران آموخته است و به همین ترتیب برپایه دست آوردهای عملی مقاومت قهرمانانه در برابر رژیم ضد کارگر ولایت فقیه، در سالی که پیش روست با گامهایی بزرگتر و قاطعتر پیش خواهد رفت. ما به این عروج ناگزیر باور داریم و با تمام نیرو باور آیم! ○

سراسر ایران، دست نیافتنی است. این جنبش باید دریابد که تنها منافع ثابت قدم او در سراسر کشور جنبش طبقه کارگر و جنبش چپ ایران است. در واقع محرومترین و مظلومترین لایه‌های طبقه کارگر ایران را عمده کارگران خلقهای زیر ستم تشکیل میدهند. سرنوشت آنها سرنوشت ماست و سندها، ما ناکستتر است.

ماند. بگذارید باز هم برای هزارمین بار تکرار کنیم که دفاع از حق تعیین سرنوشت بمعنای دفاع از تجزیه کشور نیست، بلکه تنها و مطمئن ترین راه دفاع از اتحاد دموکراتیک تمام مردم ایران است. جنبش ملی خلق کرد نیز نباید فراموشی کند که رفع ستم ملی و دستیابی به حق تعیین سرنوشت، بدون برقراری یک دموکراسی واقعی در



صدای کارگر

راه‌پویان سازمان کارگران تنظیم‌شده ایران در فرانسه

سالگرد تولد مارکس ولنین را گرامی می‌داریم



جاودان باد یاد رفیق خسرو روزبه



لیست کمکهای مالی ویژه برای ایستگاه رادیو و

تشکیلاتهای داخل کشور

شماره	کد	مبلغ
۱	باقی و نیلوفر	۲۰۰ یوند
۲	طاهره و نوری	۱۵۰
۳	آزاده و لهراسب	۱۵۰
۴	تی - ارغ	۱۵۰
۵	اسماعیل	۱۵۰
۶	سوران	۲۰
۷	علی	۱۰
۸	محسن س	۳۰
۹	سارا	۲۰
۱۰	منوچهر	۴۰
۱۱	مرضیه	۱۰
۱۲	کاروان	۳۰
۱۳	مجید	۱۰
۱۴	زهره	۲۰
۱۵	فاران	۱۰
۱۶	روایت خارجی	۱۰۹۰
۱۷	میترا	۵۰۰ مارك
۱۸	محمود فلاح	۱۰۰۰
۱۹	م - ۶۳	۱۷۰
۲۰	رافیک	۲۰۰ کرون
۲۱	رفقای کانادا	۲۰۰ دلار کانادا
۲۲	رفقای استکهلم	۶۹ مارك
۲۳	ناصر	۱۵۰ فرانک

برنامه های سراسری صدای کارگر:

☆ شرفش ساعت ۸/۵ روی موج کوتاه
رئیف ۷۵ متربرابر ۲ مگاهرتز بحث میشود.
این برنامه ساعت ۶/۵ صبح روزبعد تکرار
میکرد.

☆ جمعه هابرنامه ویژه بحث میشود.

☆ برنامه های صدای کارگرویه کرستان:
☆ روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه ساعت

۶ بعدازظهر به زبان کردی و فارسی روی موج
کوتاه رئیف ۷۵ متربرابر با ۴ مگاهرتز بحث
میشود. همین برنامه روزهای یکشنبه، سه
شنبه و پنجشنبه ساعت ۶ تکرار میگردد.

☆ جمعه ها ساعت ۹ صبح برنامه ویژه
بحث میشود. این برنامه ساعت ۶ بعدازظهر
جمعه تکرار میشود.

آدرس در خارج از کشور

فرانسه

ALIZADI, BP105
75564 PARIS Cedex 12
France

آلمان

Postfach 650220
1 BERLIN 65
Germany

برای تماس با سازمان از خارج کشور، با شماره
تلفن ۲۱۶۹۶۱۲ - ۳۰ - ۴۹ در برلین غربی تماس
بگیرید. به دلیل کنترل مکالمات تلفنی با خارج از کشور
توسط رژیم اسلامی، طلقاً تحت هیچ شرایطی از
داخل کشور با این شماره تلفن تماس گرفته نشود.

کمکهای مالی خود را به حساب زیر واریز
کرده و رسید بانکی آنرا به آدرس نشریه در فرانسه
ارسال کنید.

CREDIT LYONNAIS
MERCURE 808
CPT.43956* HASSAN
PARIS - FRANCE

برای آبونمان نشریه "راه کارگر" و خرید سایر انتشارات سازمان، با آدرس
زیرمکتبه کنید.

Postfach 1124
5200 Siegburg 1
Germany

پول آبونمان و سایر انتشارات را به حساب بانکی زیر واریز کرده و
رسید آنرا به آدرس پستی فوق ارسال کنید.

H - SHIRAZI
Postgirokonto Nr 361938 - 504
Bankleitzahl 37010050
Köln - Germany